

# هشتم فراز هزار نیاز

فراز هشتم: اصلاحات  
هدی صابر



به نام خدای مشرف



# هشتاد و نه فراز

فراز، هشتم: دوره‌ی اصلاحات

هشت‌فراز، هزار نیاز  
فراز هشتم: دوره‌ی اصلاحات  
اثری از: هدی صابر  
ویرایش اول، خرداد ۱۳۹۳

## فهرست مطالب

	نشست شصت و دوم
۲۱	اهمیت تاریخی دوره‌ی اصلاحات/عزت‌الله سحابی
۲۹	دوم خرداد به مثابه یک جنبش/ هاشم آغاچری
۵۷	پرسش و پاسخ
	نشست شصت و سوم
۷۲	سه پرده‌ی شرایط
۷۲	پرده‌ی اول شرایط؛ ۶۰° ۵۷
۷۲	واپسین انقلابهای پُر بُرد
۷۳	فضای ضدامپریالیستی
۷۳	از همپاشانی سنتی‌ها: فلیپین، اتیوپی، نیکاراگوئه
۷۴	حذف پایگاه منطقی‌های
۷۴	وحدت شیوخ
۷۴	خلیج فارس؛ انبار تسلیحات
۷۵	بحران افغانستان
۷۵	نفتِ پُر بها
۷۶	انقلاب مرکزی
۷۶	رادیکالیسم طبیعی-غریزی
۷۷	فروپاشی نظم و ساختار پیشین

۷۷	فروریزی طبقات هم پیوند
۷۸	فرار تاریخی- انتقال سرمایه
۷۸	تشکلهای ضد انقلاب
۷۸	[سازمان های درون حاکمیت]
۷۸	حاکمیت دو پایه
۷۹	هژمونی روحانیت
۸۰	نهاد دولت تمام متعهد
۸۰	دولت بورکرات-تکنوکرات
۸۰	پارادوکس تاریخی: شرایط انقلابی-دولت اصلاحی
۸۲	بی برنامه گی، کلان گویی
۸۳	موضع عام ضدنفث
۸۳	ملی کردن ها-موج مصادره ها
۸۳	محروم گرایی عاطفی
۸۳	دیدگاه روستا شهری
۸۴	گرایش فلاحتی-خودبسندگی
۸۴	صدور انقلاب
۸۴	روحانیت به سمت مدیریت
۸۵	موازی سازی
۸۵	حزب حکومتی
۸۵	میل مشارکت فورانی
۸۶	نوسازمانیافتگی سیاسی
۸۷	بازخیز صنفی
۸۷	مدار مطبوعاتی
۸۷	شورا های همه جایی
۸۷	دانشگاه محورین



۸۸	شبکه‌ی دونده‌ی سستی
۸۹	تشکیلات کارگری
۸۹	بسیج و سازمان‌یافتگی روستا
۸۹	سادگی‌ها و مهاجرت‌ها
۹۰	همدلی عمومی دولت‌ملت
۹۰	سادگی زیست
۹۱	گنبد و کردستان: چپروی افراطی، پسزدن تاریخی
۹۶	ترورها: تفکر مکانیستی، مواجهه با ضد شریعتی
۹۷	اشغال سفارت
۱۰۰	انقلاب فرهنگی
۱۰۳	جنگ
۱۰۴	خرداد ۶۰
۱۰۹	پرده‌ی دوم شرایط؛ ۶۸° ۶۰
۱۰۹	واپسین مراحل جنگ سرد
۱۱۰	دوران دولت مقتدر
۱۱۱	خیز توسعه
۱۱۱	دموکراسی هدایت شده
۱۱۲	شوک منفی قیمتی
۱۱۳	بحران بدهی‌ها
۱۱۳	حاکمیت تک پایه
۱۱۴	هژمونی اکمل
۱۱۴	تشکیلات اجتماعی تئوری
۱۱۴	روشنفکری پائین دست و مرعوب
۱۱۷	ویژه وضعیت
۱۱۸	تعهد تخصص

۱۱۹	نه شرقی نه غربی / سازمان صدور انقلاب
۱۱۹	جنگ و اقتصاد
۱۱۹	گزینه‌ی نفت و مصرف
۱۲۰	مبادله‌ی نفت خام کالاً
۱۲۰	شبه سوسیالیسم توزیعی دولتی
۱۲۱	دیدگاه تجاری، سلطه‌ی خدمات
۱۲۱	برنامه‌ی ناکام / روزمرگی
۱۲۱	دولت دو تکه؛ تسهیم کرسی
۱۲۲	هژمونی پارلمانی
۱۲۲	یک حزب یک سازمان
۱۲۳	بدنه رادیکال
۱۲۴	توده‌ی همراه
۱۲۴	تشکیلات روحانیت
۱۲۴	شبکه تشکیلاتی راست
۱۲۴	انجمن فعال / تسخیر آموزش و پرورش
۱۲۴	فتح دانشگاهها
۱۲۵	دو روزنامه
۱۲۵	پوشش روستا
۱۲۵	مدیریت کارخانه / سلطه بر صنوف
۱۲۵	مهار عرصه عمومی
۱۲۶	آغاز حامی پروری
۱۲۶	حجاب
۱۲۷	دو شهروندی
۱۲۷	انحلال های تشکیلاتی
۱۲۷	بر آمدن مؤتلفه

- ۱۲۷ سه روزنامه
- ۱۲۷ دو روحانیت
- ۱۲۸ برق رسانی-گازرسانی
- ۱۲۸ سوادآموزی
- ۱۲۸ زنجیره صنعتی
- ۱۲۸ جنگ و جامعه / تجربه‌ی جنگ
- ۱۲۹ پرده‌ی سوم شرایط؛ ۷۶° ۶۸
- ۱۲۹ فروپاشی یک نظام، فرو ریزی یک دیوار
- ۱۲۹ سرآمد جنگ سرد
- ۱۲۹ پایان عصر انقلاب
- ۱۳۰ یار کشی غرب-حراج شرق
- ۱۳۰ تنبیه ایدئولوژیک
- ۱۳۰ نظم نوین / دهکده‌ی جهانی
- ۱۳۰ تعدیل جهانشمول
- ۱۳۰ تقسیم‌کار نوین
- ۱۳۰ توسعه‌ی انسانی
- ۱۳۱ چین و ببرها
- ۱۳۱ سر ریزهای پست مدرن
- ۱۳۱ پایان یک گفتمان
- ۱۳۱ صلح مسلح
- ۱۳۱ تشکیلات رئیس جمهور
- ۱۳۱ جهات نو
- ۱۳۲ دولت شبه فئودالی
- ۱۳۲ تمکین تئوریک
- ۱۳۲ برنامه پس از تکمین

۱۳۳	آثار دورانی تمکین
۱۳۴	دولت کوچک؟ دولت فربه!
۱۳۴	ادغام های سازمانی
۱۳۴	توسعه آمرانه-بخشنامه‌ای
۱۳۴	شهرداری وزین
۱۳۴	رانت سازمان یافته
۱۳۵	فساد اداری
۱۳۵	مانور نامحدود اطلاعاتی امنیتی
۱۳۵	تجربه جنگ؟
۱۳۵	سردار سازی
۱۳۵	زیر بنا سازی
۱۳۶	کنترل جمعیت
۱۳۶	گسترش آموزش
۱۳۶	تکثیر رسانه
۱۳۶	یک نظام و سه پاره فکری
۱۳۶	تصفیه های درون نظامی
۱۳۶	موقعیت رانده شده گان
۱۳۷	انزوا و لاک دفاعی خط امامی ها
۱۳۷	” کارگزاران “
۱۳۷	باز بر آمد و نو بر آمد تشکیلاتی
۱۳۷	رگهی اعتراضی دانشگاه رسمی
۱۳۸	یقه چرکها، یقه سفیدها؛ دو طبقه
۱۳۸	روزنهای اجتماعی
۱۳۸	میل مدنی نوین
۱۳۹	نو اعتراضات صنفی

۱۳۹	مهاجرت‌های تازه
۱۳۹	شورش‌های محلی
۱۳۹	مطالبات اقوام-اقلیت‌ها
۱۳۹	راه به جهان
۱۴۰	نو روشنفکری
۱۴۰	عینیت اقتصادیا اجتماعی
۱۴۱	ذهنیت تاریخی‌اکنونی
۱۴۱	تأثیر جهانی
۱۴۱	میل‌رهای
۱۴۱	مطالبات چند وجهی

#### نشست شصت و چهارم

۱۵۴	سر فصل نو؛ (دوم خرداد ۷۶)
۱۵۴	بستر دورانی سرفصل نو (یک و نیم ویژه دهه)
۱۵۴	انفراد بین‌المللی
۱۵۵	کشور دولتی
۱۵۶	ایران شمولی یک نظریه‌ی حکومتی
۱۵۷	حاکمیت روحانیت
۱۵۷	تسخیر عرصه‌ی عمومی
۱۵۸	مداخله در حریم خصوصی
۱۵۹	خودی-غیر خودی؛ هم‌ایدئولوژیک هم‌استراتژیک
۱۶۰	تواب‌سازی
۱۶۲	شبه‌انسداد سیاسی
۱۶۲	زندادان و قضا
۱۶۳	مهار صنفی
۱۶۴	مطبوعات حداقلی

- ۱۶۴ دانشگاه مدرسه‌ای
- ۱۶۵ مدرسه‌ی دینی
- ۱۶۶ اقتصادِ "گذرانی"
- ۱۶۶ محو فضاها
- ۱۶۷ افت ایدئولوژیک حاکمیت
- ۱۶۷ اقتصاد و سیاست را "گشتی بانی دگر آمد"
- ۱۶۷ ساختار شبه فئودالی دولت
- ۱۶۸ بُرش شکاف‌آفرین
- ۱۶۹ تصفیه‌های چپ زدایانه
- ۱۶۹ موضع‌داری رانده‌شدگان
- ۱۶۹ اطلاعات همه جا حاضر
- ۱۶۹ عرصه‌ی بسته سیاسی، روزنه‌های اجتماعی-فرهنگی
- ۱۶۹ آرایش جدید درون حاکمیتی
- ۱۷۰ مدرنیسم از معبر شهرداری
- ۱۷۰ مستحیل در اقتصاد جهان
- ۱۷۰ انتخاب‌های اقتصادی ° اجتماعی
- ۱۷۱ بغض‌ها و نقطه‌چین‌ها
- ۱۷۲ کنش و واکنش‌ها
- ۱۷۴ تعدیل و زخمهای اجتماعی
- ۱۷۵ دو‌مذهب در پس‌پیشانی
- ۱۷۵ احساس زیست Open
- ۱۷۶ جامعه‌ی بیشتر شهرنشین
- ۱۷۶ جمعیت بسْ جوان
- ۱۷۷ جدال با شیرازه‌ها
- ۱۷۷ آموزش‌عالی ریشه‌دوان

۱۷۸	بسط طبقه‌ی فرهنگی
۱۷۸	امیال صنفی
۱۷۸	حقوق آشنایی
۱۷۸	راه به جهان
۱۷۸	”خواننده“گی
۱۷۹	گریز از ایدئولوژی
۱۷۹	میل زیست مستقل
۱۸۰	انباشتهای انتهای دهه‌ی شصت تا میانه‌ی دهه‌ی هفتاد
۱۸۰	انباشتهای درون حاکمیتی
۱۸۲	انباشت های بیرون حاکمیتی
۱۸۵	سرریزهای اینترنتی
۱۸۵	مجاری ادبی-هنری
۱۸۶	منشاء انباشت‌ها
۱۸۸	مدنیت نو / مدرنیت
۱۸۹	شیرابه‌ی مشترک
۱۹۰	مطالبات-شعارها
۱۹۱	مطالبات تاریخی
۱۹۱	مطالبات دورانی
۱۹۲	جهان، کمک‌کار سرفصل
۱۹۲	انکسار قدرت
۱۹۲	توزیع ریز پردازنده‌تر قدرت
۱۹۳	عقلِ جمعی
۱۹۳	حقوق بشرِ معطوف به فرد
۱۹۴	دیده بان‌ها
۱۹۴	مدنیت نو

۱۹۴	مشارکت پر دامنه
۱۹۵	تلقى ”پيشامد“ى
۱۹۶	انگاره اصلاح ”درون نظامى“
۱۹۶	تصفيه حسابانه
۱۹۷	حساسيت برانگيزانه
۱۹۹	کاستى ها-ناکامى ها
۱۹۹	بى هندسه
۱۹۹	بى نهاد
۲۰۰	بدون تلقى توده‌اى
۲۰۰	بى عنایت به سنت
۲۰۰	بى اقتصاد
۲۰۲	بى توجه به صنف، به طبقه
۲۰۲	ماکت حزب
۲۰۲	تجمع در مدار ژورنالیسم
۲۰۳	مشاوران اطلاعاتى
۲۰۳	دستاوردها
۲۰۴	اميد مجدد به زندگى
۲۰۴	فوران آگاهى ها
۲۰۴	جامعه مطالبه‌گر
۲۰۴	خود آگاهى صنفى
۲۰۴	ميل ويژه به مشارکت
۲۰۴	جدال کهنه و نو
۲۰۴	تقابل دو مذهب
۲۰۴	نبرد استبداد-آزادى
۲۰۵	بر آمد عنصر مى-مصدقى



- ۲۰۵ حافظه نسبی تاریخی
- ۲۰۵ تبسم دورانی
- ۲۰۵ باز خیز دانشگاه
- ۲۰۵ پُر مهمی جوان
- ۲۰۵ جلورفت زن
- ۲۰۵ تغییر نگاه جهان
- ۲۰۵ دریاچه های رو به بیرون
- ۲۰۶ جمع بندی
- ۲۰۶ بزنگاهی کلاسیک که اجتماعا لازم شد
- ۲۰۶ امیدآفرین، صف‌بند، مرزبند
- ۲۰۶ تکانه‌ای بی‌رهبر محوری، بی‌سازمان، بی‌توده‌ی متصل
- ۲۰۶ با میلی نخبه‌گرا و درون‌حاکمیتی
- ۲۰۶ با شعار مشارکتی و رویکرد غیرمشارکتی
- ۲۰۶ بی‌مهندسی در مواجهه با جبهه‌ی صاحب‌مهندسی
- ۲۰۶ بدون شاقولِ شعارپشتوانه
- ۲۰۷ با انبوهی از مطالباتِ رها
- ۲۰۷ بی‌جمع‌بندی‌بی‌نقد
- ۲۰۸ بی‌دعوت از خدایِ آماده‌ی مشارکت
- ۲۰۹ پر ملات برای بندبند کردن، جمع بستن
- ۲۱۰ یک تکانه چند تلنگر
- ۲۱۰ پیوستن یک "مفهوم" به مفاهیم پیشین بی‌کارتوضیح<sup>۰</sup> بی‌آموزش
- ۲۱۱ تَفَوُّقِ حَسِّ بر هندسه
- ۲۱۲ آرمان بی‌متولی
- ۲۱۲ آمادگی‌های روحی-روانی
- ۲۱۲ پیوند با مدیر هستی

## به نام رفیق رهگشا

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ در حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای ایران فردا او را به این سمت سوق داد که در ۷۵ نشست جوانانی علاقمند را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگ‌های تاریخ سده‌ی اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند.

تا کنون دفتر «پیش از آغاز»، «جنبش تنباکو» انتشار یافته و «جنبش ۴۰-۵۰» و «انقلاب ۵۷» به صورت اینترنتی در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. هم اکنون نیز ویرایش اولیه دفتر «دوره اصلاحات» به صورت اینترنتی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در این دفتر همچون دفاتر انتشاریافته گذشته تلاش شده تا حفظ امانت‌داری صورت گیرد، ضمن این‌که متنی منسجم و روان ارائه شود و متن با استفاده از مطالب آموزشی که در اسلایدها ارائه شده تیربندی شود. لذا هر آنچه در گروه و پاورقی آمده است از ویرایشگران متن است. در پاورقی‌ها سعی بر این بوده است که ضمن رفع هرگونه ابهام متن، خوانندگان به هدف آموزشی سلسله نشست‌ها دست‌یابند. شایان ذکر است در این نسخه‌ی اینترنتی این امر تا حد امکان انجام شده است و در نسخه نهایی که به زودی در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، تکمیل نهایی خواهد شد.

«اهمیت تاریخی دوره اصلاحات»

مهندس عزت‌الله سبحانی

«دوم خرداوبه مثابه یک جنبش»

دکتر هاشم آقاجری

نشت نشت و ووم

سه‌شنبه ۱۸ تیر ۱۳۸۷



با عصر به خیر خدمت دوستان، خواهران، برادران و با کسب اجازه از موسسیدان مجلس خصوصا آقای مهندس سبحانی. در طول حدود ۱۱۵ سال به فراز هشتم رسیدیم. این که در آینده چند فراز پیش روی فرزندان ما باشد را خودشان می دانند، تاریخ می داند و پروردگار که در حقیقت ناظر و مشرف بر تاریخ است و سازمانده و پیش برنده کل نظام هستی. با برگ زدن هشت فراز، هفت فراز را پشت سر گذاشتیم. هفته قبل، از دهه خجسته ۵۰ و انقلاب ۵۷ که حرکت حامل حقیقتی بود عبور کردیم. به سرفصلی می رسیم که در جامعه‌ی ایران به فراز اصلاحات موسوم شد. برگ هشتم هستیم، ۶۱ جلسه را با هم بوده ایم و جلسه‌ی ۶۲ را طبق سنت همیشه با مهمانان آغاز می کنیم. مطلع بحث را همیشه آقای مهندس سبحانی مطرح می کنند و اصل بحث را مهمان محترم جلسه که قبلا هفت بار تجربه کردیم، امروز بار هشتم است. آقای مهندس همیشه در جلسه حضور داشته اند و به برگزارکنندگان و ما دلگرمی داده اند. خیلی خوب است که نسل ها به حال خود رها نباشند و بتوانیم یک سیستم نظارتی تعبیه کنیم. همین که در این جلسات آقای مهندس تقریبا همیشه بوده اند، آقای دکتر ملکی بوده اند، به تناوب آقای شاه حسینی و آقای دکتر پیمان آمده اند، خیلی خوب بوده است. خوب است که اظهارات نسل ما که در حقیقت فرزندان فکری دوستان محسوب می شویم، در حضور خودشان باشد. البته یک عیب دارد که فاصله رعایت نمی شود، [چرا که] وقتی دوستان اینجا باشند جای تپیی مثل من این بالا نیست. ولی [وجه] مثبتش هم این است که بالاخره نظارتی صورت می گیرد. مهمان دوم جلسه از نسل بعد از آقای مهندس سبحانی، آقای دکتر

آقاجری هستند. در دوران اصلاحات بودند و در متن هم بودند. [هم] رشته تحصیلی‌شان را خوب خوانده‌اند و تاریخی هستند و هم عضوی از جریان اصلاح طلب. ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در خدمت آقای مهندس سحابی هستیم که مطلع را خدمتتان توضیح می‌دهند و بعد به مدت ۷۵ تا ۸۰ دقیقه تریبون در اختیار مهمان اصلی جلسه خواهد بود و اگر فرصتی بود می‌توانیم پرسش و پاسخ را هم با آقای آقاجری داشته باشیم. از آقای مهندس سحابی تقاضا می‌کنیم برای ارثه‌ی بحث‌شان تشریف بیاورند.

## اهمیت تاریخی دوره‌ی اصلاحات

«رَبَّنَا وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَجَنِّبْنَا مِمَّا لَا تُحِبُّ»

با سلام خدمت برادران و خواهران؛ حسب امر، جناب آقای صابر این را به عهده‌ی بنده گذاشتند و الا بنده جایگاهی ندارم. زحمات را ایشان می‌کشند و شما با شرکت در این جلسات و حضور جدی و فعالتان، در هر حال بخش دیگری از زحمت این تاریخ‌نگاری را به عهده دارید. ولی همان طوری که گفتند طبق سنت این هشت مورد، بنده هم مقدمه‌ای عرض می‌کنم. همان طوری که گفتند، این فراز هشتم از تاریخ ۱۵۰ ساله‌ی ایران است که از جنبش تنباکو شروع شد و مرحله‌ی آخرش، جنبش اصلاحات است. بروز و ظهور جنبش اصلاحات در سال ۱۳۷۶ و با کاندیداتوری آقای سید محمد خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور و رای بی‌سابقه‌ای که ایشان آوردند [بود]. یعنی در واقع رأیی که به ایشان داده شد، مثل یک فرماندم بود، از این [نظر] که مردم نارضایتی خودشان را با این رأی نسبت به آنچه که در تاریخ انقلاب، از ۵۷ تا آن موقع، گذشته بود ابراز کردند. یک تعبیر در آن موقع این بود که با وجود اینکه تمام مقدمات اداری و اجرایی و در و دیوار مملکت بسیج شده بود تا رقیب ایشان که کاندیدای جناح قدرت‌طلب یا جناح راست بود، [پیروز] بشود و خودشان هم خیلی مطمئن بودند، مع‌ذلک رأیی که به آقای خاتمی داده شد، درست مثل "نه"ی بزرگی بود که جامعه به آن دستگاه گفت.

بنده در حدودی که فرمودند (۲۰ دقیقه)، در مورد مقدمات این مرحله

[سخن می‌گویم]؛ چون هیچ حادثه‌ی تاریخی نیست که بدون مقدمات، بدون گذار از مراحل و پی‌افکنی بعضی از عوامل آن در جهان بشری تحقق پیدا کند. این حادثه هم فقط یک حادثه اتفاقی نبوده و سابقه‌ای داشته است. به طوری که مسبوق هستید، جریان انقلاب از سال ۵۷ تا سال ۷۶ دو مرحله یا بلکه سه مرحله را گذراند و به مرحله‌ای رسیده بود که جامعه در حال انجماد بود. من رئوس این انجماد را عرض می‌کنم. انجماد به این معنا که مردم از یک طرف از نظام حاکم، از رفتارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و از فرهنگ حاکم، نارضایتی دارند ولی دهان‌ها بسته است و حرف نمی‌زنند. یک نوع یخ‌زدگی بر فضای اجتماعی حاکم شده است، حالا بعضا از ترس است و بعضا هم تحیر، که چه کنند. بالاخره این نظام که انقلابش را با جان و دل پرورانده بودند، این طور خراب شده و این طور به یاس بدل شده، دلشان نمی‌آید که این نظام را به کل واژگون کنند و نفی‌اش کنند و از یک طرف هم می‌بینند که شرایط موجود قابل تحمل نیست.

بنده از سوابق این حرکت عرض می‌کنم؛ در سال ۱۳۶۸، مرحوم امام خمینی که در واقع بنیانگذار جمهوری اسلامی بودند و می‌توان گفت که انقلاب سال ۵۷ را ایشان رهبری کردند، درگذشتند و متعاقب فوت ایشان، مجلس تجدیدنظر در بازنگری قانون اساسی تشکیل شد. اولاً با سرعت جانشینی به عنوان رهبر انقلاب یا ولی‌فقیه برای ایشان تعیین شد و بعد هم در آن مجلس بازنگری، تغییرات مهمی در قانون اساسی وارد شد. این تغییرات در ابتدا چون مذاکرات علنی نبود و مرتباً به اطلاع مردم نمی‌رسید [در ابهام بود] ولی بسیار بحث و شایعه از گوشه و کنار شنیده می‌شد تا اینکه بالاخره [تحت عنوان] قانون اساسی جدید اعلام شد. مشاهده شد که در این قانون اساسی جدید، تغییرات خیلی مهم و اساسی داده شده است. یعنی به کلی، وجه جمهوریت نظام جمهوری اسلامی تحت الشعاع وجه اسلامیت و آن هم اسلامیت با تلقی ولایت مطلقه فقیه قرار گرفته است. یک قانون اساسی ای رقم



زده‌شد که در واقع با اصل ۱۱۰، اختیارات بی‌نهایت و بی‌حد و حساب و بدون پاسخگویی برای یک نفر در نظر گرفته‌بود که این تمام اصل و اساس انقلاب را که مردم برضد رژیم شاهنشاهی قیام کرده‌بودند، [زیر سوال می‌برد]. مردم می‌دیدند که فقط یک نفر حرف می‌زند و مملکت تک‌صدایی است و در همه-ی کارها او تصمیم می‌گیرد، اجرا می‌کند، دستور می‌دهد، تعقیب می‌کند، دخالت می‌کند و مردم هیچ شمرده می‌شوند. با این اصل ۱۱۰ جدید احساس شد که دو مرتبه آن شرایط - منتها این دفعه تحت لوای قانون- دارد عملی می‌شود. لذا یک حالت و اخوردگی در مردم [پیدا شد]. در همین دوره تغییر دیگری که در قانون اساسی دادند [این بود که] نخست‌وزیر حذف شد و فقط رییس‌جمهور ماند. انتخابات ریاست جمهوری هم [برگزار] شد و آقای هاشمی‌رفسنجانی رییس‌جمهور شد.

در دوره‌ی آقای هاشمی‌رفسنجانی تحولاتی در کشور اتفاق افتاد. [درست است که] زیربنای جامعه تغییر نکرد و قانون اساسی هم حاکم بود و شخص رهبر هم در واقع اختیارات مطلقه و بی‌نهایتی داشت و هر کاری می‌توانست بکند؛ ولیکن در دوره آقای هاشمی اتفاقی که افتاد این بود که برای اولین بار در انقلاب یک برنامه پنج‌ساله توسعه‌ی اقتصادی-اجتماعی را تدوین کردند که به «برنامه اول جمهوری اسلامی» معروف شد. این برنامه از جهات مختلفی مورد نقد قرار گرفت. البته آن موقع جامعه نسبت به اصل برنامه چنان واکنشی نشان نداد ولی آنهایی که دیدگاه‌های کارشناسی هم داشتند محتوای این برنامه را دریافتند. محتوا در واقع پاسخی به خواسته‌های محافل بین‌المللی بود؛ یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی. عمده‌ی خواست آنها این بود که کشورهای جهان سوم یا جهان جنوب آن روز، برای حل مشکلات اقتصادی‌شان و در واقع دستیابی به یک برنامه توسعه واقعی بایستی کارهایی کنند، که این کارها در واقع دیکته شده از طرف محافل خارجی بود. بدون اینکه در آن برنامه علنا و صریحا گفته شده باشد، عملا

همان برنامه و دستورات را که شش مورد بود رعایت کردند؛ بازکردن کامل تجارت خارجی، بازگذاشتن مرزها و حمایت نکردن از صنایع و تولیدات داخلی مهم‌ترین آنها بود. [دستورات دیگر] هم اینکه روابط اقتصادی به روابط آزاد و بازار آزاد تبدیل شود، پول ملی تنزل کند و حقوق کارمندان و کارکنان فریز شود، ثابت باشد و زیاد تغییر نکند و از این موارد. در آن موقع از دید کارشناسی ملی و تابع منافع ملی، این برنامه برنامه‌ای مخدوش بود، یعنی هم به نفع و به سود منافع ملی کشور نبود و هم اینکه برخلاف اهداف انقلاب سال ۵۷ بود. اهدافی که در مورد آن تاکید بسیار شده بود و مهم‌ترین آن دستیابی به استقلال اقتصادی کامل بود. این برنامه، ایران را کاملاً زیر مهمیز اقتصاد مسلط جهانی می‌برد. مع‌ذک نقدی هم آن موقع صورت گرفت ولی به آن توجه نشد و برنامه اجرا شد.

آمدن آقای هاشمی رفسنجانی در کنار این عیبی که روی برنامه ایشان به عرض رسید، حسنی هم داشت که ایشان مقداری با نظر وسیع‌تر یا گشاده‌نظری بیشتر به مسایل سیاسی جامعه نگاه کرد و اندکی فضای مطبوعاتی، حزبی و فعالیت‌های سیاسی آزاد شد. در این دوره که هشت سال طول کشید چند نشریه در ایران پا گرفتند (بنده خودم هم در یک موردش دست داشتم<sup>۱</sup>) و انصافاً مورد حمایت دولت آقای هاشمی در مقابل هجوم متقابل دستگاه‌های امنیتی یا وزارت اطلاعات یا قوه قضائیه قرار گرفتند. حضور این چند نشریه سبب شد که در طی این هشت سال فرهنگ دموکراسی و فرهنگ جامعه مدنی منعکس بشود و مردم با این فرهنگ آشنا شدند؛ مثلاً روابط آزاد سیاسی، حقوق مردم، حقوق بشر، این مطالب در این نشریات مطرح شد. البته تأثیری در رفتار دولت و حاکمیت نداشت ولیکن از این جهت که موجب رشد فکری مردم و آشنایی بیشترشان با حقوق خودشان شد، موثر بود.

<sup>۱</sup>. نشریه ایران فردا به مدیر مسئولی عزت‌الله سحابی از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۹ انتشار یافت.

این بود که در مقطع انتخابات سال ۱۳۷۶ واقعا جامعه ملتهب بود، شرایط امنیتی هم به طوری بود که مردم نمی‌توانستند آزاد فعالیت کنند، انتقاد کنند یا مسایل دولت و حاکمیت را زیر نظر بگیرند. نه قانون اساسی به آنها این اجازه را داده بود و نه در اجرا، دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و سیاسی و غیره اجازه می‌دادند. از یک طرف بینش مردم باز شده، افق‌های وسیع‌تری را در زندگی اجتماعی خودشان می‌بینند و آرزویش را دارند ولی از یک طرف احساس خفقان می‌کنند. این خفقان در سال‌های قبل هم بود ولی وقتی که آگاهی می‌آید، احساس خفقان خیلی بیشتر می‌شود. این بود که در آن موقع حالت التهابی بود. بسیاری از مردم آن روز در این تحیر بودند که با وجود این انحراف‌ها و فشارها و عقب‌گردهایی که در طول آن ۱۸ یا ۱۹ سال که تا آن زمان طول کشیده بود، در انقلاب اتفاق افتاده آیا بایستی به براندازی نظام بیاندیشند و این خط را دنبال کنند، همان راهی که در سالهای ۵۰ در رژیم سابق در ایران اتفاق افتاد یا اینکه نه، امیدی به اصلاح نظام از درونش هست؟ حرکت آقای خاتمی با طرح شعارهایی مثل «ایران برای همه ایرانیان»، «حقوق مدنی»، «توسعه متوازن و همه‌جانبه» در واقع پاسخی بود به آن خواست‌ها و آرمان‌های مردم. وقتی «توسعه متوازن» مطرح شد معنایش این بود که در واقع آن نوع توسعه اقتصادی که در دوره آقای هاشمی در هشت سال اتفاق افتاده بود مورد نظر مردم نیست. وقتی آقای خاتمی این را مطرح کرد بسیار از آن استقبال شد. [شعار] «ایران برای همه ایرانیان» در واقع آن بینش انحصارطلبانه‌ای که از اول انقلاب بر حاکمیت ایران حاکم بود، را نفی می‌کرد. [بینشی که] به شدت جامعه را دو دسته می‌کرد؛ دو دسته خودی و بیگانه. لذا این شعارهایی که آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری از نظر برنامه آینده خودش مطرح کرد، بسیار مورد استقبال مردم واقع شد و نتیجه‌اش این شد که انتخابات نتیجه خیلی بی‌سابقه‌ای داد که به هیچ‌وجه مورد انتظار و علاقه جناح راست نبود. به این جهت از همان پایه‌گذاری

یعنی شروع حکومت آقای خاتمی، جریان راست ابتدا یکی دو ماهی را دچار سرگردانی و ضربه ناشی از آن انتخابات شده بودند تا اینکه بالاخره فکرهاشان را یکدست کردند و مصمم شدند که به هر قیمت که شده نگذارند که این دولت خاتمی موفق شود. ابتدا نه از طریق خشونت [بلکه] از طریق سنگ‌اندازی‌ها و کارشکنی‌ها و بعد هم اگر لازم شد از طریق خشونت.

این دوران جدید که در واقع در تقسیم‌بندی آقای صابر فراز هشتم است، دورانی است که از یک طرف مردم با حقوق خودشان بیشتر آشنا شدند، توقعات و انتظاراتشان خیلی بیشتر شده و بینش‌ها باز شده [هستند]. دولتی [هم هست] که پاسخی می‌دهد یا لااقل در شعار به این انتظارات مردم پاسخ می‌دهد و تلاش خود و کار خود را انجام می‌دهد. از طرف دیگر جناح مقابلی که مرتباً سنگ‌اندازی می‌کند. به طوری که در سال ۱۳۸۰ که انتخابات مجدد دوره هشتم ریاست جمهوری صورت گرفت، آقای خاتمی گفت که دولت ما هر نه روز با یک بحران طرف بود. بی‌سابقه بود، کمتر دولتی در جهان شده که در طول عمرش هر نه روز یک بحران برایش ایجاد کنند، کارشکنی در این مورد بسیار بود.

تا اینکه بالاخره در انتخابات دوره نهم دیگر آقای خاتمی هم که نمی‌توانست انتخاب شود، تمهیدات جدیدی شد که خواهم گفت. به هر صورت این دوره از یک طرف ما شاهد یک نوع پیشرفت‌ها و پیروزی‌ها هستیم، از یک طرف هم در مقابلش شکست‌ها و عقب رفتن که منجر به روی کار آمدن دولت نهم [احمدی‌نژاد] شد. به هر صورت این دوره هم از این جهت که واجد روشنایی‌ها و وجوه مثبتی بوده قابل مطالعه است و هم شناخت جامعه و آن طبقه‌ی حاکمه ایران که چگونه هر نوع اصلاحی ولو اصلاحات بسیار بسیار نرم و بی‌ضرری مثل اصلاحات آقای خاتمی [را بر نمی‌تابد]. در واقع آقای خاتمی نظام را تضمین می‌کرد و اگر موفق می‌شد

بقای نظام جمهوری اسلامی تضمین می‌شد. منافع جناح راست هم که در بقای جمهوری اسلامی بود، تضمین می‌شد ولی این را هم حاکمیت تحمل نکرد. بالاخره این دوره تفصیلاتی هم دارد که آقای صابر در طول جلسات خواهند گفت و این دیدگاه بنده است. البته بنده نه خیلی تحلیل‌گر هستم نه خیلی تاریخ‌دان هستم، جناب آقای آقاجری هم استاد تاریخ هستند، هم سابقه بررسی این موضوعات را دارند و خودشان هم مقداری مشمول صدماتی که در این دوره از طرف جناح راست و سنگ‌اندازی‌هایی که می‌شد، بودند. بنابراین به نظر من ایشان خیلی کامل و بهتر می‌توانند این دوره را توصیف و بعد هم تفسیر کنند.



## دوم خرداد به مثابه یک جنبش

با عرض سلام خدمت خانم‌ها و آقایان. امروز ۱۸ تیر است و یادآور یکی از نقاط عطف در فرازی است که موضوع بحث این دوره‌ی نشست‌ها است. واقعه‌ای که قطعاً اگر نه بزرگ‌تر از واقعه‌ی ۱۶ آذر ۳۲، ولی حداقل در حد و اندازه آن هست. سرکوب جنبش دانشجویی بود به عنوان یکی از جنبش‌های خرد در جنبش عمومی دوم خرداد و در ادامه‌ی سلسله واکنشهایی که در قبال جنبش مردم ایران در دوم خرداد صورت گرفته بود و می‌گرفت و پس از آن هم گرفت. یکی از همان بحران‌های هر نه روز یک بار همین است و البته یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین این بحران‌ها. حادثه به قدری شوم و تلخ و ننگین بود که همه یک‌صدا آن را محکوم کردند حتی کسانی که به نحوی خودشان جزو کارگردانان و کارگزاران و عوامل ذی‌ربط در این حادثه بودند. البته سرکوب قیام دانشجویی ۱۸ تیر و فجایعی که سال ۷۸ در کوی دانشگاه تهران در چنین روزی اتفاق افتاد، به نوبه‌ی خود آثاری نیز بر ادامه‌ی حرکت جامعه‌ی ما برجای گذاشت.

اجازه بدهید بحث را از اینجا شروع کنم که آیا آنچه در سال ۷۶ اتفاق افتاد، یک انتخابات بود از نوع انتخابات معمولی که در ایران صورت گرفته است و می‌گیرد یا اینکه یک پدیده بود؛ پدیده‌ای که می‌شود آن را ذیل مقوله‌ای به نام جنبش‌های اجتماعی طبقه‌بندی کرد؟ ادعای بنده این هست که واقعه‌ی دوم خرداد یک جنبش بود؛ یک جنبش اجتماعی و لذا می‌بایست آن را در زمره‌ی جنبش‌های اجتماعی ایران مورد مطالعه قرار داد. آقای مهندس سبحانی بر مقدمات و سوابقی که منجر به آن رخداد شد، مروری داشتند. دوم

خرداد و رأیی که آقای خاتمی گرفت در واقع حاصل و بیان مجموعه‌ی فرآیندهایی بود که در ایران آن روز جریان داشت. انتخابات دوم خرداد یک فرصت بود، فرصتی که مردم ایران بنابه دلایل و عواملی پیدا کردند و توانستند مطالبات معوق مانده‌ی خودشان را با آن بیان کنند. شخص آقای خاتمی به عنوان نامزد ریاست جمهوری آن دوره، بیان این مطالبات بود. در واقع خاتمی نه علت جنبش دوم خرداد بلکه نشانه‌ی آن جنبش بود، معلول آن جنبش بود.

این جنبش را چگونه می‌شود تحلیل کرد؟ از منظر مخالفان دوم خرداد، جنبش دوم خرداد یک حادثه‌ی گذرا و حتی نوعی توطئه بود. توطئه‌ای که در آن سوی مرزها طراحی و تدوین شده برای آنکه نظام جمهوری اسلامی را با همان مدلی که اتحاد جماهیر شوروی را از هم پاشاند، از هم پاشاند. بسیاری از مخالفان دوم خرداد تحلیل می‌کردند که در این سناریوی توطئه‌آمیز، خاتمی حکم گورباچف را دارد که شعارهایش یادآور شعارهای پروسترویکا و گلاسنوست است. گلاسنوز و پروسترویکایی که دوره‌ی موقتی و گذاری است که باید از درون آن یلتسینی در بیاید و نهایتاً طرح فروپاشی نظام جمهوری اسلامی عملی شود. تقریباً بر اساس همین تحلیل تمام تحرکات و اقداماتی که بعد از دوم خرداد علیه آن جنبش صورت گرفت، طراحی و اجرا شد. در میان برخی از طرفداران جنبش، گاهی دوم خرداد به عنوان پدیده‌ای که حاصل عمل چند فرد خاص، بازیگران و کنشگران مشخص مانند شخص خود آقای خاتمی، شخص آقای هاشمی‌رفسنجانی یا برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی دست‌اندرکار مانند گروه‌هایی که بعدها به جبهه‌دوم خرداد موسوم شدند، تحلیل می‌شود. به عبارت دیگر تحلیل جنبش دوم خرداد صرفاً بر اساس عامل کارگزار انسانی، عامل‌ها و ایجنت‌های سیاسی و به خصوص کارگزاران و عامل‌های نخبه در رأس هرم سیاسی تحلیل می‌شود.

اما به سادگی می‌توان دریافت که پدیده‌ی دوم خرداد نه تنها برای مخالفان



آن یک پدیده‌ی غیرمنتظره بود بلکه حتی برای موافقان آن نیز پدیده‌ای غیرمنتظره بود. دوم خرداد یک جنبش طراحی شده و آماده و سازماندهی شده با رهبری مشخص، تشکیلات مشخص، پلات‌فرم و برنامه‌ی مشخص و استراتژی و راهبرد عملیاتی مشخص نبود. به همین دلیل هم هست که همه را غافل گیر کرد، هم آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان را غافل گیر کرد و هم جبهه‌ی مقابل را. پیش‌بینی آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان پیش از انتخابات و برنامه‌ی مورد انتظار آنها این بود که وارد این انتخابات بشوند و بتوانند در رقابتی با کاندیدای طرف مقابل که در واقع کاندیدای حاکمیت بود و حاکمیت همه توان و نیروی خودش را بسیج کرده بود برای اینکه آقای ناطق نوری را در راس قوه‌ی مجریه قرار بدهد، [وارد شوند]. نهایتاً خاتمی و اصلاح‌طلبان می‌گفتند که ما در این انتخابات شرکت می‌کنیم برای اینکه چند میلیون رای بیاوریم و یک پایگاه نسبی اجتماعی پیدا کنیم تا بتوانیم با تکیه به این پایگاه نسبی اجتماعی به فعالیت‌های سیاسی و محدود خودمان ادامه بدهیم. در واقع این انتخابات راهی بود برای بقای یک جناح از دیدگاه خاتمی و اصلاح‌طلبان و نه به عنوان انتخاباتی که قرار است یک تحول ایجاد کند.

غیرمنتظره بودن دوم خرداد عامل بسیار مهمی است که نشان می‌دهد دوم خرداد را نمی‌توان صرفاً بر اساس عمل عامل‌ها و ایجنت‌های سیاسی تحلیل کرد. در تحلیل هر فرآیند اجتماعی و سیاسی، هر جنبش، به طور کلی دو دیدگاه افراطی وجود دارد. یک دیدگاه همین دیدگاه اراده‌گرایانه است که منحصرترین شکل آن تئوری توطئه است. تئوری توطئه از زمره‌ی چشم‌اندازها و تئوری‌های اراده‌گرایانه و ولتاریستی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی است. همچنان که در تاریخ معاصر ایران این دیدگاه اراده‌گرا و به خصوص اراده‌گرایی مبتنی بر نظریه‌ی توطئه همه‌ی تحولات جامعه ایران را از انقلاب مشروطیت گرفته و قبل از آن جنبش تنباکو که در این نشست‌ها مورد بحث قرار گرفته، تا نهضت ملی ایران و بعد انقلاب اسلامی و بالاخره جنبش دوم خرداد را

بر اساس آن تئوری تحلیل می‌کنند؛ گویی که مردم ایران، اقشار و طبقات گوناگون این جامعه هیچ نقشی، مثبت یا منفی، در این تحولات نداشته‌اند.

در نقطه مقابل این دسته نظریه‌ها و تئوری‌ها، تئوری‌های ساختارگرا وجود دارد که شدیدترین و افراطی‌ترین شکل نظریه‌های ساختارگرا، نظریه‌ها جبری و دترمینیستی است. در گذشته در دوران پیشامدرن نظریه فATALیستی که نوعی نظریه‌ی جبرگراست منتهی جبر الهی، نظریه‌ی غالب بود. یعنی بسیاری از مردم، مورخان و آدیان تحولات تاریخی را بر اساس جبر الهی و نوعی تقدیرگرایی مشیتی تحلیل می‌کردند. در دوره جدید نظریه پردازان گوناگون در علوم انسانی از جمله در جامعه‌شناسی، در واقع همین جبر را تبدیل به جبر تاریخی، جبر اجتماعی و جبر اقتصادی کردند. مثلاً در بخشی از اندیشه‌های مارکس و در سنت مارکسیسم ارتدوکس، مارکسیسم اکونومیک و مارکسیسم ساختارگرا تحولات جامعه با عامل ساختار، با عامل تقدیرها و جبرها و تعیین‌های خارج از اراده‌ی بازیگران و آدیان تحلیل می‌شود. گویی که در این تحولات، تصمیم‌گیری‌ها و کنش‌کنشگران تأثیری ندارد. گویی که گفتمان، ایدئولوژی، فرهنگ، نظام ارزشی، جهان‌بینی، نگرش‌ها و طرزتلقی‌های آدیان یا تأثیری ندارد یا اگر هم تأثیری دارد، تأثیر ثانوی و تبعی دارد. یعنی فرهنگ، ایدئولوژی، جهان‌بینی و گفتمان نهایتاً خودش تبدیل به یک معلول از ساختار اقتصادی می‌شود. به خصوص در میان متفکران بین‌الملل [انترناسیونال] دوم، نزد کسانی مثل برنشتاین و کائوتسکی این دیدگاه را می‌بینید. دیدگاهی که در مقابل اراده‌گرایان و عمل‌گرایانی همچون لنین استدلال می‌کرد که نظام سرمایه‌داری به دلیل تضادهای درونی‌اش و در یک حرکت خود به خودی و تدریجی و جبری از بین خواهد رفت. انقلاب پدیده‌ای است که به وجود می‌آید و اتفاق می‌افتد، این ما نیستیم که انقلاب را به وجود می‌آوریم، انقلاب‌ها به وجود آمدنی است نه ساخته شدنی. به همین دلیل است که معتقد بودند هیچ عمل ارادی

برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری نباید کرد زیرا بی‌فایده است و باید منتظر بود که نظام سرمایه‌داری در یک سیر تاریخی تدریجی خودش از درون بر اثر تضادهای درونی به بن بست برسد و بعد انقلاب به صورت جبری و خود به خودی متولد شود. اختلاف اساسی که بلشویک‌ها و به خصوص لنین با کسانی مثل کائوتسکی و برنشتاین داشتند، روی همین ماجرا بود.

اما واقعیت این است که انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی را نه می‌شود یکسره معلول ساختارهای متعین و جبری و خارج از اراده‌ی بازیگران تحلیل کرد و نه می‌توان یکسره آنها را محصول اراده و عمل آدمیان تلقی کرد. به گمان من نظریه‌ی پاسخگو و مکفی برای تحلیل جنبش‌های اجتماعی یک نظریه‌ی دیالکتیکی و دو وجهی است. دیالکتیک ساختار و عامل انسانی؛ دیالکتیک شرایط و روندها و فرآیندهای عمومی و کلی که در جامعه و تاریخ جریان دارد با گفتمان، ایدئولوژی، فرهنگ، تولید دیدگاه‌ها و بالاخره تصمیم و عمل انسانی. فکر می‌کنم که دوم خرداد بر بستر این دیالکتیک اتفاق افتاد. نه محصول کار چند گروه مشخص و چند نشریه‌ی مشخص بود (تصمیم چند نفر خاص) و نه اینکه یکسره حاصل فرآیند تحولاتی بود که در واقع از حدود ۸-۹ سال پیش (بعد از جنگ) در ایران اتفاق افتاد.

نشانه‌هایی را که بعدها ما به صورت بسیار واضح در سال‌های بعد از ۷۶ در جامعه‌ی ایران، قبل از دوم خرداد و قبل از سال ۷۶ اینجا و آنجا در حال بروز و ظهور بود، می‌بینیم. شما ببینید یکی از جنبش‌های خردی که بعدها در رودخانه‌ی جنبش اجتماعی دوم خرداد به جریان افتاد و تا به امروز هم جریان دارد، جنبش زنان است. جنبش زنان (جنبش برابرخواهی و رفع ستم و نابرابری جنسی) درست است که بعد از دوم خرداد وسیع‌تر، گسترده‌تر و نیرومندتر رشد کرد و تا امروز هم ادامه دارد اما در عین حال نشانه‌های اولیه آن را شما قبل از دوم خرداد می‌بینید؛ نشانه‌هایی که حاکی از فرآیندهایی است که در جامعه‌ی ایران در حال شکل‌گیری بود. در انتخابات مجلس پنجم برای نخستین بار شهرهایی را می‌بینید

که در آن شهرها زنانی کانیدها می‌شوند و در انتخابات مجلس می‌توانند روحانیان رقیب خودشان را شکست بدهند، شهرهایی از آذربایجان و حتی قم.

پایان جنگ نقطه‌عطفی است که البته همراه می‌شود با تغییر قانون اساسی، همراه می‌شود با دولت آقای هاشمی‌رفسنجانی و هشت سالی که موسوم به دوره‌ی سازندگی شد و همراه می‌شود با فروپاشی بلوک شرق. پایان جنگ و تحولات بعد از آن شرایط تازه‌ای را در ایران به وجود می‌آورد. چون فرصت نیست به صورت خیلی گذرا عرض می‌کنم که در هشت سال قبل از دوم خرداد فرآیندهای ساختاری‌ای در ایران اتفاق افتاد که شرایط را برای جنبش دوم خرداد فراهم کرد. در این دوره برخلاف دوره جنگ، با تحولات اقتصادی و تعدیل ساختاری، فاصله‌ی طبقاتی در ایران افزایش پیدا کرد. در دوره‌ی هشت ساله جنگ علل گوناگون [مثل] اقتصاد جنگی، درآمد به شدت پایین نفت، تداوم گفتمان انقلابی‌گری و ساده‌زیستی موجود در سالهای اولیه‌ی انقلاب، دولت آقای مهندس موسوی و نوع نگاه او به مساله‌ی توزیع باعث شده بود که از نظر توزیع و فاصله‌ی طبقاتی و به طور کلی از نظر درآمدهای کشور وضع نسبتاً پایین و نزدیک به هم و متعادلی داشته باشیم. اما هشت ساله‌ی دوره‌ی آقای رفسنجانی که هم گشایشی در درآمدهای نفتی ایجاد شد و هم طرح تعدیل ساختاری که اسمش را سازندگی گذاشتند، منجر به تشدید مساله‌ی حاشیه‌نشینی شد. فاصله‌ی طبقاتی، افزایش دهک‌های پایین هرم درآمدی کشور [را پدید آورد]. به خصوص نشانه‌ها و جرقه‌هایی از آن را در همان دوره آقای رفسنجانی در شهرهای مختلف می‌بینیم؛ شورشهای شهری که در همان دوره اتفاق افتاد و البته به شدت سرکوب شد. همچنین در آن دوره، شهرنشینی گسترش پیدا کرد، مهاجرت از روستا به شهر تشدید شد و در واقع پروسه‌ی شهرنشینی و شهری شدن در این هشت سال رشد می‌کند. به موازات این، فرآیند سواد [آموزی]، گسترش تحصیلات و از جمله تحصیلات عالی، پدیده‌ی دانشگاه آزاد (که به عنوان یک پدیده‌ی قابل توجه و مهم باید مورد

مطالعه قرار بگیرد)، افزایش قشر دانشجو به عنوان یک نیروی گسترده در سراسر کشور—چه از طریق دانشگاه‌های دولتی، چه از طریق دانشگاه آزاد اتفاق افتاد. فرآیندهای ارتباطی به طور نسبی (هنوز در آن دوره اینترنت و تکنولوژی‌های ارتباطی بسیار پیش رفته‌ای که امروز وجود دارد به ایران راه پیدا نکرده بود) چه در داخل ایران، ارتباطات درون ملی، و چه ارتباطات برون ملی نسبت به دوره‌ی جنگ رشد پیدا کرد. خرده جنبش‌هایی هم [بودند] که ما بعدها می‌بینیم در جنبش عمومی دوم خرداد حضور پیدا می‌کنند. دوم خرداد یک جنبش عمومی با یک گفتمان فراگیر بود. نقطه ثقل و فصل مشترک موجود در میان خرده گفتمان‌ها و جنبش‌های مختلف در جنبش عمومی و گفتمان عمومی دوم خرداد نهایتاً یک هسته‌ی مرکزی و سخت بود که دموکراسی خواهی بود.

لذا اگر ما جنبش دوم خرداد را اساساً یک جنبش دموکراتیک، یک جنبش دموکراسی خواهی با تمام ویژگی‌ها و در واقع پیامدهای آن تلقی کنیم، جنبشی برای دموکراتیزه کردن در درجه‌ی اول دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی— [بود]. خرده جنبش‌های گوناگونی که قبل از دوم خرداد آرام آرام در حال در جامعه ایران شکل‌گیری بود [مثل] خرده جنبش محرومان و حاشیه‌نشینان شهری، خرده جنبش زنان، جنبش‌های جوانان، خرده جنبش‌های سبک زندگی که در نظامی که می‌خواست یک الگوی استاندارد را آنهم توسل به مکانیسم‌های اجبارآمیز حاکم کند، با توسل به پلیس و دستگاه‌های امنیتی و گشت‌های گوناگون در سطح شهر، سبک لباس پوشیدن و آرایش و به طور کلی سبک زندگی را تحمیل کند، [به وجود آمد].

جمعیت جوانانی به خاطر انفجار جمعیتی که در ایران اتفاق افتاده بود (رشد جمعیت چهار درصدی در ایران از همان سال‌های اول انقلاب با توجه به تبلیغاتی که برای افزایش جمعیت و ازدیاد «لا اله الا الله گو» و تدارک لشگر عظیم برای آزادی قدس و شعارهایی از این قبیل داده می‌شد [صورت

گرفت.) در دوم خرداد تقریباً نسبت به سال ۵۷ حدود دو برابر شد. کسانی که نطفه‌شان در سالهای ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ بسته شده بود، حالا در سال‌های ۷۳ و ۷۴ و ۷۶ به جوانانی ۱۵ساله، ۱۶ساله و ۱۸ساله تبدیل شده بودند و این جوانان دیگر نمی‌توانستند با همان سبک‌های زندگی پدران و مادرانشان زندگی کنند. یعنی یک شکاف نسلی هم به وجود آمده بود که در واقع یک خرده جنبش نسلی را راه انداخته بود. خرده جنبش‌های گوناگونی که در جامعه‌ی ایران به صورت کمونی قبل از دوم خرداد وجود داشت که البته حول شکاف‌های گوناگون بود؛ شکاف نسلی، شکاف جنسی، شکاف طبقاتی، شکاف فرهنگی، و شکاف قومی، خرده جنبش‌های هویت‌طلب و خرده جنبش‌های قومی مخصوصاً در مناطق اطراف ایران، در کردستان و در بلوچستان. خیلی معنی دارد که بخش عظیمی از آرای‌هایی که به آقای خاتمی داده شد در کردستان، بلوچستان و در مناطق و استان‌های حاشیه‌ای ایران بود. یعنی در واقع آن خرده جنبش قومی و فرهنگی و هویت‌طلب نیز حول شکاف‌های قومیتی در ایران به وجود آمده بود. همه‌ی این شکاف‌ها و خرده جنبش‌ها نهایتاً فصل مشترکی پیدا کردند و به این نتیجه رسیدند که برای رسیدن به مطالبات و خواست خودشان ابتدا باید یک مطالبه‌ی عمومی، یک وفاق و اجماع جمعی به وجود بیاید. بر سر چه؟ بر سر دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی.

در جوامعی مثل جامعه‌ی ایران همه چیز به سیاست ختم می‌شود. همه‌ی راه‌ها به سیاست ختم می‌شود و هنوز آن انفکاک‌ها و افتراق‌های گوناگون در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حوزه‌ی خصوصی، حوزه‌ی عمومی و دولت به وجود نیامده است. از فردی‌ترین مسایل گرفته تا جمعی‌ترین، از مسایل هنری و فرهنگی گرفته تا مسایل اقتصاد و اجتماعی به سیاست ختم می‌شود. لذا مساله‌ی اصلی و فصل مشترکی که تا آن فصل مشترک حل نشود راه برای تامین مطالبات دیگر به وجود نمی‌آید، اصلاح ساختار سیاسی است و اصلاح ساختار سیاسی یعنی پروژه دموکراتیزاسیون

قدرت. تمام شعارهایی که آقای خاتمی داده بود شعارهایی مثل «حاکمیت قانون»، «جامعه مدنی»، «آزادی»، «مردم سالاری» و «تسامح و مدارا»، در همین عنوان خلاصه می شود. یعنی مخاطب اولی و اصلی تسامح و مدارا، قدرت بود. چون اگر قدرت اهل تسامح و مدارا نباشد و بخواهد در مقابل مطالبات مردم، در مقابل تفاوت‌هایی که در جامعه وجود دارد، در مقابل گروه‌های اجتماعی مختلف تبعیض قایل شود، خط بکشد، خودی و غیرخودی کند و بعد در برابر غیرخودی‌ها و در برابر کوچک‌ترین تفاوت‌ها بزرگ‌ترین عکس‌العمل‌های خشن را نشان بدهد، اینجاست که گفتمان تسامح و مدارا گفتمان کنترل‌کننده‌ی قدرت است. تمام آن شعارها برای این بود که در واقع ساختار سیاسی دموکراتیزه بشود. البته در کنار این فرآیندها، یعنی فرآیند جمعیتی، مهاجرت، شهرنشینی، ارتباطات، سواد و تحصیلات می‌بایستی به موازاتش به تولید گفتمانی هم توجه کرد.

همان‌طور که به درستی آقای مهندس سبحانی اشاره کردند، مدل توسعه‌ای که آقای رفسنجانی اتخاذ کرده بود، یک مدل توسعه‌ی آمرانه بود، منتها مدل توسعه‌ی آمرانه‌ی نزدیک به مدل کره جنوبی، نه مدل آمرانه‌ی فاشیستی. به همین دلیل آقای رفسنجانی تا حدودی به برخی از نشریات و به برخی از گروه‌ها اجازه‌ی فعالیت می‌داد. اما مشکل اینجاست که آقای رفسنجانی در آن هشت سال تصمیم‌گیرنده‌ی نهایی نبود. به تدریج از آغاز ریاست جمهوری آقای رفسنجانی تا پایان آن دوره، حاکمیت در درون دچار تحول شده بود. از دوران جنگ تا سال ۶۸ دو جبهه‌گیری اصلی در جناح‌های قدرت ایران به وجود آمده بود: یکی جناح راست، دیگری جناح چپ. جناح چپ در واقع شامل گروه‌های گوناگونی از جمله سازمان‌های مجاهدین انقلاب، مجمع روحانیون مبارز و انجمن‌های گوناگون دیگری مثل انجمن معلمان و گروه‌هایی از این قبیل می‌شدند و در یک طرف [بودند]؛ در جناح راست هم حزب موتلفه، بخش‌هایی از حزب جمهوری اسلامی، بازاریان، تجار، جامعه‌مدرسین حوزه

علمیه‌قم و جامعه‌روحانیت مبارز در سمت دیگر بودند. آقای رفسنجانی در آن مقطع در واقع در مجموعه‌ی جناح راست قرار گرفته بود، آقای رفسنجانی و مجموعه‌ی جناح راست توانسته بودند از سال ۶۸ به بعد در انتخابات مجلس چهارم جناح چپ را عملاً حاشیه‌نشین کنند و از صحنه‌ی قدرت دور و دست‌شان را کوتاه کنند.

اما به تدریج به خصوص در دولت دوم آقای هاشمی رفسنجانی جناح‌بندی دیگری شکل گرفت که در واقع منجر به جداشدن آقای رفسنجانی از جناح راست شد. گروهی که به نام گروه کارگزاران‌سازندگی شکل گرفت که آقای رفسنجانی رهبر معنوی آنها بود. این گروه تضاد موجود در جناح راست را [آشکار کرد] که عبارت بود از اینکه راست سستی تکیه‌اش بر بورژوازی سستی و بازار سستی بود [ولی] راست صنعتی و مدرن و بوروکرات و تکنوکرات بود که در واقع حزب کارگزاران‌سازندگی و کسانی که دور و بر آقای رفسنجانی بودند نماینده آنها بودند. چالش بین این دو گروه مخصوصاً در دوره‌ی دوم آقای رفسنجانی بالا گرفت و در واقع درگیری میان اینها حتی کار را به جایی رساند که جناح راست سستی علیه آقای رفسنجانی وارد صحنه شد و دست به افشاگری، تظاهرات و عملیاتی از این قبیل زد.

آقای رفسنجانی برای اینکه یک تعادلی ایجاد کند، در واقع با جناح چپ و نشریات و جریان‌های روشنفکری یا جریان‌هایی مثل مجله‌ی ایران فردا، نهضت‌آزادی و ملی‌مذهبی‌ها، به نحوی تلویحی مدارا می‌کرد و سعی می‌کرد که در واقع امکان برای حیات آنها به وجود بیاید. اما مساله اینجاست که در همان دوره توجه کنید در همان دوره— که آقای رفسنجانی رییس‌جمهور است، ترورها ادامه پیدا می‌کند، قتل‌ها، تهدید روشنفکران و هنرمندان، ماجرای طرح به دره انداختن اتوبوس هنرمندان و برخی از اعضای کانون‌نویسندگان، همه در آن دوره اتفاق می‌افتد. علت ماجرا این بود که در واقع آقای رفسنجانی امور امنیتی و اطلاعاتی کشور را در یک تقسیم‌کار واگذار کرده‌بود و توجه



خودش را اساساً به امور اقتصادی معطوف کرده بود. یعنی دولت آقای رفسنجانی یک دولت تکنوکرات و بوروکرات بود. آقای رفسنجانی چندین بار آن موقع در مصاحبه‌هایش می‌گفت که دولت من یک دولت سیاسی نیست، وزرای من همه وزرای کاری هستند، من خودم سیاسی هستم و دیگر بس است، احتیاجی به وزیر سیاسی ندارم. در واقع در یک تقسیم کار مسایل امنیتی و اطلاعاتی به دیگر نهادهای قدرت در ساختار سیاسی واگذار شد. لذا آقای رفسنجانی عمده‌ی کار و کوشش و تلاش خودش و اطرافیانش مصروف مسایل اقتصادی و تعدیل اقتصادی کرده بود.

در هر حال ما در قبل از دوم خرداد فضایی را داریم که محافظی در آن شکل می‌گیرد، به خصوص محافظی که یا در نظام هستند یا بر نظام نیستند بلکه منتقدینی هستند که انقلاب اسلامی را قبول دارند. گروه‌هایی مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نیروهای ملی مذهبی و محافل روشنفکری مذهبی و چند نشریه‌ای که اینها در می‌آورند (نشریه‌ی «عصر ما» که مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر می‌کردند، نشریه «کیان» که یک نشریه‌ی روشنفکری بود که در واقع حلقه‌ای از روشنفکران مذهبی آن را منتشر می‌کردند، نشریه «ایران فردا» که نیروهای ملی مذهبی در می‌آورند و روزنامه «سلام» که در اواخر دوره آقای رفسنجانی به عرصه آمده بود و به طور مشخص از طرف مجمع روحانیون مبارز منتشر می‌شد) در شکل دادن به یک گفتمان جدید [موثر بودند]؛ گفتمان مشروط و محدود و پاسخگو کردن قدرت، گفتمان حقوق بشری و دموکراتیک. بحث‌هایی که در آن سال‌ها راجع به ولایت فقیه در آن نشریات صورت می‌گرفت و نقدهایی که بر نظریه ولایت مطلقه فقیه به صورت تئوریک انجام می‌شد، همه و همه آن وجه گفتمانی و ایدئولوژیکی فرآیند را می‌ساخت.

در عین حال باید به فرصت‌ها هم توجه کنید. یعنی در کنار پروسه‌های عینی و تولید گفتمان و اندیشه‌ای که قبل از دوم خرداد به وجود آمده بود،

فرصت‌هایی هم شکل گرفت که این فرصت‌ها در پدیدار شدن انقلاب‌ها و جنبش‌ها بسیار مهم است. شما در خود انقلاب اسلامی این فرصت‌ها را می‌توانید مطالعه کنید، مثلاً تضاد شرق و غرب و بحث جیمی کراسی و طرح حقوق بشری که جیمی کارتر برای مقابله با بلوک شرق و شوروی مطرح کرده بود، فرصت‌هایی که به وجود آورده بود و امام خمینی و رهبری انقلاب اسلامی به موقع و خیلی داهیه‌انه از آن استفاده کرد. در دوم خرداد هم چنین فرصت‌هایی به وجود آمد. یکی از این فرصت‌ها تهدیدی بود که ایران با آن مواجه بود. ساختار سیاسی ایران به دلیل ولایت مطلقه‌ای که در رأسش هست عملاً به گونه‌ای است که مسایل اساسی و تعیین کننده تا موافقت و تایید شخص اول کشور یعنی ولی فقیه را از بالا نگیرد به جریان نمی‌افتد، مسایلی که مربوط به خود سیستم و حکومت است. آقای خاتمی قبل از اینکه کاندیدا بشوند به حضور رهبر جمهوری اسلامی رفتند و رهبر جمهوری اسلامی اجازه دادند، [این کاندیداتوری را] تایید کردند و در واقع از این بابت خیال آقای خاتمی را راحت کردند. یادمان باشد که آقای خاتمی همان کسی بود که چند سال قبل در یک چالش با جناح‌های راست و مخالف با آزادی مجبور شده بود به صورت اعتراضی از وزارت ارشاد استعفا بدهد و کنار برود. عملاً آقای خاتمی تا خرداد ۷۶ یک فرد حاشیه‌نشین در سیستم بود. درست است که رییس کتابخانه ملی بود اما کتابخانه ملی اساساً در عرصه‌ی فرهنگی کشور جایی نداشت و برای توده‌ی مردم شناخته شده نبود. در دوم خرداد بجز گروه‌های محدود روشنفکری و خواص نخبه و سیاسی، مردم خاتمی را نمی‌شناختند. لذا وقتی خاتمی آمد تلقی مردم این بود که خاتمی یک عنصر حاشیه‌ای است که آمده در مقابل متن قرار گرفته، تصویری که مردم از او داشتند تصویر حاشیه در مقابل متن بود. ولی خاتمی با توجه به اینکه می‌خواست در این سیستم کار کند لازم دید که قبل از اینکه اعلام کاندیداتوری کند برود نظر موافق یا حداقل عدم مخالف شخص رهبری را

بگیرد و همین کار را هم کرد و شخص رهبری موافقت کرد. چرا؟ علاوه بر اینکه این پیش‌بینی وجود داشت که آقای خاتمی رأی نمی‌آورد. هم مخالفین ایشان و هم موافقین ایشان امید و دورنمایی از اینکه خاتمی بتواند رای بیاورد، نداشتند. خاتمی را کسی نمی‌شناخت و امکان رأی آوردنش ناچیز بود و اساساً به مخیله‌ی کسی خطور نمی‌کرد. علاوه بر این عامل، شرایط تهدیدی هم که ایران در آن وضعیت در آن قرار داشت [موثر بود].

ایران در آن شرایط نیازمند بود که از خودش یک تصویر متفاوت به جهانیان ارائه کند. در آستانه‌ی دوم خرداد ایران در معرض خطر مستقیم حمله‌ی نظامی بود، به دلیل ماجرای انفجارهایی که در کشورهای مختلف به وجود آمده بود. ماجراهایی که در لبنان (تفنگدارهای آمریکایی) و تروهای مختلف و انفجارهایی که در عربستان و در آرژانتین صورت گرفته بود و در دادگاه‌های مختلف کشورهای اروپایی پرونده‌ی جمهوری اسلامی مطرح بود و آمریکا را به این نتیجه رسانده بود که باید ایران را مورد حمله قرار دهد. این خطر در درون سیستم جمهوری اسلامی خیلی جدی تلقی شد، خبرهایی می‌رسید که آمریکایی‌ها موشک‌های خودشان را به طرف ایران هدف‌گیری کرده‌اند. به نظر می‌رسید اگر سیستم همچنان به سمت انسداد بیشتر حرکت می‌کرد خطر حمله نظامی به ایران بالا می‌گرفت. از این‌رو تصمیم‌گیرندگان سیستم جمهوری اسلامی احساس کردند که لازم است یک چهره‌ی تازه، یک چهره‌ی دموکراتیک و یک انتخابات آزاد از خود به جهانیان نشان بدهند و آقای خاتمی وارد شد. اما هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد که خاتمی با آن رأی شگفت‌انگیز [انتخاب شود].

دوم خرداد یک جنبش بود، چرا؟ به دلیل اینکه فقط یک انتخابات نبود. قبل از دوم خرداد یک فضای گفتمانی وسیع در جامعه ایجاد شده بود. اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان بدون اینکه رادیو و تلویزیونی در اختیارشان باشد، بدون اینکه رسانه‌ها و ابزارهای رسمی رسانه‌ای در اختیارشان باشد، از

طریق شبکه‌ی غیررسمی، از طریق فضای گفتمانی که خود به خود شکل گرفته بود [تبادل اطلاعات می کردند]. ببینید! مانند انقلاب اسلامی که رسانه‌ی ارتباطی بین مردم رسانه‌ی رسمی نبود، رسانه‌های غیررسمی بود که خود مردم آن را منتقل می کردند. رسانه‌ی غیرمتمرکز و پراکنده‌ای که هر شهروندی، هر فردی خودش یک عامل تبلیغی بود.

بین مردم شایع شده بود و دهان به دهان می گشت که گفته‌اند: «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق نوری». مقاومتی در جامعه شکل گرفته بود و همان‌طور که گفته شد مردم از این فرصت و از این فضا استفاده کردند برای اینکه اعتراض کنند، برای اینکه نه بگویند. نه بگویند به آنچه که تا آن زمان به وجود آمده بود. دوم خرداد یک جنبش اجتماعی بود که عمدتاً حول یک شبکه‌ی سازمان‌نیافته در کل کشور و حول یک گفتمان عمومی شکل گرفته بود، بدون اینکه رهبری مشخصی داشته باشد. حتی بعد از دوم خرداد آقای خاتمی از اینکه بگویند من لیدر یک جنبش هستم، ابا داشت و نمی پذیرفت. یک جنبش بدون رهبر، یک جنبش بدون تشکیلات و بدون سازمان. هرچند که گروه‌های رسمی و احزاب سازمان داشتند اما آن احزاب به لحاظ تشکیلاتی و به لحاظ وزن و اندازه، اصلاً در حد و اندازه‌ی آن جنبش عظیم و وسیع ملی و دموکراتیک نبودند و لذا نمی توانستند آن را سازماندهی کنند. به همین دلیل هم هست که این جنبش به صورت خودجوش شروع شد و حدود هشت سال هم ادامه پیدا کرد.

پدیده‌ی دوم خرداد ۷۶ یک اتفاق نبود، یک تصادف نبود. چیزی نبود که مردم از سر ناآگاهی و کورکورانه انتخاب کرده باشند، بلکه آگاهانه بود به این دلیل که بارها و بارها تکرار شد و نشان داد که مردم به دنبال افق پیش‌روی هستند. منطقی مضمونی دوم خرداد در انتخابات شوراها، در انتخابات مجلس ششم، در انتخابات دوم ریاست جمهوری که چهار سال بعد علی رغم تمام ناکامی‌ها اتفاق افتاد [تکرار شد]. ریشه‌های اجتماعی این جنبش قوی بود و به

نظر من هنوز هم هست. یعنی یک خواست عمیق تاریخی است، خواستی است که جامعه ایران از مشروطیت تا به امروز به دنبالش هست و هنوز به طور کامل به آن نرسیده، و ریشه‌های عمیقی دارد. به همین دلیل است که علی‌رغم سرکوبی که دو سال بعد در سال ۷۸ در ۱۸ تیر صورت گرفت و آن فاجعه و جنایت ننگین [رخ داد]، علی‌رغم قتل‌های زنجیره‌ای، علی‌رغم ناکامی‌ها و فشارها، تعطیلی یک‌شنبه مطبوعات (یک شب با یک دستور ۸۰ روزنامه و نشریه تعطیل شد)، تهدیدها و اقدامات تخریبی، چهار سال می‌بینید بعد باز مردم به آقای خاتمی رأی می‌دهند. این حکایت از چه داشت جز اینکه مردم راه خروج از این بن‌بست را در بیان دموکراسی و آزادی می‌دیدند؟

البته خاتمی و واقعه‌ی دوم خرداد در چارچوب نظام جمهوری اسلامی اتفاق افتاده بود، یعنی آن گفتمان رسمی، گفتمانی نبود که بخواهد از انقلاب اسلامی عبور کند. مدعای اصلاح‌طلبان و جنبش اصلاح‌طلبی دوم خرداد بازگشت به گفتمان انقلاب اسلامی بود. واقعیت این است که آنچه در سال ۵۷ در این کشور اتفاق افتاد به لحاظ ایدئولوژیک مبتنی بر یک گفتمان دینی و اسلامی بود. منتها کدام اسلام؟ اسلامی که نسل ما و مردم سال ۵۷ با تکیه-ی بر آن انقلاب کردند یک اسلام نوگرا و ترقی‌خواه بود. اسلامی بود که با دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، پیشرفت، ترقی و توسعه تضاد نداشت. بلکه برعکس ما معتقد بودیم که این اسلام نوگرا می‌تواند پشتوانه‌ی اصلی و مطمئن مطالبات تاریخی مردم باشد.

اما واقعیت این است که -مخصوصاً- صرف نظر از اعوجاج‌ها و انحراف‌هایی که از سال ۶۰ و ۶۱ به بعد اتفاق افتاد- بعد از جنگ یک اتفاق عجیب دیگر افتاد و جهت‌گیری تولید گفتمان رسمی جمهوری-اسلامی عوض شد. یعنی اگر ایدئولوگ و تئورسین انقلاب اسلامی سال ۵۷ دکتر شریعتی بود، ایدئولوگ جمهوری اسلامی سال ۵۸ و ۵۹ مرحوم مطهری بود، چون به نظر من دکتر شریعتی ایدئولوگ انقلاب اسلامی بود و

شهید مطهری ایدئولوگ جمهوری اسلامی. من بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تمایزی قائلم که فعلاً فرصت بحث [درباره آن] نیست. ولی به هر حال ایدئولوگ جمهوری اسلامی آقای مطهری بود، به خصوص با تایید محکم و تقریباً بی‌قید و شرطی که رهبر انقلاب، بنیانگذار جمهوری اسلامی، بعد از شهادت آقای مطهری از ایشان کرد. اما بعد از جنگ و در دوره‌ی دومین رهبر جمهوری اسلامی یک شیفت گفتمانی در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی اتفاق افتاد که این شیفت گفتمانی را شما به صورت نمادین می‌توانید در جایگزینی آقای مصباح‌یزدی به جای آقای مطهری ببینید. یعنی آقای مصباح‌یزدی به تدریج از حاشیه به متن آورده شد. سیستم جمهوری اسلامی قبل از دوم خرداد خودش یک شیفت کرده بود و آن شیفت عبارت از این بود که متن‌های انقلاب اسلامی را به تدریج به حاشیه می‌راند و حاشیه‌ها را به متن می‌آورد. آقای مصباح‌یزدی در انقلاب-اسلامی و حتی در جمهوری اسلامی تا زمان حیات امام خمینی حاشیه بود، حتی می‌شود گفت که ضد متن بود، چون گفتمان آقای مصباح‌یزدی قبل از انقلاب یک گفتمان شبه انجمن حجتیه بود. البته من معتقد نیستم الان گفتمان آقای مصباح‌یزدی و احمدی‌نژاد [مطابق با] انجمن حجتیه است؛ به هیچ وجه! اما قبل از انقلاب گفتمان آقای مصباح‌یزدی [گفتمان] انجمن حجتیه بود، یعنی معتقد بود که قبل از ظهور امام‌زمان، کنش سیاسی برای تشکیل دولت و قدرت مجاز نیست. اما امروز آقای مصباح‌یزدی دقیقاً عکس این حرف را می‌زند و می‌گوید دین بدون قدرت سیاسی باقی نمی‌ماند. این گفتمان، گفتمان انجمن حجتیه نیست، بلکه یک گفتمان بنیادگرایانه است. انجمن حجتیه بنیادگرا نبود و نیست. اما به هر حال از سال ۶۸ و ۶۹ به بعد به تدریج آقای مصباح‌یزدی با حمایت‌هایی که سیستم از او کرد، به عنوان ایدئولوگ و تئورسین جمهوری اسلامی به میدان آمد و شروع به تولید گفتمانی کرد که نه تنها در سال ۷۶ برای نسل

جدید ایرانی قابل قبول نبود، بلکه حتی در سال ۵۶ هم برای نسل ما قابل قبول نبود.

یعنی دو حرکت معکوس بود. جامعه‌ی ایران، پروسه‌ها و تولید گفتمان‌هایی که در متن آن در جریان بود در یک مسیر حرکت می‌کرد، در حالی که سیستم و گفتمان رسمی حاکم بر سیستم دقیقاً در مسیر دیگری حرکت می‌کرد. لذا هم فاصله‌ی گفتمانی و هم فاصله‌های واقعی از نظر حقوق و آزادی‌های مردم، دوم‌خرداد را تبدیل به جنبشی کرد که روی گسل و شکاف ملت‌دولت متولد شد. یعنی تمام آن شکاف‌هایی که عرض کردم، شکاف‌های نسلی، قومی، جنسیتی، طبقاتی نهایتاً خودش را به صورت شکاف دولت‌ملت [نشان داد]؛ ملت یک طرف، دولت و کل سیستم یک طرف دیگر. کاندیدای سیستم آقای ناطق‌نوری بود، کاندیدای ملت آقای خاتمی شد. در واقع تقابل ملت و دولت برای آنکه ملت بتواند بر سرنوشت خودش حاکم بشود و صاحب واقعی کشور بشود. گفتمان دوم‌خرداد، گفتمان «ایران برای ایرانیان» بود، یعنی چی؟ یعنی برخلاف تفکری که جناح حاکم و مسلط داشت که این کشور فقط متعلق به حزب الهی‌هاست، فقط متعلق به مومنین است، فقط متعلق به ولایت‌فقیه و ذوب‌شدگان و مریدان ایشان است، فقط متعلق به یک گروه خاص و روحانیون است، این کشور متعلق به همه است. هر ایرانی به همان اندازه‌ای که رهبر در این کشور حق دارد، حق دارد. این سرزمین ملک مشاع است و مالکش همه‌ی ایرانیان هستند. همه‌ی ایرانیان، صرف نظر از جنس و مذهب و نژاد و قوم و قبیله و زبان و هر چیزی. این گفتمان یک گفتمان کاملاً ملی و دموکراتیک بود و طبیعتاً تمام آن خرده‌گفتمان‌ها و خرده‌جنبش‌ها احساس می‌کردند که این چتر فراگیری است که می‌توانند زیر این چتر مطالبات بخشی، قشری و گروهی و طبقاتی خودشان را دنبال کنند.

در عین حال اصلاح‌طلبان و خاتمی انتظار داشتند و تصور می‌کردند که

می‌توانند این گفتمان را بر اساس گفتمان اصلی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و همین‌طور در چارچوب قانون اساسی تحقق ببخشند. شعارشان این بود که ما می‌خواهیم بخش‌های مغفول و ظرفیت‌های تحقق نیافته‌ی قانون اساسی را به فعلیت در بیاوریم. قانون اساسی یک ظرفیت اسمی دارد و یک ظرفیت فعلی که بین ظرفیت اسمی و ظرفیت فعلی فاصله‌ی بسیار زیادی هست. در ظرفیت فعلی‌اش آن بخشی که مربوط به حقوق حاکمان است به خوبی تحقق پیدا کرده، اما قانون اساسی از نظر اصلاح‌طلبان یک ظرفیت اسمی بسیار گسترده داشت و دارد که تحقق پیدا نکرده‌است. جنبش دوم‌خرداد می‌گفت که ما می‌خواهیم برای تحقق بخش حاکمیت ملت، حقوق ملت و آزادی‌های ملت تلاش بکنیم. فکر می‌کردند که می‌توان در چارچوب این قانون اساسی با مکانیسم‌های درون‌سیستمی به مطالبات ملی و دموکراتیک مردم ایران پاسخ گفت. البته برای صاحبان قدرت انحصاری این سخن قابل قبول نبود. صاحبان قدرت حاضر نیستند به سادگی قدرت را تقسیم کنند. ولی به هر حال در مقابل رأی عظیم و شگفت‌انگیز مردم عقب‌نشینی کردند و خاتمی رییس‌جمهور شد. خاتمی برای اینکه مطالبات مردم را تحقق ببخشد و در همان چارچوب گفتمانی و استراتژیک خودش ظرفیت‌های خالی و بر زمین مانده‌ی قانون اساسی را تحقق ببخشد، [مشکلاتی داشت]. ظرفیت‌هایی که در اصول مختلف قانون اساسی آمده بود مثل آزادی احزاب و جمعیت‌ها و اجتماعات، آزادی مطبوعات، حاکمیت قانون، استقلال قوه قضائیه، انصاف و عدالت در رابطه‌ی میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان، به رسمیت شناختن حقوق فرد به مثابه‌ی بشر و حقوق شهروند هر دو، هم حقوق بشری فرد و هم حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی شهروند. حقوق شهروند به معنی این که هر ایرانی عضو دولت است و حقوق فرد یعنی اینکه هر فردی که در ایران زندگی می‌کند خواه ایرانی و خواه غیرایرانی یک حقوق تخطی‌ناپذیر و تجاوزناپذیر دارد که قانون آن را تضمین کرده‌است. اصلاحات و خاتمی می‌خواستند در



چارچوب این قانون اساسی و با مکانیسم‌های درون سیستمی این مطالبات را تامین کنند اما یک مشکل اساسی وجود داشت که من فکر می‌کنم از انقلاب مشروطیت تا امروز این مشکل در ایران وجود دارد، البته قبل از مشروطیت هم به نوع دیگری وجود داشت. قبل از مشروطیت هرچند که نظام‌های سیاسی وجه دموکراتیک پیدا نکرده بودند و اساساً حاکمان حوزه‌ای به کلی جدا از محکومان و رعایا را تشکیل می‌دادند اما قبل از مشروطیت هم یک نوع تضاد و دوگانگی ساختاری در سیستم‌های حکومتی ایران وجود داشت؛ تضاد بین درگاه و دیوان، تضاد بین درگاه یا دربار و نهاد سلطنت و دستگاه شاه با دستگاه صدراعظم یا دستگاه نخست‌وزیر. همان تضادی که مثلاً در زمان ناصرالدین‌شاه و میرزاتقی‌خان امیرکبیر اتفاق افتاد، آن موقع هنوز دموکراسی و انتخابات معنی نداشت اما در خود سیستم سیاسی این تضاد وجود داشت. میرزا تقی‌خان امیرکبیر نماینده‌ی عقل و پیشرفت و استقلال کشور و ناصرالدین‌شاه نماینده‌ی قدرت و بوالهوسی و خودکامگی بود. بعد از مشروطیت این دوگانگی ساختاری به صورت نهادینه در قانون اساسی وارد شد یعنی دوگانگی ساختاری بین نهاد سلطنت و نهاد مجلس که نهاد نخست‌وزیری و دولت منبعت از مجلس و پارلمان هم جزو آن قرار می‌گیرد. تضاد بین نهاد سلطنت، یک نهاد غیرمنتخب با نهاد مجلس، یک نهاد منتخب. در همان اوایل انقلاب مشروطیت یعنی بعد از مرگ مظفرالدین‌شاه وقتی نوبت به محمدعلی‌شاه رسید این تضاد خود را به چه صورتی نشان داد؟ به صورت صف‌آرایی نظامی و به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شاه، توسط توپ‌های روسی و به فرماندهی لیاخوف روسی. این تضاد در نهضت ملی هم خود را نشان داد. شگفت این است که در این برهه‌های تضاد بین دو وجه و تضاد این دایکاتومی و دوگانگی ساختاری (نخست‌وزیر منتخب پارلمان و نمایندگان ملت به عنوان نماینده ملت و وجه استقلال، ترقی خواهی، آزادی و دموکراسی و نهاد سلطنت، نماینده‌ی استبداد و استعمار هر دو) استعمار پشت سلطنت آمده و از نهاد استبداد علیه مردم، علیه پارلمان،

علیه مطالبات ملی و دموکراتیک ملت ایران دفاع کرده است. این تضاد ساختاری در قانون اساسی مشروطیت وجود داشت.

ما در انقلاب اسلامی فکر می‌کردیم که با گفتمان جمهوری و با نقطه‌ی پایان گذاشتن بر نظام سلطنت از این دوگانگی ساختاری رهایی پیدا می‌کنیم اما به نوع دیگری بر اساس نظریه‌ی ولایت و نهاد ولایت دوباره گرفتار این تضاد ساختاری شدیم. البته در قانون اساسی اول تضادهای فرعی‌ای وجود داشت که حل شد. مثل تضاد رییس‌جمهور و نخست‌وزیر، تضادی که در دوره آقای بنی‌صدر و شهیدرجایی منجر به کشمکش شد و حتی در دوره‌ی نخست‌وزیری مهندس موسوی و دوران ریاست‌جمهوری آقای‌خامنه‌ای هم منجر به تنش شد، منتها مدیریت و کنترل شد. شما می‌دانید که در زمانی که مهندس موسوی نخست‌وزیر بود و امام‌خمينی از ایشان دفاع می‌کرد، آقای‌خامنه‌ای که آن موقع رییس‌جمهور بود با آقای مهندس موسوی مخالف بود و یک نوع کشمکش پنهان وجود داشت، منتها آقای‌خامنه‌ای رعایت امام‌خمينی را کرد و تضاد و کشمکش بالا نگرفت، برخلاف دوره‌ی بنی‌صدر که این کشمکش بالا گرفت و بالاخره به حذف آقای بنی‌صدر منجر شد. به هر حال این تضادهای فرعی موجود در قانون اساسی اول حل شد اما یک تضاد اساسی در قانون اساسی دوم به وجود آمد که این تضاد در دوره‌ی اصلاحات خود را نشان داد؛ تضاد بین وجه غیرمنتخب و نهادهای غیرانتخابی ساختار سیاسی و وجه منتخب. از آنجایی که وجه غیرانتخابی و آن نهادهای غیرمنتخب دست بالا را در سیستم و در مکانیسم‌های تصمیم‌گیری آن داشت لذا عملاً آن وجه انتخابی به بن‌بست رسید. دولت و مجلس که با اراده‌ی مردم و با انتخابات سر کار آمده بودند می‌خواستند در این سیستم در مجلس، لایحه تصویب کنند و به شورای‌نگهبان ببرند و از آنجا دولت این لایحه را اجرا کند و حقوق و مطالبات معوقه‌ی مردم را در زمینه‌های مختلف استیفا کند، اما به بن‌بست برخورد می‌کردند. شورای‌نگهبان را مردم انتخاب نکرده بودند و شورای‌نگهبان [لوايح

را] رد می‌کرد. دستگاه قضایی وارد می‌شد که رییس قوه قضاییه را هم مردم انتخاب نکرده بودند.

در همان ماه‌های اول برخی از اصلاح طلبان به مردم گفتند که مراقب باشید و بدانید که آقای خاتمی خیلی کارها را نمی‌تواند بکند چرا که ابزارش را ندارد. رییس جمهوری می‌خواهد در چارچوب قانون اساسی و ساز و کارهای بوروکراتیک عمل کند اما ابزارش را ندارد. می‌خواهد امنیت اجتماعی را تامین کند اما نیروی پلیس و نیروی انتظامی در اختیارش نیست. گاهی نیروی انتظامی و نیروی پلیس توسط مخالفان اصلاحات به خدمت گرفته می‌شد. ماجرای ۱۸ تیر توسط چه نیرویی [اجرا شد]؟ تشکیلات موازی، سازمان‌های اطلاعاتی موازی و لباس شخصی‌ها. در همین روزها در سال ۷۸ بخشی از نیروی نظامی نامه‌ای به آقای خاتمی نوشتند و تهدید کردند، این‌ها همه حاکی از این است که آقای خاتمی شعارهایی می‌داد که با آن ابزارها و اختیاراتی که داشت قابل تحقق نبود. وقتی هم که آن دو لایحه‌ی دوقلو را به مجلس برد، لایحه‌ی اختیارات رییس جمهور [و حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان]، دیدیم که باز با همین سد و مانع روبرو بود. در واقع آن بخش غیرمنتخب سیستم، بخش منتخب را متوقف و فلج کرد.

برای بررسی اینکه چرا مطالبات مردم و خواست‌های تاریخی در هشت سال دوره‌ی آقای خاتمی تحقق پیدا نکرد و چرا اهداف جنبش اصلاح طلبانه و دموکراتیک دوم خرداد - جنبشی که نه محافظه‌کار بود و نه انقلابی به این معنی که به دنبال براندازی سیستم باشد - محقق نشد [باید به نکاتی توجه کرد]. دوم خرداد به دنبال براندازی سیستم نبود، بنابراین اگر کسانی انتظار داشتند و تصور می‌کردند که آقای خاتمی و اصلاح طلبان آمده‌اند که نظام جمهوری اسلامی را براندازند، در اشتباه محض بودند. آنها خودشان می‌گفتند و صریح هم می‌گفتند که ما می‌خواهیم این نظام را اصلاح کنیم. مردم هم واقعا اصلاح نظام را می‌خواستند، یعنی روانشناسی

عمومی مردم هم دنبال براندازی نبود. مردم می‌خواستند این سیستم از درون، اصلاح شود و فکر می‌کردند که خاتمی و اصلاح‌طلبان آن نیرویی هستند که این اصلاحات را به پیش می‌برند. موتور محرک پروژه‌ی اصلاحات یک پروژه بود اما در سطح پروژه با موانع جدی روبرو شد. به‌خصوص که آقای خاتمی و مجموعه‌ی جبهه اصلاح‌طلبان و نیروهای دوم خرداد در تکیه به نیروی مردمی برای عقب راندن تهاجمات اقتدارگرایانه‌ی ضداصلاح‌طلبانه متزلزل بودند. اشتباهی را که مصدق برای مدت سه‌روز کرد، خاتمی و اصلاح‌طلبان در مدت هشت‌سال مرتکب شدند. به نظر من دکتر مصدق در روزهای آخر نخست‌وزیری اش یک اشتباه بزرگ کرد و آن اشتباه بزرگ موجب شد که تاریخ ما به گونه‌ای ورق بخورد که با یک کودتای ننگین - کودتای ۲۸ مرداد - و بعد دولت امثال زاهدی، سرکوب، ساواک، وابستگی و مسایل بعدی روبرو شد. دکتر مصدقی که تا قبل از آن در مقابل دربار و عوامل خود فروخته و وابسته‌ی دربار در [جلوی] مجلس بهارستان، می‌ایستاد و می‌گفت اینجا مجلس است و نه آنجا؛ هر جا که مردم هستند، مجلس است و همیشه برای خنثی کردن توطئه‌ها از نیروی مردم کمک می‌گرفت، در روزهای آخر فاصله بین ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد - تزلزل نشان داد و نخواست برای مقابله با کودتاچیان از نیروی مردم استفاده کند. به همین دلیل است که کودتاچیان خیلی راحت کاخ نخست‌وزیری و رادیو و مراکز دولتی را گرفتند و بر شهر مسلط شدند. اصلاح‌طلبان نمی‌خواستند از نیروی مردم استفاده کنند، می‌ترسیدند از نیروی مردم استفاده کنند. اصلاح‌طلبان و آقای خاتمی مکانیسم‌هاشان یکی انتخابات بود و دوم نهادهای رسمی یعنی مجلس و دولت و وزارتخانه‌ها. هر دو [مکانیسم] هم قابل کنترل بود البته تا زمانی که آقای خاتمی بود، حداقل تا قبل از انتخاباتی که برگزار شد و منجر به دولت نهم و مجلس هفتم شد. آن‌جا معلوم شد که در واقع آن مکانیسم‌ها حتی تضمینی برای انتخابات هم نیست.

شما دیدید که به هر حال انتخابات این مجلس و این دولت در زمانی برگزار شد که دولت آقای خاتمی و وزارت کشور آقای خاتمی برگزارکننده‌ی انتخابات بود. ولی به هر حال انتخابات مجلس ششم، انتخابات دور اول ریاست جمهوری، انتخابات دور دوم ریاست جمهوری با پیروزی اصلاح‌طلبان تمام شد، اما اصلاح‌طلبانی که عملاً نمی‌توانستند هیچ قدم موثری برای تحقق مطالبات مردم بردارند چون آن ابزارها تعیین‌کننده نبود. قدرت رسمی در جای دیگر بود؛ زور و قدرت و تصمیم‌گیری نهایی [در جای دیگر بود].

آقای خاتمی همانطور که روز اول که می‌خواست بیاید، رفت اجازه گرفت و تایید و موافقت رهبری نظام را گرفت، بعد هم ما دیدیم که در مسایل اساسی، ایشان پایبند به این تحلیف‌ها و موافقت‌ها بود و قدرت - قدرت نظامی - در جای دیگری بود. البته در آن مقداری که آقای خاتمی قدرت داشت در سال‌های اول [از آن] استفاده کرد و شجاعانه هم استفاده کرد؛ قتل‌های زنجیره‌ای را افشا کرد و یا اصلاحات و تغییرات نصفه و نیمه‌ای در وزارتخانه‌های مختلف به وجود آورد. اما نهایتاً بسیاری از شعارها، ناتمام و تحقق‌نیافته باقی ماند. نیروی مقابل هرچه که گذشت از آن شوک حاصل از جنبش دوم خرداد بیرون آمد، خودش را پیدا کرد و سازماندهی کرد. نهادهای قدرت، در دست جریان اقتدارگرا و بنیادگرا بسیج شد و قدم به قدم جلو آمد. نیروهای روشنفکری و دانشجویی، ایت جنبش دوم خرداد که مطبوعات بودند، روشنفکران و جنبش دانشجویی بودند، سرکوب شد و اصلاح‌طلبان (دولت و مجلس) جز اعتراض لفظی، جز صدور بیانیه، جز اظهار گله و شکوه و نارضایتی کار دیگری نمی‌توانستند کنند. اصلاح‌طلبان نمی‌خواستند از نیروی مردم استفاده کنند. نیروی عظیم مردم که به خصوص در آن مراحل آغازین، اگر به آنها تکیه شده بود و به طور موثر و مستمر از شان استفاده می‌شد [موثر بود]. اصلاح‌طلبان به مردم می‌گفتند که منتظر باشید تا در زمان انتخابات بیاید رای بدهید. اما در فاصله‌ی بین دو انتخابات برای اینکه با تهاجم اقتدارگرایانه و ضددموکراتیک

نیروی مقابل، مقابله بشود، چه استفاده‌ای از این نیروی مردم می‌شود کرد؟ برنامه‌ای برای این نداشتند و اراده‌اش را هم نداشتند.

بنابراین هرچند که جنبش دوم خرداد نتایجی در ایران برجای گذاشت اما به اهداف مورد نظرش نرسید. باید اهداف و نتایج را از هم جدا بکنیم. اهدافی که جنبش دوم خرداد داشت، تحقق پیدا نکرد. شاهدش تحولاتی است که بعد در سیستم می‌بینیم و امروز شاهدش هستیم. ولی نتایجی برجای گذاشت [مثل] عمومی کردن فرهنگ دموکراتیک، آشناکردن مردم با حقوق خودشان، زمینه‌سازی برای شکل‌گیری ان‌جی‌اوها و حرکت‌های از پایین در جامعه، بازکردن نسبی فضای عمومی و عرصه‌ی عمومی. اینها نتایجی بود که به هر حال باقی ماند و تا به امروز هم ادامه دارد اما هدف‌های اعلام شده، پاسخگو کردن قدرت، ایران برای ایرانیان، حقوق بشر و دموکراسی [بود]. ضمن اینکه در گفتمان دوم خرداد و عمل دولت اصلاحات، یک خلا جدی وجود داشت که نیروهای اقتدارگرا از همین خلا جدی استفاده کردند. آن خلا این بود که متأسفانه جنبش دوم خرداد بر اساس تحلیل تحلیل‌گران جبهه‌ی دوم خرداد و اصلاح‌طلبان، صرفاً در شعارهایی خلاصه‌شد که در درجه‌ی اول برای نخبگان و روشنفکران ملموس بود؛ آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی. زحمتکشان و فرودستان این جامعه، طبقات حاشیه‌نشین، محرومان در این جامعه که آنها هم به خاتمی رای داده بودند از جامعه مدنی، آزادی و دموکراسی چیزهای دیگری را انتظار داشتند.

من همان موقع با بعضی از دوستان که بحث می‌کردم در این زمینه اختلاف نظر داشتیم. آنها می‌گفتند که آقای خاتمی شعار اقتصادی نداده، پس مردم هم از آقای خاتمی انتظار اقتصادی ندارند و من می‌گفتم که درست است که آقای خاتمی شعار اقتصادی نداده ولی به موقعیت و شرایطی که آقای خاتمی آمد و شعارهایش را مطرح کرد، توجه بکنیم. آنچه که گفته می‌شود، یک وجه قضیه است، وجه دیگر قضیه، آنچه که شنیده می‌شود است. باید میان رمزگذاری

گوینده و رسانه با رمزگشایی شنونده و مخاطب تفکیک قائل شد. آیا واقعا همه مردمی که به آقای خاتمی رای دادند، از جامعه مدنی و دموکراسی، جامعه مدنی و دموکراسی شنیدند یا بخشهایی از مردم از جامعه مدنی و دموکراسی، نان شنیدند، کار شنیدند، حل معضلات معیشتی و اقتصادی‌شان را شنیدند؟ من فکر می‌کنم واقعیت‌های جامعه ایران به ما می‌گوید، جامعه همه‌اش تهران نیست، همه‌اش شمال تهران از خیابان انقلاب به بالا نیست. این جامعه‌ای است که لرستان هم دارد، بلوچستان هم دارد، کهگیلویه و مناطق محروم دارد. در همین تهران، مناطق حاشیه‌نشین در اسلامشهر و شهرک‌های اطراف هم دارد. برای این بخش از جامعه دموکراسی یعنی نان، جامعه مدنی یعنی کار، یعنی نبود فقر. متأسفانه از این جهت دولت اصلاح‌طلب به نحوی ادامه‌ی دولت قبلی بود. یعنی استراتژی توسعه‌ی اقتصادی آقای خاتمی تفاوت اساسی و جدی‌ای با استراتژی دولت قبل نداشت و گفتمان عدالت طلبی کم‌رنگ بود. دموکراسی صرفا به صورت محدود و در یک رویکرد لیبرالی به دموکراسی سیاسی محدود می‌شد. در حالی که دموکراسی به معنای حقیقی کلمه دموکراسی است که علاوه بر ابعاد سیاسی، ابعاد اقتصادی و اجتماعی را هم در برگیرد، فاصله‌ی طبقاتی را کم کند، برنامه و استراتژی اقتصادی به گونه‌ای باشد که همه از نعمت دموکراسی برخوردار بشوند، هم روشنفکران و نخبگان، دانشجویان و روزنامه‌نگاران، هم اقشار فرودست، کارگران، زحمت کشان و محرومان. خوب این وجه، وجه خالی بود. ضمن اینکه اقتدارگرایان آن وجه را هم با سرکوب و با بحران‌هایی که آفریدند، عملا نگذاشتند که پیش برود.

از این رو اگر بخواهم خلاصه کنم، عرض می‌کنم که جنبش دوم‌خرداد نشانه‌ی وجود شکاف‌های اساسی و عمیق در جامعه‌ی ایران است و تا این شکاف‌ها پر نشود و تا این مسایل حل نشود، باید منتظر بود که در شرایط مناسب، در فرصت‌های به‌دست آمده‌ای که ممکن است در آینده دوباره مجدداً تکرار بشود، این جنبش‌ها به صورت‌های مختلف خود را نشان بدهد. سرکوب

دانشجویان، سرکوب مطبوعات، سرکوب جنبش دوم‌خرداد به معنی حل مسأله نیست، به معنی پاک کردن صورت مسأله است.

جنبش دوم‌خرداد از دو سلسله عوامل ضربه خورد؛ از یک طرف، عوامل بیرونی که مربوط می‌شود به جبهه‌ی مقابل، به نهادهای غیرانتخابی، به نیروها و قوای اطلاعاتی و امنیتی و قهریه که طرف مقابل در اختیار داشت، سرکوب شدیدی که کرد و بحران‌هایی که ایجاد کرد، نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ای که در اختیار داشت و سد راه اصلاحات و تحقق مطالبات مردم بودند. از طرف دیگر ضعف‌های درونی که جبهه‌ی اصلاحات داشت. جبهه‌ی اصلاحات، رهبری مشخص نداشت، سازمان مشخص نداشت، استراتژی مشخص نداشت. بسیاری از ضعف‌هایی که ما در انقلاب اسلامی هم شاهدش بودیم. به این دلیل که انقلاب اسلامی یک انقلاب غیرمنتظره بود، یعنی در سال ۵۷ هیچ کس انتظار نداشت که رژیم شاهنشاهی سرنگون شود، انقلابی فاقد سازمان سازمان به معنای متعارف کلمه بود. البته رهبری داشت، یک رهبری قاطع، قطعاً رهبری قاطع و تزلزل‌ناپذیر امام‌خمينی در کنار فاکتورهای دیگر در پیروزی انقلاب اسلامی، یک فاکتور بسیار مهم بود. جنبش اصلاحی دوم‌خرداد متأسفانه فاقد این رهبری قاطع بود ضمن اینکه سازمان لازم را هم نداشت. طرف مقابل رهبری داشت، سازمان و سازماندهی داشت و به خوبی می‌توانست نیروها را متشکل کند و به صحنه بیاورد. به خصوص از بعد از ۱۸ تیر که تکیه‌ی نیروی اقتدارگرا و ضد اصلاحات از نهادهای رسمی معمول، وسعت پیدا کرد و نیروهای وسیع‌تری را به میدان آورد. نیروهایی که تجربه‌ی سرکوب ۱۸ تیر به آنها آموخت که اگر بخواهند در مقابل جنبش مردمی و وسیع‌اصلاح‌طلبی و دموکراتیزاسیون در ایران بایستند، نمی‌توانند صرفاً به نهادهای رسمی تکیه کنند. باید یک نهاد عمومی شبه مردمی هم به وجود آورد یا نهاد مردمی‌ای را که وجود دارد به خدمت گرفت و یک نهاد شبه نظامی شبه مردمی برای مقابله با قشرهای مختلف مردم، برای مقابله با



دانشجویان، زنان، جوانان و بخش‌های پویا و متحرک جامعه [به وجود آورد].

وقت من تمام هست اما بحث قطعاً تمام نیست و انشا الله در جلساتی که در پیش هست، جناب آقای صابر ادامه خواهند داد و حتماً ناگفته‌ها و کمبودها را خواهند گفت و جبران خواهند کرد. والسلام علیکم ورحمه الله.

\*\*\*

خیلی متشکریم. صد دقیقه یک نفس صحبت کردند و اصول را منتقل کردند. در این دورانی که ده دقیقه کیفی هم نمی‌بینیم، خیلی غنیمت بود. خیلی متشکریم. بعد از یک ربع تنفس خدمتتان هستیم و مهمان جلسه در کادر بحثی که ارائه کردند، پاسخگوی شما خواهند بود.



## پرسش و پاسخ

**صابر:** خسته نباشید مجدد به آورنده‌ی بحث و مستمعین که حوصله به خرج دادند و بحث را گوش کردند [عرض می‌کنم]. سی دقیقه فرصت داریم که به طرح پرسش‌ها اختصاص بدهیم. پرسش‌ها عموماً شفاهی است اما دوستی یک پرسش کتبی داده‌اند که شاید تمایل داشته باشند غیرشفاهی مطرح بشود. ایشان عنوان کرده‌اند که نگاه غرب (آمریکا) به جریان دوره‌ی اصلاحات چگونه بوده‌است؟ به نظر می‌آید که چه در آن مقطع و چه اکنون نگاه و خواسته‌ی غرب از این جنبش مردمی استفاده در فروپاشی نظام و بزرگ‌نمایی نیروهای سلطنت طلب بوده‌است.

**آقاجری:** ببینید آمریکائی‌ها به‌هرحال مثل هر قدرت دیگری وقتی با یک نظام درگیرند از هر حرکتی که در جهت به چالش کشیدن آن نظام باشد، صرف نظر از ماهیت آن حرکت، استقبال می‌کنند. بنابراین اگر می‌بینیم در دوره‌ی اصلاحات به‌نحوی آمریکایی‌ها تلویحا و یا گاهی تصریحا از اصلاح‌طلبان حمایت می‌کنند [به این دلیل است که] آنها تصور می‌کردند که جنبش اصلاحات می‌تواند جنبشی باشد که نظام جمهوری اسلامی را دستخوش فروپاشی بکند. همان‌طور که مثلاً حرکت گورباچف با اتحاد شوروی چنین کاری کرد. اما بحث بین اصلاح‌طلبان و اقتدارگرایان بر سر همین مساله بود که ما چگونه می‌توانیم کشور را، نظام را و انقلاب را نجات بدهیم. سخن آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان این بود که راه بقای نظام جمهوری اسلامی و دفاع از کشور، راه اصلاح‌طلبی است. یعنی اینکه با گفتمان‌های اقتدارگرا، ساختارهای استبدادی و با نقض حقوق اساسی ملت، نمی‌شود از انقلاب و نظام دفاع کرد و برعکس، این گفتمان اقتدارگرا و استبدادگرا است که کشور را به خطر می‌اندازد. چون اگر بین دولت و ملت فاصله و شکاف بیفتد، در این صورت است که

قدرت‌های خارجی می‌توانند فشار وارد کنند و مصالح و منافع ملی ما را به خطر بیناندازند. واقعیت این است که ما باید این پرسش را از خودمان بکنیم که در چه صورتی یک نظام سیاسی در ایران می‌تواند حافظ استقلال کشور و منافع ملی باشد و در مقابل سلطه‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های آمریکا و یا قدرت‌های بزرگ بایستد؟ اگر آمریکایی‌ها به‌طور تاکتیکی از اصلاحات دفاع کردند، آیا این بدان معناست که اصلاحات و دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی به نفع آمریکاست؟ پاسخ من منفی است. نمی‌شود به‌صرف حمایت‌های تاکتیکی یک قدرت از یک جنبش، راجع به ماهیت و سرشت آن جنبش داوری کرد. همین نوع داوری‌ها بود که ما می‌بینیم که در نهضت ملی، تا قبل از اینکه آمریکایی‌ها با انگلیسی‌ها دست دوستی و اتحاد بدهند و علیه دکتر مصدق کودتا کنند، یکی از اتهاماتی که حزب توده و جریان‌های ضد مصدقی به دکتر مصدق وارد می‌کردند، اتهام آمریکایی بودن بود. چرا؟ به دلیل اینکه آمریکا در یک مقطعی و به‌صورت تاکتیکی و براساس محاسباتی از دولت انگلستان فاصله داشت و تلویحاً از دولت دکتر مصدق حمایت می‌کرد. حمایت آمریکا از یک حرکتی یا مخالفت آمریکا با یک حرکتی به‌هیچ‌وجه دلیل بر حقانیت یا بطلان آن نیست. در واقع کسی که این چنین قضاوتی می‌کند اصالت را به بیرون می‌دهد. اگر آمریکا با حرکتی مخالف بود پس معلوم می‌شود آن حرکت حق است و اگر موافق بود معلوم می‌شود باطل بود. این منطق به نظر من منطق بسیار خطرناک و نادرستی است زیرا که ممکن است گاه قدرت‌های بزرگ به‌صورت تاکتیکی برای ردگم کردن از یک حرکتی حمایت کنند. ما باید ببینیم آن جنبش و آن حرکت اهدافش چیست و به دنبال چیست و اگر آن اهداف تحقق پیدا کند چه آثار و نتایجی به‌بار خواهد آورد.

در مورد خود انقلاب اسلامی هم اگر قرار باشد ما با آن روش و منطق داوری کنیم در اصالت آن شک خواهیم کرد. زیرا ما می‌دانیم به‌رحال به دلیل تضادی که در دوران جنگ سرد وجود داشت و به‌دلیل مشکلات و

محدودیت‌هایی که غرب با آن مواجه بود، رژیم شاه نمی‌توانست سرکوب حرکت انقلابی ملت ایران را به‌صورت کامل و صددرصد عملی کند. ایران کشوری بود در کنار شوروی با مرزهایی طولانی با یکی از دو ابرقدرت آن زمان و آمریکایی‌ها برایشان خیلی خطرناک بود، دست به حرکتی بزنند که در ایران شرایطی فراهم شود که انقلاب ایران به‌سمت شوروی بغلطد و خطر سقوط ایران در دامن کمونیسم و رشد اندیشه‌های کمونیستی را باعث شود. به‌همین دلیل است که در واقع می‌دانید براساس محاسباتی که غربی‌ها داشتند، این فکر را کردند حال که نمیتوانند صددرصد را که همان نظام سلطنتی بود حفظ کنند لااقل مثلاً شصت هفتاد درصد را داشته‌باشند و آن شصت هفتاد درصد، انقلاب اسلامی و نظامی بود که به دنبال این انقلاب سرکار می‌آمد. آنها تصور نمی‌کردند که انقلاب اسلامی که در سال ۵۷ به پیروزی رسید و گفتمانی که آیت‌الله خمینی در پاریس آنرا به همه‌ی دنیا صادر می‌کرد، روزی کارش به دشمنی آنتاگونیستی با آمریکا بکشد، کارش به گروگان‌گیری بکشد و مبارزه‌ی مردم ایران از یک مبارزه‌ی ضد استبدادی به یک مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ضد استبدادی گسترش پیدا کند. اصلاحات را هم به همین ترتیب [باید تحلیل کرد].

به‌طور تاکتیکی آمریکایی‌ها فکر می‌کردند و محاسبه کرده‌بودند که به‌هرحال این جنبش ممکن است نظام جمهوری اسلامی را از هم بپاشاند و یا موجب تضعیف آن بشود، این یک طرف ماجراست؛ طرف دیگر ماجرا این است که آیا اگر واقعا نظام جمهوری اسلامی بخواهد بماند و رژیم ایران بخواهد استقلال کشور و منافع ملی را تامین کند باید در سمت و سوی کدام نظریه و کدام پروژه حرکت کند؟ آیا دیدگاه بنیادگرایانه و استبدادی‌ای که اکثریت مردم ایران را نامحرم می‌داند و آنها را صاحب حق نمی‌داند و صرفاً می‌خواهد بر یک گروه خاص و نهادهای رسمی و نیروهای نظامی تکیه کند را انتخاب می‌کند یا راه اصلاحات را؟ من فکر می‌کنم یک رژیم واقعا دموکراتیک، یک

حاکمیتی که از آن ملت باشد و همه‌ی ملت را در تصمیم‌گیری‌های ملی مشارکت بدهد، خیلی بهتر می‌تواند از منافع کشور حمایت کند، خیلی بهتر می‌تواند استقلال ایران را حفظ کند و در مقابل زیاده‌خواهی‌های قدرت‌های بزرگ بایستد. تجربه‌ی تاریخی نشان داده‌است که هرچه رژیم‌های سیاسی در ایران، پایگاه داخلی‌شان محدودتر بشود برای حفظ خودشان کشور را می‌فروشند. چه در دوره‌ی قاجاریه، چه در دوره‌ی پهلوی این تجربه‌ی تاریخی ماست. بعد از انقلاب هم در این سی سال هرچاکه پایگاه اجتماعی نظام سیاسی قوی‌تر بوده، توانسته است جلوی قدرت خارجی بایستد و آنجایی که ضعیف بوده مجبور شده‌است امتیاز بدهد. چرا ایران قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ را در جنگ قبول کرد؟ مگر جز این بود که یکی از عوامل مهم‌اش، افت مستمر حمایت مردم و نیروهای داوطلب برای حضور در جبهه‌ها بود؟ این عامل خیلی مهمی بود. یعنی به تدریج هرچه جنگ طولانی‌تر شد، تردید در ادامه‌ی جنگ افزایش پیدا کرد. قدرت بسیج و فراخوانی نیروها برای حضور در جبهه‌ها کم شد. از سال ۶۴ به بعد یکی از مشکلات مهم غیر از مشکلات لجستیکی و نداشتن مهمات و امکانات و ارز لازم برای واردکردن نیازهای نظامی، بحث نیرو بود. در جبهه‌ها بسیاری از عملیات‌ها به علت اینکه نیروی داوطلب کافی برای انجام عملیات نبود، انجام نمی‌شد. صرف‌نظر از اینکه ادامه‌ی جنگ درست بود یا نبود (این بحث دیگری است)، اگر سران و تصمیم‌گیرندگان نظام جمهوری اسلامی برای ادامه‌ی جنگ نگرانی داخلی نداشتند، جنگ در سال ۶۷، به پایان نمی‌رسید و قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ پذیرفته نمی‌شد. این نمونه را به این جهت عرض می‌کنم که در واقع اگر نظامی پشتوانه‌ی مردمی و داخلی داشته باشد می‌تواند در برابر فشارهای خارجی مقاومت کند. دیگر در دوره‌ی نیستیم که بشود با شعارهای پوپولیستی پشتوانه‌ی مردمی ایجاد کرد، مخصوصاً در جامعه‌ی ایران زمان ما. زمانی که مطالعات گوناگون و آگاهی‌های شهروندی، ارتباطات و بلوغ قشرها و طبقات مختلف مردم، بلوغ فکری و فرهنگی‌ای که در نسل جدید ایران

در حال به وجود آمدن است، آگاه شدن به حقوق خودشان، مشارکت‌طلبی خودشان و دور شدن از آن رابطه‌ی راعی- رعیت در رابطه‌ی جامعه و دولت نشان می‌دهد که دموکراسی و البته در کنارش عدالت [نیاز واقعی است] و این دو ضامن حفظ استقلال کشور است.

در کشورهایی مثل ایران دموکراسی بدون عدالت جواب نمی‌دهد، آزادی هم بدون عدالت و برابری جواب نمی‌دهد. کشور توسعه‌نیافته، نیازمند توسعه است. توسعه، لازمه‌ی حفظ استقلال ایران است و لازمه‌ی توسعه نیز آزادی و عدالت است. اینجاست که به گمان من گفتمان اصلاحات که می‌خواست از طریق آزادی و دموکراسی بین ملت و دولت پیوند برقرار کند و حقوق ملت را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی مطالبه کند، راز و رمز بقا و تداوم نظام جمهوری اسلامی بود. متأسفانه جناح مقابل (صاحبان قدرت) یا متوجه این نکته نشدند و یا منافع فردی و گروهی خود را به منافع ملی و حتی منافع رژیم ترجیح دادند. امروز بعد از سپری کردن آن دوره‌ی ۸ساله تردیدی جدی به وجود آمده است که آیا نظام جمهوری اسلامی از درون قابل اصلاح هست یا نیست؟ به میزانی که مردم از اصلاح این نظام ناامید بشوند، آینده‌ی این نظام به خطر افتاده است. به میزانی که بین ملت ایران با نظام جمهوری اسلامی فاصله ایجاد بشود، نظام جمهوری اسلامی در مقابل قدرت‌های بزرگ آسیب‌پذیر و ضربه‌پذیر می‌شود. جنبش اصلاح‌طلبی می‌خواست آسیب‌زدایی بکند ولی متأسفانه نتوانست این پروژه را به انجام برساند. امروز به گمان من آینده‌ی نظام جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر از هشت سال دوره‌ی اصلاحات موضوع سوال و نگرانی است. یعنی هرچه که مردم از اصلاح ناامیدتر می‌شوند نگاه‌شان به خارج بیشتر می‌شود. در آن هشت سال، نگاه مردم به خارج نبود ولی هرچه که مردم ناامیدتر از اصلاح از درون، از اصلاح‌طلبان داخلی، از امکان رفرم در این سیستم، نگاه‌شان بیشتر متوجه خارج می‌شود. نگاه‌شان متوجه منجی‌ای می‌شود که از آن سوی دنیا بیاید و دست آنها را بگیرد و آنها

را از این وضع نجات بدهد. بنابراین من فکر می‌کنم حتی اگر ما بخواهیم در چارچوب نظام جمهوری اسلامی هم بیندیشیم، گفتمان اصلاح طلبی به‌واقع تضمین‌کننده‌ی بقای نظام جمهوری اسلامی است و گفتمان و حرکت اقتدار طلبی و استبدادگرایانه، آینده‌ی این نظام را به‌خطر می‌اندازد. اینکه آیا واقعا آمریکایی‌ها دنبال دموکراسی هستند یا نه، به نظر من مشروط است. آمریکایی‌ها به دنبال آن نوع دموکراسی‌ای هستند که حاصل آن دموکراسی تضمین‌کننده‌ی منافع آنها باشد. هر جا دموکراسی واقعی، منافع آمریکایی‌ها را به‌خطر بیندازد، قطعاً آمریکایی‌ها با آن دموکراسی مخالفند. آمریکا در سیاست خارجی‌اش، اصل اولش حقوق بشر و دموکراسی نیست. اصل اول و راهنما برای آمریکا در سیاست خارجی، حفظ منافع ملی است. حالا اگر در یک منطقه‌ای منافع ملی آمریکا و دموکراتیزاسیون با هم تطابق داشت، آمریکایی‌ها از آن دموکراسی حمایت می‌کنند و هر جا انطباق نداشت، حمایت نمی‌کنند؛ کما اینکه در گذشته نکردند. هر جاکه حاصل دموکراسی و نتیجه‌ی پیروزی یک رقابت دموکراتیک، کسانی بودند که حاضر به تمکین در مقابل آمریکا نبودند، آمریکا با آن دموکراسی مخالفت کرده‌است. امروز آمریکا با یک مسأله‌ی مهم تحت عنوان تروریسم بنیادگرا روبرو است. تروریسم بنیادگرایانه برای منطقه‌ی خاورمیانه تاکنون هزینه‌های سنگینی به‌بار آورده‌است و برای آمریکایی‌ها منافع سرشاری. در منطقه‌ی خاورمیانه اگر امنیت باشد، اگر صلح باشد و اگر دموکراسی باشد نیازی به حضور آمریکا نیست. نیازی به صرف بودجه‌های هنگفت نظامی نیست. گاهی سی تا چهل درصد بودجه‌ی سالانه‌ی کشورها صرف مخارج نظامی و پیمان‌های نظامی و امنیتی می‌شود. قطعاً یک خاورمیانه‌ی دموکرات، یک خاورمیانه‌ی امن و عاری از تروریسم و زیست‌درسایه‌ی صلح‌صلحی که قطعاً باید مبتنی بر آزادی، دموکراسی، برابری و عدالت باشد والا در غیراین صورت صلحی نخواهد بود. به نفع منافع همه‌ی ملت‌های منطقه است و ممکن است به نفع



آمریکایی‌ها نباشد. خدمتی که القاعده و طالبان و جریان‌های تروریستی بنیادگرا، امروز به سرمایه‌داری جهانی و آمریکا می‌کنند را اگر محاسبه کنیم و حاصلش را در یک طرف قرار دهیم و در طرف دیگر نتایجی را که رژیم‌های مردمی و دموکراتیک برای مردم منطقه به بار می‌آورند، آن موقع خواهیم دید که آنچه منافع مردم ایران و منافع کل ملت‌های منطقه را تامین می‌کند، دموکراسی، حقوق‌بشر و آزادی است. البته منافع هزارفامیل، منافع الیگارش‌های حاکم بر این کشورها به خطر می‌افتد. این خیلی روشن است که اگر در ایران مطبوعات آزاد باشند، احزاب آزاد باشند، آزادی بیان وجود داشته باشد و انتخاب‌کنندگان واقعا مردم باشند، مجلس، واقعا مستقل باشد، قوه‌ی قضاییه، واقعا مستقل باشد، مافیاه و باندهای ثروت و قدرت در تاریک‌خانه‌ها شکل نگیرد و رشد نکند، در این صورت است که منافع ملت تامین می‌شود و عرصه بر الیگارش‌ی تنگ می‌شود. فسادهای سیاسی و فسادهای مالی در این کشورها به شدت مستعد پیوند خوردن با محافل بین‌المللی است و در اقتصاد و سیاست با شبکه‌های بین‌المللی گره می‌خورد. اگر مردم بر سرنوشت خودشان حاکم باشند، اگر نورافکن‌های مردمی و دموکراتیک در انتخابات و در عرصه‌ی عمومی بتابد، غارت اموال بیت‌المال، دزدی‌ها، فسادها و سوءاستفاده‌ی از قدرت کم می‌شود. این است که به گمان من اگر واقعاً مسوولان جمهوری اسلامی، منافع نظام جمهوری اسلامی را بر منافع خودشان، خانواده‌شان، صنف‌شان و گروه‌شان ترجیح بدهند، می‌دانند که تنها راه بقای این نظام، اصلاحات است. اگر در آن دوره‌ی هشت‌ساله، نهادهای غیرمنتخب با مردم همراه می‌شدند، امروز وضع نظام جمهوری اسلامی به مراتب بهتر بود. این ضرورت‌ها در جامعه‌ی ایران هست و باید حل بشود. اگر صاحبان قدرت در ایران به موقع به این ضرورت‌ها پاسخ ندهند، این ضرورت‌ها بالاخره گریبان‌شان را خواهد گرفت. زمانی ممکن است با مردم همراه بشوند که دیگر دیر شده‌است. واقعا محمدرضاشاه پهلوی اگر به‌جای سال ۵۷، صدای مردم ایران را در سال ۴۷

شنیده‌بود، در سال ۵۰ شنیده‌بود، سلطنتش امروز ادامه پیدا کرده‌بود. منتها این صدا را دیر شنید. زمانی شنید که مردم به خیابان ریخته بودند و به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم قانع نبودند. در آن شرایط دیگر همه‌ی اصلاح‌طلبان، همه‌ی نیروهای میانه‌رو ایزوله شدند. مردم بختیار را هم دیگر نمی‌پذیرفتند. امینی و شایگان را نمی‌پذیرفتند. حتی مهندس‌بازرگان و سنجابی را هم در چارچوب آن نظام نمی‌توانستند بپذیرند. مهندس‌بازرگان به‌دنبال اصلاح آن سیستم بود. مشی‌اش اصلاح‌طلبانه و درون سیستمی بود. یعنی در چارچوب قانون‌اساسی مشروطیت می‌خواست آن نظام را اصلاح کند، شاه باشد اما در چارچوب قانون، مجلس مستقل باشد، مطبوعات و احزاب آزاد باشند. اما شاه و نهاد سلطنت به حق خودش قانع نبود. می‌خواست همه‌چیز در اختیار خودش باشد. از ارتش، نفت، دستگاه امنیتی، دستگاه قضایی، مجلس، دانشگاه‌ها، همه‌چیز در اختیار خودش باشد. خب وقتی قانع نبود و صددرصد می‌خواست، مردم هم صددرصد در مقابل او قرار گرفتند و او را نفی کردند. اصلاح‌طلبان دوره‌ی آقای خاتمی، سخن‌شان این بود که این ضرورت‌ها وجود دارد و نمی‌شود روی آن سرپوش گذاشت و باید آنرا به موقع شنید که متأسفانه نشنیدند. آینده‌ی نظام جمهوری‌اسلامی را با بمب اتم نمی‌شود تضمین کرد، با انرژی هسته‌ای و سلاح اتمی نمی‌توان تضمین کرد. شاید در یک برخورد خارجی بتوان چیزی را پیش برد که در این مورد هم تردید وجود دارد. آیا تبدیل شدن به یک قدرت اتمی و داشتن سلاح اتمی، می‌تواند با قدرت‌های بزرگ توازن و بالانس برقرار کند؟ نهایتاً سلاح اتمی می‌تواند حمایت‌های خارجی را از داخل کم کند یا از بین ببرد ولی مگر رژیم شاه و انقلابی که در سال ۵۷ منجر به سرنگونی آن رژیم شد را خارجی‌ها علیه شاه راه انداختند؟ خود آقایان بیشتر از هرکس می‌دانند و بیشتر از هرکس مدعی‌اند که انقلابی که در سال ۵۷ رخ داد علی‌رغم خواست همه‌ی قدرت‌های بزرگ انجام شد. انقلاب را چه کسی به انجام رساند؟ ملت‌ایران. این ملت

ایران دوباره هم می‌تواند دست به یک انقلاب دیگر بزند. وقتی که از این سیستم ناامید بشود و ببیند که همه‌ی حقوق انسانی‌اش، همه‌ی حقوق شهروندی‌اش پایمال می‌شود و هیچ‌امیدی به آینده وجود ندارد و اقتصادش، فرهنگش، خانواده‌اش در معرض خطر قرار دارد، آستین‌ها را بالا می‌زند و آن تجربه را یک‌بار دیگر تکرار می‌کند. یک زمانی می‌گفتند یک نسل دوبار انقلاب نمی‌کند، ما در ایران با دگرگونی و تحول نسلی روبرو هستیم. ممکن است نسل ما دوباره انقلاب نکند اما نسل بعد از ما، ممکن است انقلاب خاص خودش را انجام بدهد. نسل بعد از ما و نسل ما و نسل قبل از ما، هر سه در دوم‌خرداد به یک نقطه‌ی مشترک رسیدند که ما می‌خواهیم در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و در چارچوب قانون اساسی حقوق خودمان را استیفا کنیم. آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان نمی‌گفتند ولایت‌فقیه نباشد، می‌گفتند ولایت‌فقیه باشد اما در چارچوب قانون. اگر ولایت‌فقیه و طرفداران ولایت‌فقیه نپذیرند که ولایت‌فقیه در چارچوب قانون باشد، ممکن است جامعه‌ی ایران در آینده به این نتیجه برسد که اصلاً ولایت‌فقیه نباید باشد، همانطور که در مورد سلطنت به این نتیجه رسیدند. اگر شاه و طرفداران سلطنت، شاه و نهاد سلطنت را در چارچوب قانون پذیرفته‌بودند، اصل نهاد سلطنت حفظ می‌شد. اما چون شاه می‌خواست فراتر از قانون و برخلاف قانون اساسی عمل کند، ساواک را به جان مردم انداخته‌بود، سازمان برنامه و بودجه را به یک ابزار بی‌اراده در دست خودش، تبدیل کرده‌بود. ارتش، نیروهای پلیس و انتظامی همه را در اختیار خود درآورده‌بود، انتخابات مجلس فرمایشی و همه بنا به دستور اعلی‌حضرت بود. می‌خواست مطلقه باشد نه مشروطه [در نتیجه] سرنگون شد. اصلاح‌طلبان می‌خواستند ولایت را مشروطه کنند. ولایت مطلقه اگر حاضر نشود در چارچوب قانون اساسی به ولایت مشروطه تبدیل بشود و مردم از اینکه می‌شود این نظام ولایتی را اصلاح کرد، ناامید بشوند، در آینده ممکن است به این جمع‌بندی برسند که تنها راه اصلاح، امحای نهاد ولایت و یگانه کردن سیستم

است. ساختار دوگانه در تاریخ ایران اعم از ساختار سلطنتی-دموکراتیک یا ساختار ولایتی-دموکراتیک نشان داده‌است که تنش‌زا است. در ساختار دوگانه تنش‌زا نهایتاً آن وجهی که مسلط می‌شود و آن وجه دیگر را می‌بلعد، وجه بالایی و غیرانتخابی است. اصلاح‌طلبان حتی نمی‌گفتند این قانون اساسی را باید به نحوی اصلاح کرد که ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب بشود. با اینکه می‌دانید برخی از جمله آیت‌الله منتظری متاخر این نظر را دارند که ولی فقیه با رأی مستقیم مردم و آنهم در دوره‌ی مشخص مثلاً پنج‌ساله یا ده‌ساله انتخاب بشود و نامحدود نباشد. اصلاح‌طلبان و آقای خاتمی حتی اینرا هم نمی‌گفتند. می‌گفتند همین نظام، همین قانون اساسی، همین ولایت فقیه منتهی کل قانون اساسی اجرا بشود و نه فقط یک بخش از قانون اساسی. چرا فقط آن بخشی که مربوط است به حقوق ولایت فقیه، حقوق شورای نگهبان و حقوق نهادهای غیرمنتخب اجرا می‌شود. [اصلاح‌طلبان می‌گفتند] بیاییم حقوق نهادهای منتخب، حقوق ملت، حقوق مجلس و اینها را هم در واقع استیفا کنیم.

من فکر می‌کنم که راه تحول در ایران راهی است که کم‌ترین هزینه را داشته باشد، بدون خشونت و خون‌ریزی، با حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور و اصلاحات تدریجی اما حول آرمان‌های اصلی ملت ایران باشد. آرمان‌های اصلی ملت ایران در ۱۵۰ سال اخیر چه بوده‌است؟ ملت ایران، یک کشور توسعه‌نیافته در قرن نوزدهم شد که می‌خواهد توسعه پیدا کند. می‌خواهد از یک کشور عقب‌مانده‌ی فقیر جهان‌سومی یا جنوبی یا پریفرال<sup>۱</sup> و پیرامونی خارج بشود. مردم ایران می‌خواهند شهروند باشند نه رعیت. دوران رعیتی به پایان رسیده‌است. ملت ایران می‌خواهد بر نظم سیاسی‌اش، قانون حاکم باشد نه اراده‌ی شخصی صاحبان قدرت. ملت ایران می‌خواهد ثروتی که این کشور دارد، عادلانه بین همه‌ی اعضای خانواده‌ی بزرگ ایرانی تقسیم بشود.

---

peripheral.<sup>۱</sup>

ملت ایران می‌خواهد در صلح، آرامش و امنیت زندگی کند. ملت ایران، اسلام را هم می‌خواهد؛ ملتی است مسلمان. اسلام، بخشی از هویت تاریخی-فرهنگی‌اش است. اما در ۱۵۰ سال اخیر نشان داده‌است که اسلام را به‌گونه‌ای می‌فهمد که با کرامت انسان تضاد نداشته باشد؛ با حقوق مردم و با آزادی مردم تضاد نداشته باشد. با پیشرفت، با عقل، با خرد تضاد نداشته باشد. شما ببینید در طول تاریخ، از زمانی که اسلام وارد این سرزمین شد، اسلامی که مردم ایران به دنبالش رفتند در میان انشعابات، اختلافات و فرقه‌بندی‌های گوناگون، مرتب بر سر دوراهی‌هایی که قرار می‌گرفتند، به کدام اسلام گرایش پیدا می‌کردند؟ چون قرائت‌های گوناگونی از اسلام بوده‌است. امروز هم در جامعه‌ی ما سه قرائت از اسلام وجود دارد؛ (مخصوصاً قرائت‌هایی که با سیاست و حکومت نسبتی دارد) قرائت سنت‌گرا، قرائت بنیادگرا و قرائت نوگرا. جامعه‌ی امروز ایرانی، قرائت نوگرا از اسلام را می‌خواهد و به گمان من اسلام با قرائت نوگرا و ترقی‌خواه می‌ماند و الا به عنوان یک گفتمان عمومی و اجتماعی، نمی‌ماند و تبدیل به یک مشت مناسک و سنت‌های فردی در کنج زوایای مساجد و خانقاه‌ها می‌شود. بنابراین در واقع گفتمان اصلاح‌طلبی نوعی گفتمان اصلاح‌طلبی دینی هم بود و در واقع تکیه بر این اصلاح‌طلبی هم داشت. تاریخ هشت فرازی که شما در این جلسات داشته‌اید، اصولاً بخشی از آن تاریخ گفتمان دینی است. تاریخ اصلاح‌طلبی در اندیشه‌ی دینی از سیدجمال تا امروز است. در اصلاحات دوم‌خرداد، پشتیبانی‌ی تئوریک و بستر نظری این حرکت، اصلاح‌طلبی دینی بود. اصلاح‌طلبی دینی‌ای که ایستگاه بلافصل قبلی‌اش دکترشریعتی بود. البته دکترشریعتی را ما امروز باید با شرایط خودمان بازسازی می‌کنیم. از این‌رو گفتمان اصلاح‌طلبی نه تنها با بقای نظام جمهوری اسلامی بلکه با بقای اسلام به عنوان یک دین اجتماعی گره خورده‌است و واقعیت این است که سرخوردگی از اصلاحات به نوعی سرخوردگی از دین هم می‌تواند به‌بار

بیاورد؛ کما اینکه می‌بینیم در سال‌های اخیر جریان‌های سکولار و لائیک و حتی جریان‌های چپ غیرمذهبی شانس بیشتری برای رشد پیدا کرده‌اند. گفتمان‌های دینی‌ای که کاملاً تمام تخم‌مرغ‌های‌شان را در سبد جمهوری اسلامی بگذارند با این خطر روبرو هستند. یعنی تمام گفتمان‌هایی که دین را به سیاست و قدرت تقلیل بدهند و آنرا در دولت و سیستم سیاسی متجسد و متبلور کنند و این‌گونه تبلیغ کنند که بود و نبود نظام جمهوری اسلامی، بود و نبود اسلام است [با خطر حذف شدن از اجتماع روبرو هستند]. البته من چنین فکری و تصویری ندارم چون نظام‌های سیاسی می‌آیند و می‌روند اما ادیان، فرهنگ‌ها و مذاهب می‌مانند. نهایت اینکه باید با تقلیل اسلام به یک نظام سیاسی مقابله کرد. از تقلیل اسلام در یک صنف (صنف روحانیت) باید جلوگیری کرد. گاهی شنیده‌اید که «اگر روحانیت نباشد، اسلام هم نیست». انگار قبل از اینکه اسلام باشد، روحانیت بوده‌است. خیر؛ روحانیت قرن‌ها نبود اما اسلام بود و روحانیت بعدها به‌وجود آمد. برخی هم می‌گویند اگر این نظام نباشد، اسلام هم نیست. اما این نظام، تنها سی سال است در این کشور به‌وجود آمده اما قبلش اسلام بوده‌است. تقلیل دادن اسلام به یک نظام سیاسی، به یک قشر و صنف و حتی به یک فرد، البته این خطر را دارد که با رفتن آن صنف، با رفتن آن نظام و با رفتن آن فرد، آن دین هم برود.

صابر: یک پرسش و سی و پنج دقیق پاسخ، فرصت تمام است. ما به شما و آقای آقاجری خسته نباشید می‌گوییم. درحقیقت پاسخی که ایشان دادند تکمله‌ی بحثشان بود و بحثشان را کامل کرد. از ایشان و از همه تشکر می‌کنیم.

شرایط‌شناسی

نشت‌نشت و سوم

سه شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۷





به نام خدا و عصر به خیر. باسلام خدمت دوستان بحث را آغاز می‌کنیم. تابستان حرارت خود را برملا کرده است، تابستان باید تابستانی کند و ما هم باید یک مقدار تحمل کنیم. شصت و سومین باری هست که گرد یکدیگر می‌آییم. جلسه‌ی پیش اصلاحات را با بحث کوتاه آقای مهندس سبحانی و با بحث طولانی آقای آغا جری آغاز کردیم. امروز جلسه‌ی دوم است و می‌شود گفت که دیگر از تاریخ عبور کرده‌ایم. اگر انقلاب ۵۷ را به اعتبار ۳۰ سال فاصله، تاریخی بدانیم اما این دوره [دیگر] دوره‌ی تاریخی‌ای نیست. همه در آن بوده‌ایم. حتی دوستان جوان در آن دوره‌ی ۱۰ سال پیش حداقل دوره‌ی راهنمایی بوده‌اند و توان درک و تشخیص شرایط را داشته‌اند. لذا با توجه به فشردگی وقت و با توجه به این که از دروازه‌ی تاریخ عبور کرده‌ایم و به روز رسیده‌ایم با اسلوب گذشته بحث را تعقیب نمی‌کنیم. امروز روی حفاصل انقلاب ۵۷ تا سال ۷۶ یک شرایط شناسی انجام می‌دهیم و دو دهه را تا حد امکان امروز مرور می‌کنیم و جلسه‌ی بعد را به متن جریان موسوم به اصلاحات و پیاپی‌ها [می‌پردازیم]. ان شاء الله بعد از [این] روی بحث جمع‌بندی‌های کلان می‌رویم؛ مطالبات، آرمان‌ها، شعارها، سازمان‌دهی، رهبری و مردم در هشت‌فراز چه سیری را طی کرده‌اند؟ نهایتاً این که امروز نسبت به تنباکو که در ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال قبل تکاپوها شروع شد، چه ارتفاعی پیدا کرده‌ایم، چه دستاوردهایی داشته‌ایم و چه سیکل‌های معیوبی را از سر گذرانده‌ایم.

## شرایط‌شناسی

### سه پرده‌ی شرایط

در سه پرده‌ی شرایط، دوران اول [سال‌های] ۵۷ تا ۶۰ هست، که برش سه ساله‌ی ویژه‌ای است. پرده‌ی دوم برش هشت‌ساله‌ی ۶۰ تا ۶۸ هست و پرده‌ی سوم ۶۸ تا ۷۶ است. طبیعتاً مبدا و مقصد هرکدام از پرده‌ها و برش‌های سه‌گانه فلسفه دارد. سال ۵۷ یک سلطنت تاریخی فروریخته می‌شود و یک نظام نوپای برتراویده‌ی از انقلاب جانشینش می‌شود. سال ۶۰ نقطه عطف ویژه‌ای است که هم درگیری‌های مسلحانه شروع می‌شود و هم عزل رئیس‌جمهور را داریم. [دوره دوم از] سال ۶۰ که عزل رئیس‌جمهور و جنگ و شرایط جنگ را هم در دل خودش جا می‌دهد تا سال ۶۸ [است] که سه اتفاق ویژه داریم؛ جنگ، سال ۶۷ تمام شده است، آقای خمینی ۶۸ فوت می‌کند و دولت دوران جنگ هم جای خودش را به دولت دوران نو می‌دهد. پرده‌ی سوم هم هشت‌ساله‌ی دولت هاشمی‌رفسنجانی است و ۷۶ هم می‌شود سرفصل دورانی که عنوان اصلاحات را به خود اختصاص داد.

### پرده‌ی اول شرایط؛ ۶۰ - ۵۷

#### منظر بین‌المللی

به شیوه‌ی سابق یک دریچه‌ی بین‌المللی باز می‌کنیم و یک پنجره‌ی بزرگ داخلی.

#### واپسین انقلاب‌های پُر بُرد

اگر از منظر بین‌المللی، شرایط را ببینیم می‌شود گفت که سال‌های ۵۷ تا ۶۰ واپسین انقلاب‌های پُر بُرد در جهان آن روز صورت گرفت. اگر از انقلاب کوبا و الجزایر و موج دفاع ۳۰ ساله‌ی ویتنامی‌ها عبور کنیم، انقلاب ایران در سال ۵۷، انقلاب پُر بُردی بود. چندماه بعد از انقلاب ایران، انقلاب

نیکاراگوئه هم انقلاب پر بُردی بود که هر دو انقلاب، پایگاه جدید منطقه‌ای شدند و مناطق خودشان و فراتر از آن را متاثر کردند. بعد از انقلاب-نیکاراگوئه، دیگر انقلابی رخ نداد. یک انقلاب نافرجام هم در السالوادور بود که به مرز پیروزی هم رسید ولی سرکوب شد و ناکام ماند. در دهه‌ی ۹۰ نیروهای عمل‌کننده- جبهه‌ی آزادی‌بخش السالوادور و LFN - سیر مبارزه‌ی دموکراتیک را در پیش گرفتند و انقلاب در السالوادور متفتی شد. لذا بعد از انقلاب نیکاراگوئه انقلابی رخ نداد و ما آخرین انقلاب‌های پربُرد را در این دوران تجربه کردیم.

### فضای ضدامپریالیستی

فضای جهان کماکان ضد امپریالیستی است، دولت‌های ارتجاعی سقوط می‌کنند و موج ضد آمریکایی غلیظی وجود دارد. آمریکایی‌ها خیلی موفق نشدند فضای حقوق‌بشری را در جهان مستقر کنند. [این] فضا به تعاقب اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و تمام دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ به سال‌های نخست دهه‌ی ۸۰ هم دامن کشید.

### ازهم‌پا‌ستانی سستی‌ها: فلیپین، اتیوپی، نیکاراگوئه

در این دوران همانند دوران‌های قبل که امواج فروپاشی جریان‌های سستی و ارتجاعی را داشتیم، شاهد [این موج‌ها] هستیم. جدا از شاه در ایران، مارکوس در فیلیپین، هایله‌سلاسی که پادشاه خیلی عقب افتاده و ارتجاعی و رفیق گرمابه و گلستان شاه بود، هم ساقط شد و یک رژیم چپ به رهبری منگیستوهیل ماریام<sup>۱</sup> آمد. نهایتاً در نیکاراگوئه، دولت سوموزا-گروهبانی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ به حکومت و در حقیقت به سلطنت رسید- در سال ۱۹۷۹ با تهاجم ویژه‌ی جبهه‌ی ساندینیست، سرنگون شد<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> . منگیستو هیله ماریام. Mengistu Haile Mariam. (۱۹۲۷). رهبر مبارزات کمونیستی اتیوپی در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ و ریس جمهوری این کشور در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ بود.

<sup>۲</sup> . شرح انقلاب نیکاراگوئه در فراز انقلاب ۵۷، سرفصل فضای بین‌الملل آورده شده است.

### حذف پایگاه منطقه‌ای

اتفاق دیگر در منطقه‌ی خودمان بود. پایگاه منطقه‌ای آمریکا که رژیم شاه در ایران بود، حذف شد. طبیعتاً آن طرح ژاندارم منطقه یا حافظ منطقه در کادر تئوری نیکسون و کیسینجر که «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، در ایران دیگر مفهومی پیدا نمی‌کرد.

### وحدت شیوخ

بعد از انقلاب ایران، منطقه‌ی ما به راست افتاد. نه اینکه قبلاً راست نبود؛ شیوخ همیشه راست بودند و پایگاه سنتی امپریالیسم انگلستان در منطقه‌ی ما بودند. اما هم ایده‌ی صدور انقلاب که جریان مسلط انقلاب ایران داشت، حساسیت شیوخ را برانگیخت و هم خودشان یک مایه‌ی از قبل تهیه‌ی شده‌ی راست داشتند که آن مایه، در این زمان فعال شد. در سال‌های ۵۸ و ۵۹ شاهد وحدت شیوخ بودیم.

### خلیج فارس؛ انبار تسلیحات

همزمان با جنگ ایران و عراق که منطقه را تحت تاثیر خودش قرار داد، شیوخ واحد شدند. یک شورای همکاری کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس مرکب از شش کشور عربستان، کویت، بحرین، قطر و شیوخ هفت‌گانه‌ی امارات که به هم پیوسته بودند، تشکیل شد. شورای همکاری‌های خلیج، هم یک کمپ سیاسی بود و هم یک کمپ تشکیلاتی. در عمل، به آمریکا فراخوان دادند که حضورش را در منطقه‌ی ما جدی‌تر کند. شیوخ که وحدت سیاسی - تشکیلاتی پیدا کرده بودند، پشتوانه‌ی سیاسی - تدارکاتی عراق در جنگ با ایران شدند و یک مانور سیاسی در مقابل جمهوری اسلامی قرار دادند. سال‌های ۵۹-۶۰ برای اولین بار دوسه مانور مشترک نظامی توسط شیوخ در خلیج فارس برگزار شد که آمریکا پوششان می‌داد. لذا خلیج فارس، انبار تسلیحات شد. در مقایسه با قبل از وقوع انقلاب ۵۷ ایران، حجم تسلیحات در منطقه‌ی خلیج فارس چندبرابر شد.

## بحران افغانستان

اتفاق دیگری که در سال ۵۷ افتاد، کودتای مارکسیستی در افغانستان بود که تره‌کی<sup>۱</sup> کودتا را انجام داد. خودش دوره‌ی کوتاهی [در حکومت] بود و بعد حکومت به ببرک کارمل رسید. این دوره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم؛ ۵۷ یا دقیق‌تر ۵۹ به بعد، ببرک کارمل<sup>۲</sup> حکومت را کاملاً در دست گرفته بود که هم-پیمان جدی سیاسی، تشکیلاتی و نظامی شوروی در منطقه بود.

### نفت پُر بها

اگر یک برش اقتصادی هم به شرایط بزنیم، نفت دومین شوک بازار را تجربه کرد. شوک اول ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) بود و شوک دوم ۵۸-۵۹ بود. به همان‌گونه که شوک اول قیمت نفت را چهاربرابر افزایش داد، در شوک دوم هم ما شاهد افزایش چهاربرابری قیمت نسبت به سال ۱۹۷۳ بودیم. نفت ایران هم در بورس قرار گرفت. در سال ۵۹، قبل از جنگ، نفت تک محموله‌ی

۱. نورمحمد تره‌کی. (۱۹۷۹-۱۹۱۷). روزنامه‌نگار، سیاستمدار، مترجم و داستان‌نویس افغانستانی. او که در هندوستان تحصیل کرد بود در جوانی به گروه چپ‌گرای جوانان بیدار پیوست و بر علیه سیاست‌های محمد داوودخان در جراید انتقاداتی را مطرح کرد. پس از یک دوره پرفراز و نشیب اشتغال به امور اداری در داخل و خارج از کشور، در کنگره چهارم جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان ۱۹۶۶ به دبیرکلی این جمعیت رسید. این جمعیت در سال ۱۹۷۹ توانست علیه محمد داوودخان کودتا کند و پس از به قتل رساندن او، قدرت را به دست گیرد. زمام قدرت افغانستان یک سال و نیم در دست تره‌کی بود اما به سبب اختلافات درون حزبی برکنار شد و توسط نزدیکان حفیظ الله امین، یکی دیگر از اعضای بلندپایه جمعیت، به قتل رسید. حفیظ الله امین پس از او به مدت ۱۰۰ روز زمامدار افغانستان بود و همچون سلف خود در کاخ ریاست جمهوری به قتل رسید.

۲. ببرک کارمل (۱۹۹۶-۱۹۲۹). سیاستمدار و حقوق‌دان افغانستانی. او از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ مقام ریاست جمهوری افغانستان را برعهده داشت. او که از رهبران فراکسیون معتدل پرچم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود با حمایت شوروی و پس به قتل رساندن حفیظ الله امین به ریاست جمهوری رسید و سال بعد جبهه پدر وطن را تاسیس کرد و بسیاری از امور اجرایی را به این جبهه سپرد. دوران او مقارن با جنگ‌های پی در پی با مجاهدان بود. کارمل پس از تغییر سیاست شوروی در افغانستان توسط ایادی شوروی از حکومت برکنار و تبعید شد.

ایران (نفتی که روی دریا خرید و فروش می‌شود) به ۴۵ دلار هم رسید. می‌توان گفت جهان در آغاز دهه‌ی ۸۰، نقطه‌چین کم‌رنگ‌تر دهه‌ی ۱۹۷۰ بود با دو انقلاب تغییر و تحول دهنده؛ یکی در آمریکای لاتین به محوریت انقلاب نیکاراگوئه و یکی در منطقه‌ی ما به محوریت انقلاب ۵۷ ایران که تحولاتی از آن در شرایط پاشان شد.

### منظر داخلی

می‌رسیم به منظر داخلی. شرایط ۵۷ تا ۶۰ را در چند نیم‌پرده مشاهده می‌کنیم تا پرده‌ی اول سه‌ساله‌ی ۵۷ تا ۶۰ را کنار بگذاریم و به دوره‌ی بعد برسیم.

### انقلاب مرکزی

یک انقلاب محوری و مرکزی در ایران رخ داده‌بود. یک وجه مرکزیت انقلاب مربوط به این بود که یک سلطنت ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرده‌بود و پایگاه ۲۵ ساله‌ی آمریکایی‌ها که سرمایه‌گذاری ویژه‌ای از کودتا تا ۵۷ (ربع قرن) روی آن کرده‌بودند را از معادلات حذف کرد. وجه دیگر اینکه منطقه را تحت برد خودش قرار داد. صرف‌نظر از اینکه سرنوشت انقلاب چه شد و فرجامش را چطور تحلیل می‌کنیم و دهه‌ی ۶۰ را چطور گذرانندیم، انقلاب ۵۷، انقلاب پُرتشعشع و پُر پژوهی بود.

### رادیکالیسم طبیعی-غریزی

در چنین شرایطی، یک رادیکالیسم طبیعی و غریزی وجود داشت. غریزی به این مفهوم که در هر فروریزی‌ای رادیکالیسمی وجود داشته که فروریزی صورت گرفته‌است. طبیعی هم به این مفهوم که به هر حال یک جریان رادیکال تحول‌خواه از [دوران] مشروطه در ایران پرچم برافراشته‌بود. آن پرچم در جنگل به دست میرزا داده‌شد. در نهضت ملی مصدق با منش و پرنسپ‌های<sup>۱</sup> خودش این پرچم را حمل می‌کرد. بعد به نیروهای ۳۹-۴۲ و سپس به جنبش مسلحانه‌ی

<sup>۱</sup> . Principles

دهه‌ی ۴۰-۵۰ و نهایتاً به دست‌اندرکاران انقلاب رسید. [همان‌طور‌که] یک مشعل‌المپیک در دور جهان می‌گردد تا به کشور میزبان برسد و ظرف مشعل را برای بازی‌ها روشن و مشعشع کند، مشعل رادیکالیسم در ایران، بالاخره از مشروطه تا انقلاب ۵۷ حدود هفتاد و چندسال دست‌به‌دست شد. طبیعی بود که یک رادیکالیسم را در کنار آن رادیکالیسم غریزی پیشاروی جامعه‌ی ایران قرار دهد.

### فروپاشی نظم و ساختار پیشین

نظم و ساختار پیشین کاملاً فروریخته‌بود. فروریزی نظم پیشین از شهریور ۵۷ با اعلام انحلال حزب‌رستاخیز شروع شد. بعد به کابینه و استعفاها سرکشید، بعد به استعفاهای جمعی نمایندگان مجلس شورای زمان شاه منتهی شد و نهایتاً یک دولت نظامی [روی کار] آمد. آمدن دولت نظامی به این مفهوم بود که دیگر دولت‌های بروکرات و تکنوکرات ایران، امکان اداره‌ی شرایط را ندارند. از این وجه، در اداره‌ی تشکیلاتی هم فروپاشی صورت گرفت. وقتی دولت نظامی هم ناکام شد، نشان‌دهنده‌ی این بود که امکان نظامی هم جلودار شرایط نیست. یک آلترناتیو لیبرال-دموکرات که شخص شاپور بختیار بود را آوردند اما چون فاز، [فاز] انقلاب بود و او می‌خواست در کادر اصلاحات رژیم را دگرگون کند این امکان‌پذیر نبود. حکومتش کاملاً کوتاه و مستعجل بود. در این سیر با رفتن شاه و متلاشی شدن ارتش و گارد جاویدان که درحقیقت بادیگارد‌های فدایی رژیم‌شاه و شخص‌شاه بودند، فروپاشی در ۲۲ بهمن مُسجَل شد و تسریع صورت گرفت.

### فروریزی طبقات هم پیوند

در کنار این اتفاق، طبقات هم‌پیوند با رژیم ساختار ازهم‌پاشیده، هم فروریختند. آنها هم بار سفر را بستند و با چند چمدان ارز و چمدان انتقالی که آماده کرده‌بودند از شهریور ۵۷ به نسبت اینکه [چقدر] شَم تیزتری داشتند، از ایران خارج شدند. کمپرادورها زودتر از همه رفتند، زیرکمپرادورها به‌همین ترتیب و بعد پیرامون دربار.

**فرار تاریخی-انتقال سرمایه**

فرار تاریخی و انتقال سرمایه صورت گرفت.

**تشکل‌های ضد انقلاب**

آنهایی که امیدی به بازگشت سلطنت به ایران داشتند و یک حداقل جوهر تشکیلاتی‌ای هم داشتند، دست‌به‌کار کار شدند. مثلاً یک تیمسار پالیزیان<sup>۱</sup> بود که در ترکیه کمپ زد و نیرو جمع‌آوری کرد و چشم‌انداز حمله داشت منتها نیروی [مهمی] نبود. او اویسی<sup>۲</sup> هم تحرکاتی داشت و نیروهای دیگر به‌خصوص نظامی‌های از کشورگریخته تشکل‌های خاص خودشان را درست کردند. بقایای این تشکل‌ها تا سال ۶۰-۶۱ هم وجود داشت منتها در شرایط ایران امکان بروز و ظهور نمی‌توانست پیدا کند.

با این روش که از جهان به ایران آمدیم و در ایران شرایط کلان را نگاه کردیم، آرام‌آرام الان روی حاکمیتی که بعد از انقلاب تشکیل شد، می‌آییم و در کنارش جامعه‌ی بعد از سال ۵۷.

**[سازمان‌های درون حاکمیت]****حاکمیت دو پایه**

در بهمن ۵۷ یک حاکمیت دوپایه در ایران شکل گرفت. از دو منظر دوپایه [بود]؛ یک [منظر] دو پایه‌ی روشنفکر-روحانی، یکی دو پایه‌ی لیبرال-سستی.

<sup>۱</sup>. عزیزالله پالیزیان سپهبد نظامی. او از نظامیان منطقه غرب کشور بود که در دوره هفتم مجلس نماینده استان‌های ایلام و کرمانشاه شد و سال ۵۴ معاون نخست وزیر و آخرین استاندار کرمانشاه در دوره پهلوی بود. او در مرداد ۱۳۵۸ توانست با همکاری برخی از گروه‌های مخالف مدت کوتاهی شهر پاوه را تسخیر کند اما به سرعت عقب رانده شد و به آمریکا گریخت.

<sup>۲</sup>. غلام‌علی اویسی. (۱۳۶۲-۱۲۹۷). ارتشبد نظامی. او در سال ۵۷ فرمانده نظامی پایتخت بود و در دولت ازهاری نیز سمت وزارت کار را بر عهده داشت. او پیش از این سمت فرماندهی کل ژاندارمری را داشت. پس از انقلاب اویسی به پاریس رفت و در تشکیل یک نیروی نظامی علیه حکومت ایران کوشید. او که از برنامه‌ریزان کودتای نوژه نیز بود در سال ۶۲ در پاریس به قتل رسید.



پایه‌ی روشنفکری حاکمیت دولتی بود که از نهضت‌آزادی، جبهه‌ی ملی و بعضی از اعضای جاما و نیروهای درون‌تشکیلاتی جبهه‌ی ملی به‌خصوص حزب‌ایران شکل می‌گرفت. این یک پایه بود، پایه‌ی دیگر هم پایه‌ی روحانیت بود که ابتدا ادعا می‌کرد ما به قدرت کاری نداریم، به اجرا کاری نداریم و نقش ناظر و رهبر معنوی را داریم ولی در هر حال یک پایه‌ی حاکمیت بودند. به این اعتبار حاکمیت دوگانه از روشنفکر و روحانی و از لیبرال و سستی (یا بین سستی و مدرن) شکل گرفت.

### هژمونی روحانیت

شرایط، شرایط هژمونی روحانیت بود. آقای خمینی پُرهِیْمَنَه بود. یک روحانی غیرسیاسی که در سال ۴۱-۴۲ سیاسی شد و بخشی از حوزه‌ی سستی کاملاً غیرسیاسی ایران را سیاسی کرد. ایشان در ابتدای دهه‌ی ۴۰ به‌خاطر رُخ‌به‌رُخی‌اش با رژیم شاه به زندان و بعد هم به تبعید رفت. طبیعتاً پیشینه‌ی مبارزاتی و پیشینه‌ی ضدظلم هم داشت. [سال] ۵۶ هم، بنا به تحولاتی که قبلاً مرور کردیم، بازطلوع آقای خمینی در ایران بود و [سال] ۵۷، برجسته شدن نقش هژمونیک‌اش<sup>۱</sup>. لذا هم آقای خمینی به برقراری هژمونی روحانیت کمک می‌کرد و هم بخش مهمی از مجلس از روحانیون تهرانی و شهرستانی تشکیل شده بود. بخش مهمی از شورای انقلاب روحانیون بودند. حزب جمهوری اسلامی، حزب روحانیون بود و درحقیقت پنج روحانی حق و تو<sup>۲</sup> و اعمال اراده و نظارت در حزب جمهوری داشتند. در کنار آقای خمینی، به‌عنوان یک قطب هم شرعی و هم سیاسی، مراجع دیگری هم بودند که در حد خودشان وزن مخصوص داشتند؛ مثلث قم و مراجع شیراز و مراجع مشهد و سایر شهرها. این بود که روحانیت هژمونی ویژه‌ای پیدا کرد.

<sup>۱</sup>. در فراز انقلاب ۵۷، سر فصل رهبری بر روی این موضوع تدقیق شده است.

<sup>۲</sup>. Veto.

### نهاد دولت تمام متعهد

نهاد دولت هم (منظور از نهاد دولت صرفاً دولت مهندس‌بازرگان و دولت موقت نیست) یک نهاد تمام‌متعهد شد. یعنی بار هم‌ه‌ی مطالبات از مشروطه تا انقلاب ۵۷ روی دوش دولت آمد. یعنی دولت باید جدا از نان و آب مردم به بقیه‌ی آرمان‌ها هم شکل رسمی به آن ببخشد. زمین را دولت تقسیم کند. تجارت خارجی را دولت، ملی کند. بانک‌ها را دولت، به حوزه‌ی منابع ملی درآورد. اموال گریختگان را دولت، مصادره کند. نیروهای ماقبل خطِ کار را دولت، به اشتغال وادارد و همه را همان‌موقع رسمی کند. بار سنگینی روی دوش دولت آمد، دولتی که نحیف بود. حتی اگر دولتی قدری هم بود [توان نداشت]، این همه بار روی دوشش سوار بشود. لذا در ایران دولت، یک دولت تمام‌متعهد شد.

### دولت بروکرات-تکنوکرات

ماهیت خود دولت چه بود؟ یک دولت بروکرات-تکنوکرات بود. بخشی می‌خواستند با سنن بروکراتیک مدیریت کنند و بخشی هم ماهیتاً مهندس و تکنوکرات بودند. به اصلاح دولت دو لب بود؛ یک لب تکنوکرات و یک لب بروکرات.

### پارادوکس تاریخی: شرایط انقلابی-دولت اصلاحی

یک پارادوکس تاریخی هم وجود داشت که قبلاً به آن اشاره شد و الان می‌توانیم کمی پرازنش را بازتر کنیم. شرایط، شرایط انقلابی بود. شرایط انقلابی به این مفهوم که به ۳۹-۴۲ و به جنبش مسلحانه پیوند می‌خورد. به جنبش چپ و مذهبی مسلحانه، فدایی، مجاهد و گروه‌های هم‌پیوند با اینها [پیوند می‌خورد] و بعد که اینها متلاشی شدند (به لحاظ تشکیلاتی نه به لحاظ فکری) به هفت گروه کوچکی که بعداً سازمان‌مجاهدین انقلاب بعد از انقلاب را تشکیل دادند و هزاران هسته‌ی کوچک مسلح و نیمه‌مسلح و یا حداقل مسلح به سهراهی و کوکتل در سراسر کشور. کینه‌ی ضد سلطنت و موج انقلاب و فضای جهان؛ درحقیقت شرایط، شرایط تب‌داری بود ولی دولت، دولتی بود که

می‌خواست در مدار اصلاحات بایستد. قبلا اشاره شد، روز ۱۹ بهمن روز بسیار تاریخی‌ای بود<sup>۱</sup>. از میدان آزادی که بیرون می‌آمدی همافرها بیرون ریخته بودند و به طرف مدرسه‌ی علوی که آقای خمینی [آنجا] بود، می‌رفتند. در دانشگاه صنعتی کلاس آقای بنی‌صدر (چند روز پشت سرهم کلاس گذاشته بود که جمعیت قابل توجهی می‌آمد) تعطیل شد [چون] امکان اینکه آن روز بحث فکری بشود اصلا وجود نداشت. [آن روز] سالروز سیاهکل بود، میدان انقلاب حد فاصل چهارراه پهلوی آن موقع (چهارراه مصدق اول انقلاب و چهارراه ولی-عصر دوران جمهوری اسلامی) دست هوارادن فدایی‌ها بود و شعار محوری هم «ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم» بود. هم آن روز<sup>۲</sup> مهندس بازرگان هم آمده بود در دانشگاه تهران سخنرانی کند. بیرون دست فدایی، آن طرف همافر، فضا کاملا دانشجویی و رادیکال، مهندس اولین جملاتی که مطرح کرد این بود که «من یک ماشین نازک نارنجی‌ای هستم که باید روی یک زمین آسفالت حرکت کند و من را هل دهید». در حقیقت [این حرف] یک دوش آب سردی بود. بیرون فدایی‌ها می‌خواستند ایران را سراسر سیاهکل کنند و بقایای رژیم شاه هم که داشتند دفاع مسلحانه و کشتار می‌کردند. انقلاب به آستانه‌ی رخ‌به‌رخی مسلحانه رسیده بود اما دولتی که سرکار آمد، دولت اصلاحی بود. آن دولت یک میانگین سنی حدودا ۷۰ سال داشت یعنی اساسا هیچ‌کدام متعلق به دوران دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ نبودند مگر تیپ‌های میان سال آن زمان مثل جناب آقای مهندس سحابی که متولد ۱۳۰۹ هستند و سال ۵۸ حدودا ۴۹-۵۰ سالشان بود و جوان‌ترین عضو کابینه بودند. اگر مقایسه کنیم معدل سنی دولت ساندینیست‌ها که تشکیل شد ۳۲ سال بود [در حالیکه] معدل سنی دولت موقت در ایران چیزی حدود ۶۵ تا ۷۰ سال بود. این پارادوکس خودش را خیلی جلدی نشان می‌داد. اقداماتی هم که دولت مهندس بازرگان می‌کرد درحقیقت اقدامات اصلاحی بود تا اقداماتی که

<sup>۱</sup>. در فراز انقلاب ۵۷، سرفصل روایت فراز شرح این روز آمده است.

<sup>۲</sup>. بازرگان یک روز بعد یعنی ۲۰ بهمن در دانشگاه تهران سخنرانی کرد.

پاسخگوی التهاب شرایط و حوض تاریخی و تب موجود باشد. تبی که به قول قدیمی‌ها درجه را آب می‌کرد. تب‌هایی وجود دارد که درجه و دماسنج آب می‌شود. اینقدر بالا می‌رود که جیوه خاصیت خودش را از دست می‌دهد. شرایط ۵۷ ایران هم همین‌طور بود. البته از یک طرف خود مهندس بازرگان داوطلب تشکیل دولت نبود و به ایشان تکلیف شده بود. [از طرف دیگر] می‌شود گفت آن زمان غیر از آن افرادی که آمدند دولت را تشکیل دادند، افرادی که همه بشناسند کمتر وجود داشتند. چیزی بر دولت بار شده بود. دولتی نبود که از پی یک انقلاب [درآمده باشد] و از درون یک انقلاب در نیامده بود که به حاکمیت برسد. لذا معدل سنی انقلاب‌کنندگان ۲۵ سال بود، معدل سنی دولت بعد از انقلاب ۶۵ سال. این ۴۰ سال [اختلاف] بالاخره خودش را نشان می‌داد، کم‌اینکه در مسالهی سفارت خودش را نشان داد. این یک پارادوکس تاریخی بود.

### بی‌برنامه‌گی، کلان‌گویی

یک بی‌برنامه‌گی و کلان‌گویی هم وجود داشت. هیچ نیروی برای اقتصاد و اجتماع آن روز ایران برنامه‌ای نداشت. نه خود آقای خمینی که قبلاً بحثش را کردیم، نه شورای انقلاب، نه دولت موقت و نه حتی نیروهای دهه‌ی ۴۰ و ۵۰. مثلاً روز ۱۴ اسفند که اولین سالگرد وفات مرحوم مصدق بعد از انقلاب بود و یک میلیون نفر بدون هیچ کار تبلیغاتی و خودانگیخته سر مزار حاضر شدند. آنجا رهبری سازمان مجاهدین صحبت کرد و یک برنامه‌ی ده بندی ارائه دادند که آن برنامه‌ی ده بندی هم خیلی کلان بود [بجز] فقط یک بندش حمایت از بورژوازی ملی ایران بود. تنها موردی که یک جریان آمد و یک چیز خیلی کلی و دوردست را نشان داد، آنها بودند البته آن بند هم مهندسی شده‌ای که از آن خروجی دربیاید، نبود. لذا عموم نیروها از روحانی، روشنفکر، انقلابی، لیبرال، سستی، آقای خمینی، شورای انقلاب، دولت موقت و عمل‌کنندگان دهه‌ی ۵۰ هیچ چیز ویژه‌ای برای پیشبرد شرایط از نظر برنامه‌ی کلان اقتصادی-اجتماعی نداشتند. لذا آن دوران به کلان‌گویی گذشت.

### موضع عام ضدنفت

یک موضع عمومی، ضد نفت بود. یک موضع عمومی هم ضد کمپرادور و ضد وادرات بود. در این حدود یک شمای کلی‌ای وجود داشت ولی ذیل اش [چیزی نبود]. البته همه ضد نفت بودند.

### ملی کردن هلموج مصادره‌ها

ملی کردن‌ها صورت گرفت و مصادره کردن‌ها انجام شد. صنایع ذیل سه بند از کسانی که قبل از انقلاب گردانندگان صنایع بودند، مصادره شد. زمین‌ها با یک هیئت هفت نفره تقسیم شد و هم‌چنین مایملک کسانی که فرار کرده بودند، [نیز تقسیم شد].

### محروم‌گرایی عاطفی

یک محروم‌گرایی عاطفی هم وجود داشت. این محروم‌گرایی عاطفی را هم خود آقای خمینی داشت، هم دولت موقت، هم شورای انقلاب و هم نیروهای انقلاب و مردم. از محروم‌گرایی عاطفی، برنامه‌های حسی بیرون می‌آمد. مثلاً دولت موقت هر روز درآمد نفتی را به یکی از مناطق محروم اختصاص داد که چیزی را حل نمی‌کرد. برنامه‌ای نبود که از مجرای آن، منابع ملی در مناطق محروم بنشیند و رسوب کند.

### دیدگاه روستا شهری

در دل حاکمیت بعد از انقلاب یک دیدگاه روستاشهری هم وجود داشت. طیفی که از روستا آمده بودند و یا فرهنگ روستا را داشتند و در آستانه‌ی انقلاب به شهر رسیده بودند، در حاکمیت مرکز نشین و در حاکمیت پراکنده در جغرافیای ایران، صاحب موضع مدیریتی شدند. دیدگاه‌هایشان، دیدگاه‌هایی بود که هم خُرد بود و هم میل روستایی داشت. این گرایش روستاشهری بود به آن دوران نمی‌خورد.

### گرایش فلاحتی-خودبسندگی

یک گرایش هم در درون نیروهای انقلاب به خصوص جریان روحانیت بود که گرایش فلاحتی داشت و دید صنعتی نداشت. فکر می‌کرد اگر فلاحت رونق بگیرد و ما خودبسندگی بشویم (گندم و برنج مان را خودمان تولید کنیم و به قول خودشان نان از اجنبی رها بشود) دیگر اتفاقی متوجه ما نمی‌شود و زندگی روستایی‌مانندمان را می‌کنیم. آن دیدگاه روستاشهری و این گرایش فلاحتی-خودبسندگی آثار خودش را در آن شرایط می‌گذاشت کم‌اینکه در دهه‌ی شصت به جا گذاشت.

### صدور انقلاب

دیدگاه دیگر درون حاکمیت، دیدگاه صدور انقلاب بود که جلوتر به آن می‌رسیم. [دیدگاه این بود که] انقلاب ایران، انقلابی است که می‌تواند به عنوان یک پکیج<sup>۱</sup> به بقیه‌ی کشورها به خصوص کشورهای همسایه-صادر شود و منطقه را به خود مشتعل کند.

### روحانیت به سمت مدیریت

از تابستان ۵۸ روحانیتی که بنا نبود به مسند مدیریت برسد و کرسی سیاسی اختیار و اتخاذ کند، آرام آرام به سمت مدیریت خیز برداشت. خود دولت موقت پیشنهاد داده بود که در حوزه‌ی نظارتی یک روحانی در کنار وزیر مربوطه باشد که کار یاد بگیرد و با الزامات اجرا آشنا بشود. مثلاً در وزارت کشور هاشمی رفسنجانی، در وزارت دیگر آقای کنی<sup>۲</sup>، در وزارت آموزش و پرورش آقای باهنر و در وزارت دفاع آقای خامنه‌ای رفت. به-این ترتیب روحانیت به سمت مدیریت هم پیش رفت.

<sup>۱</sup>. package

<sup>۲</sup>. محمدرضا مهدوی کنی در این دوران عضو شورای انقلاب و سرپرست کمیته انقلاب اسلامی بوده است. او در دولت شورای انقلاب و دولت بنی‌صدر وزیر دادگستری شد.

## موازی سازی

موازی‌سازی‌هایی هم صورت گرفت؛ جهادسازندگی در کنار وزارت کشاورزی، کمیته در کنار پلیس، سپاه در کنار ارتش. هیئت‌های هفت‌نفره هم در کنار وزارت کشاورزی [قرار گرفت] که از سال ۴۱ تا ۵۳ مسوول اجرای قانون اصلاحات ارضی در ایران بود. این موازی‌سازی‌ها برای ساختار مشکل ایجاد می‌کرد.

## حزب حکومتی

یک حزب حکومتی هم در وسط شرایط قرار گرفت. حزب جمهوری، حزبی بود که هفت روز بعد از انقلاب اعلام موجودیت کرد و چشم ویژه‌ای به قدرت داشت و سعی کرد کادرهایش را تبدیل به مدیران انقلاب کند.

## تشکیلات رهبری

خود آقای خمینی هم در کنار خودش تشکیلاتی را ایجاد کرد. مثلاً کمیته‌ی امداد، بنیاد مسکن، حساب ۱۰۰ امام و بنیاد مستضعفان که درحقیقت اینها تشکیلات زیرحوزه‌ی شخص رهبری بودند. این یک وجه از شرایط بود. آرام‌آرام که جلو می‌رویم در نیم‌پرده‌ها به جامعه‌مان بعد از انقلاب می‌رسیم. از حاکمیت و سازمان‌های درون حاکمیت عبور می‌کنیم و به متن و عرصه‌ی جامعه‌ی ایران در سال ۵۷ می‌آییم:

## [عرصه‌ی جامعه]

## میل مشارکت فورانی

میل مشارکت فورانی‌ای وجود داشت. میل مشارکتی که خودش را در مشروطه ظاهر کرد؛ فقط در شهرتهران تا قبل از استبدادصغیر ۱۶۰-۱۵۰ انجمن شهری شکل گرفت، در شهرستان‌ها هم احزاب و مطبوعاتی به وجود آمدند و جلسات زنانه‌ای شکل گرفتند. یک میل مشارکت در آنجا سرکوب شده‌بود. [فوران بعدی] میل مشارکت در دوران بعد از مشروطه تا سال ۱۳۰۹

توسط رضاشاه سرکوب شد؛ باشگاه‌های مستقل، اصناف مستقل، احزاب و مطبوعات. این تعطیلی و کرکره‌پایین کشیدن دوم بود. [موج] سوم در دهه‌ی بیست به وجود آمد و اوج آن ۲۷ ماه و ۱۵ روز دوران مصدق بود؛ ۱۱۰۰ نشریه در کل ایران که در طول تاریخ ایران و بعد از انقلاب و دوران اصلاحات هم تکرار نشد. ۸۰ حزب و سازمان و جمعیت فعال سیاسی، سازماندهی همه‌ی صنوف (صنوفی که سندیکا و اتحادیه هم پیدا کرده بودند) و سایر فعالیت‌ها به اضافه‌ی ۳۲ هزار شورای ده و دهستانی که با استفاده از اختیارات قانونی یک‌ساله‌ی شخص مصدق در ده و دهستان‌های ایران رسوب کرد. می‌توان گفت آن میل مشارکت، جدی‌ترین میل مشارکت در تاریخ ایران در طی این هشت‌فراز بود که آن‌هم وحشیانه و سبعانه سرکوب شد و چیزی از آن باقی نگذاشتند. بالاخره همه‌ی این امیال فوران کرد و آرتزین‌وار بیرون زد. این میل و گرایش به احزاب، خواندن مطبوعات، مشارکت در برداشت محصول از روستاهای اطراف، پاکیزه کردن روستا و تشکیل ان‌جی‌او و خیرات و مبرات و ... نشان‌دهنده‌ی میل مشارکت فورانی بود.

### نوسازمان‌یافتگی سیاسی

یک نوع نوسازمان‌یافتگی سیاسی داشتیم. احزاب سرکوب‌شده‌ی ۳۲ مجدداً از [سال] ۵۶ آرام‌آرام و پاورچین‌پاورچین اعلام موجودیت کرده بودند و در این تاریخ، دفتر و ستاد و ارگان داشتند. مثل نهضت‌آزادی، جبهه‌ی ملی و احزاب درونش که قدیمی‌ترین‌شان حزب ایران بود، اعلام موجودیت دوباره کردند. سازمان‌های مسلح دهه‌ی ۵۰ فعالیت علنی به همراه تابلو و ستاد داشتند. نیروهای جدید هم مثل جنبش مسلمانان مبارز فعالیت خودشان را آغاز کرده بودند. سال ۵۷ هم مثل سال ۳۲، هر نحله‌ی سیاسی منزل‌گاه تشکیلاتی خودش را داشت و تا ۵۹ این‌گونه بود. بعد آرام‌آرام شرایط تغییر کرد.



## بازخیز صنفی

[در این دوران] بازخیز صنفی را داریم. مثلاً از همین میدان فوزیه‌ی قبل از انقلاب ( امام حسین بعد از انقلاب) تا میدان انقلاب فعلی اگر حرکت می‌کردی حداقل ۱۵-۲۰ تا تابلوی صنف بالا رفته بود؛ خیاط و بزاز و ... در بازار و بیرون از بازار فعالیت صنفی جدی‌ای [حاکم بود] و اصناف خیز مجدد برداشتند.

## مدار مطبوعاتی

مطبوعات هم که الی ماشاءالله در سال ۵۷ زیاد بودند و تا تیرماه ۵۸ که اولین یورش به مطبوعات بود و ۴۰ نشریه تعطیل شد، کاملاً آزاد بودند. در آن شش ماه اول آزاد آزاد بودند. از جریان کنفدراسیون که از خارج آمده بود، ۲۹ زیرگروه بیرون آمد. چپ کاملاً سازمان‌یافته بود و چپ مذهبی هم کاملاً سازمان‌یافته بود. راست‌ها و لیبرال‌ها هم برای خودشان سازمان داشتند. لذا در ابتدای کار امکان نشر، تشکیلات و عضوگیری برای همه وجود داشت.

## شورا‌های همه‌جایی

شوراها هم همه‌جا بودند؛ در ادارات، روستاها و کارخانه‌ها همه‌جایی شدند.

## دانشگاه محورین

دانشگاه هم در دورانی که از آن صحبت می‌کنیم، مثل دوران قبل، کاملاً پرتشعشع بود. می‌توان گفت که ستاد انقلاب، دانشگاه بود. دفعات قبل هم گفته شد که از شهریور ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷ نهادهای مختلفی دست‌اندرکار انقلاب بودند اما اگر دانشگاه را فاکتور می‌گرفتی بقیه توان تشکیلاتی چندانی نداشتند و [تشکیلات] توده‌ی دانشجویی در انقلاب بود. به‌هر حال دانشگاه در این دوره هم جامعه را با چند حرکت متاثر کرد؛ حرکت اول، موج تظاهراتی بود که برای بازگشت و تحویل شاه به ایران در بهار سال ۵۸ صورت گرفت. اتفاق دوم، در مهر ۵۸ تسخیر هتل‌ها بود که دانشجویها تبدیل به خوابگاه‌اش کردند و این هم اتفاق مهمی بود. [اتفاق] بعد [تسخیر]

سفارت بود(فارغ از اینکه چه تحلیلی روی آن داریم که همه‌ی جامعه را متاثر کرد و امواجش بعد از ۳۰ سال هم چنان ادامه دارد). نهایتاً هم انقلاب فرهنگی هم که توسط یک اقلیت دانشجویی برای انسداد فعالیت یک اکثریت صورت گرفت. این موارد دانشگاه را از ۵۷ تا ۵۹ پرتشعش می‌کرد که البته بالاخره دانشگاه در تیر ۵۹ تعطیل شد.

### شبکه‌ی دهنده‌ی سستی

جریان سستی هم آرام و بی‌صدا و هم باصدا تشکیلاتش را می‌دواند. از قبل از انقلاب تشکیلاتش را زده‌بود و مدارس و گروه‌های آموزش‌اش را داشت. شبکه‌ی قرض‌الحسنه و شبکه‌ی نهادهای خیرات و مبرات‌اش را داشت. این‌جا با استفاده از آن پیشینه و با استفاده از رانت‌های اول انقلاب خودش را گستراند. شاکله‌ی تشکیلاتی مؤتلفه، یک سازمان اقتصاداسلامی درست کرد. در سال ۵۹ این خبر در همه‌ی دانشگاه‌ها آمد که حجم پول انباشته‌ی سازمان اقتصاداسلامی از حجم پول انباشته‌ی بانک ملی آن‌زمان که دومین بانک ایران بعد از بانک مرکزی بود، بیشتر است(البته در این نوع اخبار یک مقدار غلو هم وجود دارد اما [نشان می‌دهد] امکان و تراکم سرمایه‌ی درخوری وجود داشته است). این شبکه‌ی سستی خودش را می‌دواند و حالا به مجامع جدید هم دسترسی پیدا کرده‌بود؛ انجمن اسلامی اصناف‌بازار، کمیته‌ی امور صنفی که سال ۵۸-۵۹ تحت رهبری سعیدامانی<sup>۱</sup> که از اعضای مؤتلفه بود تشکیل شد و اتاق‌بازرگانی. با انتصاب‌هایی که [در اتاق‌بازرگانی] صورت‌گرفت تیم خاموشی به آن وارد شد. اگر بخواهیم محترمانه بگوییم تیم؛ ربع‌قرن تیم خاموشی در آنجا سلطنت داشت و دوسه سال پیش جای خودش را به نیروهای جدید داد. پس علاوه بر

<sup>۱</sup> . سعیدامانی همدانی. (۱۳۸۰-۱۲۹۴). از جمله موسسان هیات مؤتلفه اسلامی بود. او پس از انقلاب نماینده دور اول و دوم مجلس شورای اسلامی و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری شد. همچنین او بنیان‌گذار جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار در سال ۵۹ بود و سال‌ها سمت دبیرکلی این تشکل را عهده‌دار بود.

شبکه‌ی قرض‌الحسنه‌ای که خودش را در بانک اقتصاداسلامی متعین می‌کرد و مدارس قبل از انقلاب، به دو نهاد کیفی هم دسترسی پیدا کردند؛ یکی اتاق بازرگانی و یکی کمیته‌ی امور صنفی.

### **تشکیلات کارگری**

کارگرها هم صاحب تشکیلات شده بودند. در همه‌ی کارخانه‌ها شورای کارگری تشکیل شده بود که بخشی از آنها مرتبط با نیروهای چپ، حزب توده، پیکار و فدائی‌ها بودند. جریان مذهبی دانشجویی هم یک تشکیلات کارگری خیلی گسترده در دانشگاه پلی‌تکنیک به وجود آورده بود که اسمش را کمیته‌ی کارگری پلی‌تکنیک گذاشتند. این کمیته حتی تا سال‌های ۶۱ و ۶۲ توان ویژه‌ای داشت.

### **بسیج و سازمان‌یافتگی روستا**

بسیج مستضعفین در سال ۵۹ به خاطر بسیج جنگ به وجود آمد اما بسیار سریع به روستاها سرکشید و روستا را از آن خودش کرد. این موارد بالا اتفاقات تشکیلاتی‌ای بود که [در سطح جامعه رخ داد].

### **سادگی‌ها و مهاجرت‌ها**

اتفاق اجتماعی دیگر، مهاجرت‌ها بود. اول انقلاب دعوت‌های ساده‌لوحانه‌ای صورت گرفت که امکانات در شهرها وجود دارد و ما امکان‌ها از جمله مسکن را سریع و رایگان در اختیار می‌گذاریم. این باعث شد که همه به شهرهای بزرگ به خصوص تهران بیایند. در بنیاد مسکن آدم خوب اما ساده‌ای بود (آقای خسروشاهی) یک شب به تلویزیون آمد و مصاحبه کرد که هرکس یک‌خانه بیشتر دارد ما آن خانه را از او می‌گیریم و همه‌را صاحب‌خانه می‌کنیم. این حرف مطالبات را بسیار بالا برد و امواج مهاجرتی را به سمت تهران کشاند و می‌توان گفت بخشی از حاشیه‌نشین‌های تهران محصول دعوت ساده‌انگاران و خوش‌خیالانه‌ی [افراد] از نوع آقای خسروشاهی بود (بعدها معلوم نشد کجا رفت

و بعد از یک بلوای اجتماعی‌ای که سال ۵۹ پیدا کرد اصلاً معلوم نشد چه اتفاقی برایشان افتاد و از آن به بعد کسی ایشان را ندید).

### همدلی عمومی دولت‌ملت

اینجا رابطه‌ی دولت‌ملت به‌مانند زمان مصدق شکل نگرفت اما یک همدلی عمومی بین ملت با حکومت یا دولت به وجود آمد.

### سادگی زیست

نهایتاً زیست همه ساده شد. سفره‌ها کوچک‌تر شد. مثلاً دیگر کسی رویش نمی‌شد ماشین‌های بنز و بی.ام.و که تا ۵۷ در خیابان‌ها بودند را بیرون بیاورد. ازدواج‌ها ساده شد. دخترها و پسرها موضع مسلط را در خواستگاری‌ها داشتند. مهر و جهاز و شیربها و... کنار رفت. جامعه‌ی ایران از ۵۷ تا ۶۰ داوطلبانه یک الگوی زیست ساده را اختیار کرد. الگوی حجاب هم همین‌طور داوطلبانه بود. جامعه‌ی ایران در سال ۵۷ تا ۶۰ جامعه‌ی بسیار سنگین و متینی بود. هرکس سر جای خودش بود. آنکه حجاب اختیار کرده بود، جایگاه خودش را داشت. حتی دخترهای مارکسیست در دانشکده بسیار سنگین و متین بودند و از خیلی از مذهبی‌ها ساده‌تر و راحت‌تر بودند و تحرکشان هم بیشتر بود. جامعه از این نظر به دلیل اینکه همه داوطلبانه انتخاب‌ها را صورت داده بودند، جامعه‌ی راحتی بود. منتهی موج حجاب از ۵۹ شروع شد و از [سال] ۶۰ در ادارات و مجامع اجباری شد. بعد از ۶۰ هم فضای دیگری حاکم شد که خواهیم دید.

موارد بالا فضای جامعه و [حاکمیت] بود. اما در سال‌های ۵۷ تا ۶۰ تکانه‌هایی [نیز] به جامعه‌ی ایران وارد شد.

زمینه‌ها	تکانه‌ها
چپ روی افراطی ، پس زدن تاریخی	گنبد کردستان
تفکر مکانیستی ، مواجهه با ضدشریعتی فاز انقلاب-دولت اصلاحی گرایش ضد امپریالیستی-حس تملک	ترورها اشغال سفارت
حس تملک کامل، انسداد فعالیت در دانشگاه رگه افراطی در دانشگاه قراداد ۱۹۷۵، صدور انقلاب	انقلاب فرهنگی جنگ
شکل گیری، ضربه ۵۰، ضربه ۵۴، زندان، هژمونی	خرداد ۶۰ حذف بنی صدر

فهرست تکانه‌ها که در سمت راست مشاهده می‌فرمایید گنبد، کردستان، ترورهای گروه فرقان، اشغال سفارت، انقلاب فرهنگی، جنگ، خرداد ۶۰ و حذف بنی صدر بود. این‌ها تکانه‌های اصلی بود که حال در حد مقدور و ضرور مرور می‌کنیم.

### گنبد و کردستان: چپ روی افراطی، پس‌زدن تاریخی

اتفاق اول خیلی سریع در اسفند ۵۸ در گنبد [رخ داد]. گنبد به غایت محروم بود و چپ منزلگاه جدی‌ای داشت؛ به‌خصوص فدایی‌ها آنجا صاحب پایگاه بودند. فدایی‌ها آنجا یک هسته‌ی چهارنفره داشتند؛ مختوم، واحدی، جرجانی و توماج<sup>۱</sup>. این حلقه،

<sup>۱</sup> . عبدالحکیم مختوم، حسین جرجانی، طواق محمد واحدی، شیرمحمد رخشنده توماج از اعضای چریک‌های فدایی خلق شاخه خلق ترکمن صحرا بودند که در این منطقه فعالیت می‌کردند و هر چهار نفر در ۱۸ بهمن ۵۸ دستگیر شدند و در ۲۹ بهمن جسدشان در جاده بجنورد پیدا شد. در این بین توماج که سابقه چند بار زندان در دوران پهلوی را داشت، چهره شاخصی در میان فداییان بود.

هسته‌ی مردمی‌ای بود که هم امکان بسیج داشت و هم خودش از ترکمن‌های محروم در آمده بود. یک میل رادیکال چپ پیشینی و اکنونی در گنبد وجود داشت. مساله‌ی زمین و اختلاف طبقاتی در گنبد غامض بود. یک اقلیت سرمایه‌دار که با رژیم شاه هم پیوند بودند و یکی-دو تا هم سناتور بودند که یکی هم فلیکس آقایان<sup>۱</sup>-مسیحی بود و همیشه از گرگان می رفت- گرگان و گنبد و ترکمن صحرا را در اختیار داشتند و از آن طرف هم یک اکثریتی که سد جوع می کردند. درحقیقت گنبد آماده‌ی یک تنش و شورش بود. با سازمان‌دهی فدایی‌ها در گنبد و بعد کردستان، حرکت آنتاگونیستی‌ای صورت گرفت. می توان گفت از تابستان ۵۷ فدایی‌ها در کردستان هم فعال بودند. یک جریان افراطی و تقریباً بی‌ریشه به نام کومله<sup>۲</sup> در کردستان بود که درحقیقت زیراکس جریان پیکار بود. در کردستان جریان‌های قدیمی با رگه‌های اصیل مثل حزب دموکرات وجود داشت که سابقه‌ی ۵۰-۶۰ ساله داشتند و در دو قیام پیشینی در دهه‌ی ۲۰ و ۴۰ هم مشارکت داشتند و سرانش

۱. فلیکس آقایان. (۱۲۹۴) دانش آموخته حقوق و نماینده ارامنه در دوره ۱۹ تا ۲۱ و ۲۴ مجلس، سناتور انتصابی سنا و از متنفذین دربار بود. او که در تجارت و زمینداری نیز دستی داشت، از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ و ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ سمت ریاست فدراسیون اسکی را عهده‌دار بود.

۲. حزب کومله با پیوند چند گروه چپ‌گرای کرد در سال ۱۳۵۷ تشکیل شد و در مبارزه با جمهوری اسلامی مثنی مسلحانه داشت. این حزب مدتی با دیگر احزاب کردستان پیوند خورد اما پس از مدتی مبارزه مشترک مورد سرکوب قرار گرفت و هسته مرکزی حزب به خارج از کشور رفت و دچار انشعاب و رکود شد اما همچنان موجودیت خود را در منطقه کردستان حفظ کرد. سازمان زحمت‌کشان کردستان، حزب کومله کردستان ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تحت نام کومله فعالیت می‌کنند، همچنین شاخه‌ی خارج از کشور با رهبری عبدالله‌مهددی و همکاری برخی از اعضای قدیم و جدید با مثنی مسالمت‌آمیز و خواسته فدرالیسم در ایران، تحت نام کومله اعلام موجودیت کرده و در حال فعالیت است.

مثل قاسملو<sup>۱</sup> و غنی‌بلوریان<sup>۲</sup> هم در ایران و هم خارج از ایران شناخته شده بودند و نیروهای قدیمی و نسبتاً معتدل کردستان بودند. ولی جریا کومله سمت تیزی به کردستان می‌داد. متأسفانه فدایی‌ها تحلیل کیفی‌ای از دوره نداشتند و هم در گنبد و هم در کردستان چپ‌روی کردند. اگر بخواهیم زمینه‌ها را بشماریم یکی چپ‌روی افراطی از طرف گروه‌های چپ و یک حساسیت ضدمارکسیستی و پس‌زدن تاریخی مارکسیست‌ها از طرف حاکمیت وجود داشت.

بهتر بود که مارکسیست‌های آن دوران طبقه‌بندی می‌شدند هم‌چنان‌که ما مارکسیست‌های تاریخی ایران را طبقه‌بندی می‌کنیم. بعضی مثل حزب‌توده بودند که قبلاً صحبتش اینجا زیاد شده‌است. ویژگی‌ها و ظرفیت‌های جدی‌ای به ایران وارد کردند اما در اصلی- فرعی کردن بین منافع ملی ایران و منافع ملی اتحادشوروی به‌عنوان پدرخوانده‌ی مارکسیست‌ها در جهان، به‌نفع جریان آن‌طرف بودند. لذا جریان ملی‌ای نبود و به این اعتبار هم در

<sup>۱</sup> . عبدالرحمان وثوق. (۱۳۰۹-۱۳۶۸). معروف به قاسملو. دکتری علوم اقتصادی دانشگاه پراگ. از مبارزان کرد پیش از انقلاب و دبیرکل حزب دموکرات کردستان در دوران انقلاب بود. او برای رسیدن به این مقام با غنی بلوریان رقابت کرده بود و در دوره ریاست او قدرت نظامی کردها افزایش یافت. او همچنین نماینده انتخاباتی کردها در مجلس خبرگان قانون اساسی بود که به دلیل تهدیدها نتوانست در این مجلس حاضر شود و در عوض رهسپار اروپا شد و فعالیت خود را از خارج از کشور ادامه داد. در سال ۱۳۶۸ در شهر وین اتریش بر سر قرار مذاکره با یک مقام جمهوری اسلامی ترور شد.

<sup>۲</sup> . غنی بلوریان. (۱۳۰۳-۱۳۸۹). معروف به مام غنی. از اعضای برجسته حزب دموکرات کردستان و مبارزان دوران پهلوی دوم بود که مجموعاً ۲۵ سال را در زندان گذراند و با پیروزی انقلاب از زندان آزاد شد. او نماینده مذاکرات کردها با دولت موقت و همچنین نماینده انتخاباتی مهاباد در مجلس شورای اول اسلامی بود اما به دلیل تهدیدها و مخالفت‌ها نتوانست در مجلس حاضر شود. او که مشی‌میانه‌رویی داشت در سال ۵۸ از حزب دموکرات به رهبری قاسملو جدا شد و کمیته مرکزی حزب دموکرات را تشکیل داد. مام غنی در سال ۶۱ از کشور خارج شد و به حزب توده شاخه خارج از کشور پیوست. او در سال ۱۳۸۹ در آلمان بر اثر سکته قلبی درگذشت.

جامعه‌ی ایران جای ویژه‌ای باز نکرد. در حوزه‌ی فرهنگ و ادبیات و... جا باز کرد و رد پاهایش هم چنان برقرار است اما خیلی نتوانست در جامعه‌ی سنتی ایران نفوذ کند. یک وجه چپ‌ها هم جریانی بود که به پیکار موسوم شد. (قبلا هم صحبت شد که هرکس مخیر است دیدگاه و مشی خودش را تغییر بدهد ولی نمی‌شود به بهانه‌ی تغییر دیدگاه خون بریزد و تسویه کند. اتفاقی که در تحول ایدئولوژیک سازمان مجاهدین ایران درحد فاصل ۵۲ تا ۵۴ رخ داد و سال ۵۳ با تسویه‌های کثیف درون‌سازمانی و مصادره‌ها و خلع‌ها و زیرکردن مذهبی‌ها و ۵۴ هم با خونریزی هم‌زمان شد. لذا آن پیشینه در ایران قابل دفاع نبود و تنفری را برانگیخت و جزو نیروهای ملی که هیچ، جزو نیروهای قابل قبول هم به حساب نمی‌آمدند.) به‌رحال در ایران یک جریان فدایی هم شکل گرفت. می‌توان گفت جریان فدایی اصیل‌ترین جریان تاریخی مارکسیستی در ایران بود و رگ و ریشه‌های ملی داشت. به‌خصوص جریان فدایی‌ای که قبلا صحبتش را کردیم<sup>۱</sup> که از دو گروه جزنی و احمدزاده تشکیل شده بود. گروه احمدزاده کاملا از درون جنبش ملی بیرون آمده بود. برادران احمدزاده و امیرپرویزپویان عضو جوان کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد بودند و در دوران نهضت ملی، نوجوانانی بودند که گرایش ملی-مصدقی داشتند و مذهبی هم بودند. اینها یک‌پایه‌ی جریان فدایی‌ها بودند که در اخلاقی‌کردن و صاحب‌منش کردن جریان فدایی‌ها در ایران نقش داشتند. جریان فدایی در ایران یک جریان اخلاقی و ملی هم بود. یعنی در دهه‌ی ۵۰ هیچ انگلی، نه اخلاقی و نه مبارزاتی، به جریان فدایی نمی‌چسبید. [این جریان] با نیروها همکاری می‌کرد، به آنها امکان می‌داد و از آنها امکان هم می‌گرفت. تعداد از دست‌رفتگان فدایی‌ها در ایران خیلی بیشتر از مجاهدین بود. مجاهدین از سال ۵۰ تا ۵۷ که فهرست شهیدانشان منتشر شد ۳۳ شهید

<sup>۱</sup>. فراز دهه ۴۰-۵۰ در سرفصل شرایط شناسی یک بخش به تاریخ تفصیلی فدائیان خلق اختصاص دارد.



(از بنیان‌گذاران بگیرید تا تپیی که کارگر بود و عضو شان شده بود) داشتند. ولی فدایی‌ها دویست و خرده‌ای نفر در درگیری‌ها و در میدان تیر و در زندان‌ها زیر شکنجه ازدست‌داده بودند. [این نشان می‌دهد] که جریان مایه‌گذاری بودند و پس زدن فدایی‌ها کار درستی نبود. فدایی‌ها ۲۴ بهمن ۵۷، دو روز بعد از پیروزی انقلاب، به طرف مدرسه‌ی رفاه که آقای خمینی بود، اعلام راهپیمایی کردند. باید با این جریان برخورد جذبی می‌شد. جذبی نه به این مفهوم که [الزاما] در حاکمیت بیایند، که البته اگر انقلاب ایران، انقلابی بود که قدرت را به‌صورت دموکراتیک توزیع می‌کرد بالاخره باید یک گوشه‌ای از کار هم به آنها می‌رسید. آنها جریان [حزب] توده نبودند که حامی منافع [کشور] دیگری باشند، جریان پیکار هم نبودند که از شان بوی تعفن بیرون بیاید. جریانی بودند که ده‌سال در ایران پیشینه داشتند و می‌توانستند یک گوشه‌ی کار اجرایی را بگیرند. می‌توانستند چند تا نماینده در مجلس داشته باشند و در کار اجتماعی مشارکت کنند. اما همه‌ی این امکانات به‌خاطر دیدگاه سنتی به‌رویشان بسته شد و آقای خمینی هم با آن راهپیمایی مخالفت کرد. در حالی که آقای خمینی نقش رهبری داشت و می‌باید تمام نیروهای درون جنبش ملی از جمله جریان فدایی را پوشش بدهد. [جریان فدایی] مارکسیست بود، موحد نبود و مذهب را قبول نداشت ولی هیچ‌وقت مثل جریان پیکار یک جریان ضد‌مذهبی که پنجه به روی مذهب بکشد و خون بریزد، نبود؛ اصلاً این‌طور نبود! لذا خودشان چپ‌روی‌هایی داشتند اما یک پس‌زدن تاریخی از این طرف و یک میل سنتی ضد‌مارکسیستی در روحانیت و در بخشی از حاکمیت وجود داشت. خود دولت موقت هم به‌خصوص شخص مرحوم مهندس بازرگان یک میل ویژه‌ی ضد‌مارکسیستی داشت. بهمن ۵۹ مهندس بازرگان در سخنرانی به‌مناسبت ۲۲ بهمن که احتمالاً

در زنجان<sup>۱</sup> کردند، عنوان کرد که اگر امریکا شیطان بزرگ و کبیر است، مارکسیست شیطان اکبر است. یعنی مارکسیست‌ها شیطان بزرگتری نسبت به امپریالیسم هستند. درحقیقت مهندس بازرگان تضاد فرعی را دامن زد. پس دولت موقت هم ضد مارکسیست بود، شورای انقلاب هم تا حدودی همین‌طور و روحانیت هم به همین ترتیب. می‌شد برای بخشی از جریان مارکسیستی جایی در جامعه‌ی ایران در نظر گرفت کماینکه حقشان هم بود. از حق پیکار کسی دفاع نمی‌کند، از حق جریان‌های مارکسیستی که منافع بین‌المللی را بر منافع ملی ترجیح دادند و الان هم انگاره‌شان همان است کسی دفاع نمی‌کند اما جریان فدایی در ایران حداقل قابل دفاع اخلاقی بودند.

### ترورها: تفکر مکانیستی، مواجهه با ضد شریعتی

ترورها هم از همان اوایل ۵۸ شروع شد؛ ترور قرنی که رئیس ستاد ارتش بود، ترور آقای مطهری، ترور مفتاح، ترور شیخ قاسم اسلامی و ترور هاشمی رفسنجانی. ترورها به هیچ‌وجه قابلیت دفاع نداشت. کماینکه همه‌ی نیروها (نه شفاهی، با بیانیه که مستند است) اعم از نیروهای جنبش مسلحانه ترورها را محکوم کردند. مثل فدائیان اسلام که مساله‌ی فکری را با تصفیه‌ی مکانیکی حل می‌کردند، آنها [(فرقان)] هم همین‌طور بودند. البته جریانی بودند که قبل از انقلاب صادق و ساده‌زیست و پاکباز بودند و بجز آرمان هیچ نداشتند (آقای [اکبر] گودرزی و بچه‌های جوان دورش)<sup>۲</sup> ولی تفکر، تفکر مکانیستی‌ای بود و آقای مطهری هم نمی‌توانست در کادر ترور قرار بگیرد. انقلابی که تازه یکی دوماه از آن می‌گذشت و جامعه و حاکمیت‌اش می‌بایست تمرین دموکراتیک و زیست مسالمت‌آمیزی کردند، این بیرون آوردن اسلحه و ترور [درست نبود]. آن‌هم [در مورد] تیپ‌هایی که فکری

۱. این سخنرانی در مسجدالنبی قزوین ایراد شده است و مشروح آن در روزنامه‌ی میزان، فروردین ۱۳۶۰ آمده است.

۲. در این باره رجوع کنید به فراز انقلاب ۵۷، سرفصل روایت فراز.

بودند؛ مفتاح تیپ فکری بود، مطهری هم تیپ فکری بود -حالا هر مساله‌ای هم با شریعتی داشته‌باشد- شریعتی هم یک تیپ فکری بود. مفتاح یک تیپ بین حوزه و دانشگاه بود. شیخ قاسم اسلامی هم یک تیپ افراطی مثل کافی بود. در مسجد پیاله‌ی تجریش کتاب شریعتی را می‌گرفت و بر سر منبر آبدهان رویش می‌انداخت. کار [قاسم اسلامی] بد و غیراخلاقی بود و با مساله‌ی فکری برخورد غیرفکری داشت اما به هر حال اسلحه توسط گروه‌فرقان به‌وسط آمد و با کمپ ضدشریعتی مواجه‌های کردند که قابل دفاع نبود. البته اصلاً مفتاح ضدشریعتی نبود. مطهری هم ضدشریعتی نبود، مخالفت‌هایی با شریعتی داشت کم‌اینکه هرکسی حواش است که مخالفتش را با دیگری بروز دهد. اینها هم از این مجرا ضربه‌ای به شرایط زدند.

#### اشغال سفارت: فاز انقلاب‌دولت اصلاحی / گرایش ضد امپریالیستی محسن تملک

وجه بعدی، اشغال سفارت بود. اشغال سفارت یک حرکت سکتاریستی<sup>۱</sup> بود. به‌این مفهوم که یک اقلیت جلو می‌افتد و به‌آنچه می‌رسد، انجام می‌دهد [ولی] هزینه‌اش به‌حساب همه است. تک‌تک ما می‌توانیم کاری تا حد انتحار بکنیم. جان مال خودمان است (البته جان مال صاحب اصلی است و در سیر طبیعی باید به او تحویل داد). می‌توانیم انتحار کنیم و دست آخر خودمان پاسخگوی جان‌آفرین خواهیم بود و خودمان می‌دانیم با او؛ اما اگر حرکتی منجر به‌این شود که هزینه‌اش را دیگران بدهند هم غیرحرفه‌ای و هم غیراخلاقی است. سفارت اشغال شد، البته باید فضای اشغال سفارت را درک کرد و با این جریان مثل هر جریان دیگر منصفانه برخورد کرد. یک‌وجه این بود که فاز، فاز انقلاب بود [ولی] دولت، دولت اصلاحی بود. اگر دولت مهندس‌بازرگان سال ۷۶ [روی کار] می‌آمد، کاملاً با شرایط هم‌خوان بود؛

<sup>۱</sup> . Sectarist . به معنای فرقه‌گرا است و اصطلاحاً به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در درون یک گروه بزرگ‌تر شکل می‌گیرند و به حرکت‌های تندروانه و یا کندروانه دست می‌زنند که عموماً با شعارهای عمومی اکثریت آن گروه فاصله دارد.

تنوع، تکثر، اصلاح اقتصادی و اصلاح سیاست خارجی، گفتگوی تمدن‌ها و.... این شعارها می‌توانست در آن دولت با آن ماهیت قرار بگیرد. اما شرایطی که انقلاب ۵۷ را به ۳۹-۴۲ و باد و طوفان دهه‌ی ۵۰ و بعد ۵۶-۵۷ (قبلاً صحبتش زیاد شد و امروز هم به آن اشاره‌شد) وصل می‌کرد با این دولت که در فازاصلاح بود، هم‌خوانی نداشت. این‌مورد همه را مساله‌دار می‌کرد. آرام- آرام گروه‌ها چه مذهبی و چه چپ موضع گرفتند. خیلی از روشنفکران هم موضع گرفتند. دانشگاه هم موضع داشت. [نکته مورد] توجه دوم این است که دانشگاه هم خُل دست دراختیار جریان رادیکال بود. در هیچ دانشکده‌ای چه تهران و چه شهرستان جریانی که ذیل تابلوی نهضت ملی و یا نهضت‌آزادی فعالیت‌کند، وجود نداشت. یک جریان انجمن‌اسلامی بود که ۵۸ زیرچتر دفترتحکیم‌وحدت رفتند، انتخاب تاریخی‌شان روحانیت و آقای‌خمینی بود و خودشان را درکادر نظام تعریف می‌کردند. یک‌جریان هم سازمان‌دانشجویان مسلمان بود که خودشان را در کادر سازمان [مجاهدین] تعریف می‌کردند. یک‌جریان کوچک‌تر هم جنبش‌دانشجویان‌مسلمان بود که هوادار دانشجویی جنبش‌مسلمانان‌مبارز بود و بقیه هم چپ‌ها بودند. سازمان‌دهی دانشگاه یک‌دست رادیکال بود. انجمن‌حجتیه با ماهیت خودش، نهضت‌آزادی، احزاب ملی درون جبهه‌ی ملی با ماهیت خودشان در دانشگاه آن موقع نماینده نداشتند. لذا دانشگاه کاملاً رادیکال بود. این یک‌وجه قضیه است.

وجه دیگر این‌که آنهایی‌که سفارت را اشغال کردند فارغ از اینکه بعداً به چه رانت‌هایی دست یافتند و چه کردند که سر جای خودش درست است- آن زمان گرایش ضدامپریالیستی داشتند. آن‌زمان مساله‌ی بازگشت شاه، بازگشت اموال ایران که بلوکه‌شده بود یا در حال بلوکه‌شدن بود (البته بعداً بلوکه‌شد) و نوع مرادده‌ی انقلاب‌ایران با امریکا [مطرح] بود. ملاقات مهندس‌بازرگان،

دکتريزدی و آقای چمران با برژینسکی در بیرون از کشور<sup>۱</sup> حسایست‌ها از جمله حساسیت‌های گرایش انجمن اسلامی در دانشگاه را خیلی دامن زد. ضمن اینکه بچه‌های انجمن اسلامی و تحکیم و وحدت از تابستان ۵۸ متشکل شده بودند و در دانشگاه تشکیلاتی را در مقابل تشکیلات گروه‌ها به وجود آورده بودند و خط تصاحب دانشگاه را هم مزه‌مزه می‌کردند، یک حس تملکی هم داشتند که انتقاد ویژه به این حس تملک است. به نمایندگی از یک ملت سفارت را اشغال کردند و ۳۰ سال است که همه تاوانش را پس می‌دهند. شرایط آن دوران و شرایط آن بچه‌ها را باید درک کرد ولی عمل، عمل قابل دفاعی نبود. مثلاً ویت‌کنگ‌ها ده‌هزار روز با سه کمپ امپریالیستی که آخرینش امریکا بود، جنگیدند. در حال جنگ با امریکا بودند اما ویت‌کنگ‌ها در هانوی محافظ می‌گذاشتند که به سفارت امریکا آسیبی وارد نشود؛ این عین درایت است. در حال جنگ با امریکا است و سربازش را هم می‌زند - چون کشورش را اشغال کرده‌اند حش است که سرباز امریکایی را نابود کند - اما در کنارش یک درایت دیپلماتیک هم دارد که سفارت را محافظت می‌کند تا اشغال نشود. آن سفارت در حقیقت ملک آن کشور محسوب می‌شود.

فضا و شرایط اشغال‌کنندگان را باید درک کرد. [این عمل] یک مقدار از سر استیصال بود یعنی حس می‌کردند که جریان انقلاب آچمز شده است. (اگر بخواهیم منصفانه تحلیل کنیم هم چنان که انتظار داریم دیگران هم در تحلیل ما پشت ذهن و سیر ما را هم منظور کنند، ما هم باید سیر آنها را منظور کنیم). سیر آنها یک سیر مبارزاتی ضد امپریالیستی دانشجویی از دهه‌ی ۵۰ تا ۵۸ (دقیق‌تر نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ تا سال ۵۸) بود. انتخابشان هم

---

<sup>۱</sup>. در حاشیه جشن استقلال الجزایر در آبان ۱۳۵۸ مهندس بازرگان به همراه دکتر یزدی وزیر امور خارجه و دکتر چمران وزیر امور دفاع با برژینسکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید دیدار کردند که موضوع این دیدار تحویل شاه به ایران و به رسمیت شناختن انقلاب توسط امریکا بود. سه روز بعد تظاهراتی در اعتراض به این دیدار صورت گرفت و سفارت امریکا اشغال شد.

انتخاب آقای خمینی بود و با دولت موقت مساله داشتند، مساله‌ی بازگشت شاه و اموال و این‌گونه دغدغه‌ها هم وجود داشت [اما] عمل، عمل مکانیکی‌ای بود. از دیوار سفارت بالا رفتن قابل دفاع نبود. البته این را هم باید گفت که آن زمان همه‌ی نیروها بدون استثناء از اشغال سفارت دفاع کردند. مجاهدین، فدایی‌ها، جناح رادیکال جدا شده‌ی نهضت‌آزادی و... همه دفاع کردند. آن موقع فقط شخص مهندس بازرگان، بخشی از دولت موقت و تک‌عنصری از روحانیت مثل آقای کنی که جسارت ابراز داشتند و جوگیر نشدند، مخالفت کردند، وگرنه همه حمایت کردند. الان همه منتقد هستند اما آن موقع همه جلو سفارت می‌آمدند و اعلام حمایت می‌کردند. پلاکارد می‌زدند و بیانه می‌دادند. اگر بچه‌ها به روزنامه‌های سال ۵۸ مراجعه کنند [می‌بینند] که همه (رادیکال‌ترین نیروهای آن زمان) حمایت کردند. لذا این قضیه‌ی سفارت را می‌بایست جدی‌تر تحلیل کرد.

#### **انقلاب فرهنگی: حس تملک کامل، انسداد فعالیت در دانشگاه/رگه‌ی افراطی در دانشگاه**

وجه بعدی، انقلاب فرهنگی بود. در انقلاب فرهنگی این حس تملک به یک تملک کامل تبدیل شد. یکی از اعضای اصلی هسته‌ی اصلی [اشغال سفارت] در کیهان سال ۶۴ مصاحبه‌ای دارد (اسم نمی‌بریم). آن موقع هر سال کیهان سال [که شامل] تحولات آن سال بود [به همراه] چند مصاحبه چاپ می‌شد. ایشان در آن مصاحبه صریح تاکید کرده‌است که ما سفارت را اشغال کردیم، سقوط دولت موقت در ناسیه‌اش بود و از اشغال سفارت می‌خواستیم به سقوط دولت موقت هم برسیم. (این مضمون است و نقل عین نیست و دوستان می‌توانند خودشان تعقیب کنند<sup>۱</sup>). از اینجا یک حس تملک پیدا شده بود که این

<sup>۱</sup>. ابراهیم اصغرزاده در مصاحبه‌ای تحت عنوان پرونده مفتوح آمریکا در کیهان سال ۱۳۶۴ از استعفای دولت موقت با عنوان سقوط یاد کرده و هدف اشغال سفارت را سقوط دولت موقت دانسته است. همچنین عباس عبدی در مصاحبه‌ای با نام برنامه تسخیر لانه جاسوسی آمریکا چگونه ریخته‌شد در کیهان سال ۱۳۶۵-۶۶ بیان داشته که احتمال سقوط دولت موقت یکی از اهداف مطلوب اشغال سفارت تلقی می‌شد.

حس تملک، در سال ۵۹ [اینطور] گُل کرد که انقلاب مال ماست. اما در دانشگاه، همه در انقلاب سهم داشتند؛ مارکسیست‌ها، بچه‌های مجاهدین و مذهبی‌هایی که خودشان را در کادر مجاهدین و نظام تعریف نمی‌کردند، سهم داشتند. اما حس تملک [شان به اینجا رسید] که دانشگاه دارد از دست می‌رود. مگر دانشگاه مال انجمن‌های اسلامی بود؟! دانشگاه مال تحکیم و وحدت بود؟! دانشگاه مال دانشجویو مال جامعه‌ی دانشگاهی است. استاد در آن هست، کارمند هست، زحمت‌کش دانشگاه هم هست، دانشجوی هم هست. دانشگاه همه‌اش مال دانشجوی نیست و دانشجوی هم فقط یک اقلیت خاص نیست. خط بعدی‌شان این بود که فعالیت سیاسی دانشگاه را تعطیل کنند. آقای هاشمی‌رفسنجانی مصاحبه‌ای دارد در یکی از سالگردهای انقلاب فرهنگی<sup>۱</sup> (یک مصاحبه [تلوزیونی] هم در خود سال ۵۹ دارد) که تصریح کرده دانشجویها پیش ما آمدند و از فعالیت گروه‌ها نگران بودند، ما هم نگران بودیم و انقلاب فرهنگی شد. آن دانشجویان نگران، انقلاب فرهنگی کردند! مثل اینکه در این جمع تک‌تک ما یک نگرانی‌ای داشته باشیم و سالن را ببریم هوا و در سالن را ببینیم. چنین اتفاقی افتاد. البته این طرف هم یک رگه‌ی افراطی حداقلی در دانشگاه بود. در انقلاب فرهنگی آن جریانی که

---

۱. در ۲۶ فروردین ۱۳۵۹ در حاشیه سخنرانی اکبر هاشمی رفسنجانی بین گروه‌های دانشجویی درگیری بوجود می‌آید و در نهایت ساختمان‌های اداری دانشگاه توسط دانشجویان پیرو خط امام تصرف می‌شود. در همین روز در چند دانشگاه دیگر از جمله علم و صنعت و تربیت معلم اقدام مشابهی از سوی این گروه انجام شد. سه روز بعد لزوم تسریع در روند پاکسازی دانشگاه‌ها از سوی آیت‌الله خمینی مطرح شد که مبتنی بر آن فرصت سه روزه‌ای از سوی شورای انقلاب به گروه‌های دانشجویی برای تخلیه دانشگاه داده شد که البته در برابر آن مقاومت‌هایی صورت گرفت و حتی به زخمی و کشته شدن افرادی در سراسر کشور منجر گردید. در روز دوم اردیبهشت با حضور بنی‌صدر در دانشگاه تهران و درخواست برای تمکین به خواست شورای انقلاب، درگیری‌ها پایان یافت و تا انتهای سال تحصیلی به تدریج زمام امور همه‌ی دانشگاه‌ها توسط دانشجویان پیرو امام بدست گرفته شد. واقعه انقلاب فرهنگی به تشکیل شورای انقلاب فرهنگی و تعطیلی دوساله دانشگاه‌های سراسر کشور منجر شد.

لاستیک آتش زد یا در دانشگاه سنگربندی کرد یک جریان اقلیت اقلیت مارکسیست بود. یک جریان آشوب‌طلبی مثل پیکار به همراه چند تا گروه خیلی کوچک که در همه‌ی دانشگاه‌ها هم نبودند (گروه ۱۹ بهمن، گروه سیاهکل و گروه اشرف) بود. اینان چپ‌ترین و رادیکال‌ترین و افراطی‌ترین مارکسیست‌های تخیلی آن زمان بودند. یک رگه‌ی اقلیتی بودند و حتی فدایی‌ها در انقلاب فرهنگی برخورد مسلحانه نکردند. یا حتی جریان دانشجویی مجاهدین وقتی که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور که بنی‌صدر بود، خواستند که دانشگاه تخلیه بشود، دانشگاه را تخلیه کردند. جریان دانشجویی مجاهدین، جریان موج‌افشانی بود و یک جریان کوچک نبود، در جاهایی هم از انجمن اسلامی‌ها بیشتر بودند. لذا فقط یک رگه‌ی افراطی بود که اواخر فروردین و اردیبهشت بروز و ظهور پیدا کرد. دانشگاه، تعطیل شد. لذا این حس تملک که انقلاب مال ماست، دانشگاه مال ماست، نظام مال ماست در این جریان که خودش را زیر روحانیت و ولایت‌فقیه تعریف می‌کرد، [شکل گرفت]. در اردیبهشت ۵۸ که کنگره‌ی تحکیم وحدت تشکیل شد، مرامنامه و اساسنامه‌ای آمد که با سنت دانشجویی ایران و سنت دانشجویان مذهبی هم نمی‌خواند. آمدند خودشان را تعریف و موکول کردند به روحانیت. یعنی از این به بعد انجمن‌ها هر حرکت جدی تشکیلاتی و صنفی‌ای می‌خواستند بکنند، می‌بایست مجوز را از روحانیت می‌گرفتند.<sup>۱</sup> دانشجویی که برای خودش عقلی دارد، درکی دارد (عقل کل نیست اما عقلی دارد که کار دانشجویی را خودش می‌کند و نیروی بیرون دانشگاه را وارد دانشگاه نمی‌کند) [باید مجوز می‌گرفت]. انقلاب فرهنگی یک حرکت به‌غایت انحصارطلبانه بود. بعد از این اشاره خواهیم کرد که جریانی که انقلاب فرهنگی کرد یکی از رانت‌خوارترین جریان‌ها بعد از سال ۶۰ بود. از

<sup>۱</sup> در این اساسنامه بندهایی مبتنی بر اعتقاد به اسلام فقهت، ولایت فقیه، همکاری حوزه و دانشگاه و حضور و نظارت روحانیت بر دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی وجود دارد.



همان موقعی که سال ۶۰ دانشگاه بازگشایی شد، تعداد واحدهایی که اینها می‌توانستند بگیرند، بیشتر از بقیه بود. چون سال ۵۹ را تحریم کردند، سال ۶۲ که دانشگاه باز شد اینها می‌توانستند هر ترم ۲۴ واحد بگیرند. (آقای دکتر ملکی هم اینجا [شاهد] هستند). دانشگاه حد و عرف و نُرمی دارد. از همان سال ۶۰، کاروان مکه و سفرهای رانتهی [داشتند]. بعد تربیت‌مدرس<sup>۱</sup> شکل گرفت. تربیت‌مدرسی‌ها بنا بود که بروند در مناطق محروم کشور تدریس کنند. اما بلافاصله در دانشگاه خودشان استاد شدند. مثلاً در دانشکده‌ی خودمان<sup>۲</sup>، تا سال ۶۱ طرف روی صندلی دانشجویی می‌نشست (در این سال‌ها کسانی که چند تک درس داشتند می‌توانستند درشان را تمام کنند) و ۶۲ که دانشگاه باز شد، استاد شد. فاصله‌ی سنی‌اش با بعضی از دانشجویها سه-چهار سال بود. بعد از باز شدن دانشگاه اینها [دانشجویان انجمن اسلامی] به دانشگاه‌های خودشان بازگشتند و دانشگاه را تسخیر کردند و بعد هم بورسیه‌ی خارج از کشور رفتند. جریان غالب انقلاب فرهنگی، جریان رانت‌خواری شد؛ هم در تیر و هم در پُست و ...

### جنگ: قرارداد ۱۹۷۵، صدور انقلاب

وجه بعدی هم جنگ بود. یکی از زمینه‌های جنگ، قرارداد ۱۳۵۴/۱۹۷۵ بود<sup>۳</sup>. آن زمان در منطقه‌ی ما هژمونی شاه بود که مورد حمایت جمهوری خواهان امریکا هم بود، (نیکسون و کیسینجر یک بار ۵۱ به ایران آمدند و یک‌بار هم کیسینجر با یک هیئت ۴۰ نفری از همه‌ی سرمایه‌داران

---

<sup>۱</sup>. دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۰ با نام مدرسه تربیت مدرس با هدف تربیت مدرسان متعهد تاسیس شد و در سال ۱۳۶۵ به دانشگاه تربیت مدرس تغییر نام داد. این دانشگاه اختصاصاً به پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی می‌پردازد.

<sup>۲</sup>. دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی.

<sup>۳</sup>. قرارداد ۱۹۷۵ الجزایز بین ایران و عراق با امضای وزرای امور خارجه وقت دو کشور به مناقشات مرزی بین ایران و عراق پایان داد. صدام پنج روز قبل از حمله به ایران، این قرارداد را در مجلس ملی عراق پاره کرد.

اصلی امریکایی به ایران آمد. شاه کاملاً تحت حمایت امریکا بود. صدام خیلی مایل نبود قرارداد را امضاء کند ولی بالاخره با وساطت الجزایری‌ها امضاء کرد. بعد از انقلاب ایران خود صدام هم در منطقه مدعی شد. از این طرف هم میل صدور انقلاب وجود داشت و تحرکاتی در منطقه [از جمله] عراق بود تا مثلاً تحرکی مثل ایران هم در عراق پیدا بشود. درحقیقت دو زمینه [برای جنگ] بود؛ یکی درون صدام و یکی هم درون اینها. مجموعاً جنگ صورت گرفت، اتفاقی که می‌توانست رخ ندهد. شما نگاه کنید همان دولت ساندن نیست با معدل سنی ۳۲ سال، دورش از همه‌ی مرتجعین منطقه‌ای محاصره بود. یک طرفش السالوادور بود که به‌غایت ارتجاعی بود. در السالوادور همه‌ی گروه‌ها مثل سوموزا که گروه‌بانی در نیکاراگوئه بود و حکومت تشکیل داده بود، حکومت تشکیل داده بودند. بهترین‌شان گروه‌های سرخ‌پوستی میکیتو بودند که آنها هم تمایلات ارتجاعی داشتند و تقریباً مزدور آمریکا بودند ولی گلوله‌ای در نیکاراگوئه در نرفت. یک جریان ۳۲ ساله همه‌ی پیرامون خودش را اداره کرد. خیلی مهم بود. ولی اینجا با اینکه معدل سنی دولت و شورای انقلاب نسبت به نیکاراگوئه حداقل ۳۰ سال بالاتر بود، این اتفاق در ایران رخ نداد. بفرض که عراق مایل به جنگ بود و چنگ و دندان نشان می‌داد اما این طرف باید اداره‌اش می‌کرد. اتوریته‌ی انقلاب ایران [در حدی بود که] بتواند [تهدید را] اداره و مدیریت کند، ولی این اتفاق رخ نداد.

### **خرداد ۶۰: حذف بنی‌صدر، شکل‌گیری، ضربه‌ی ۵۰، ضربه‌ی ۵۴، زندان، هژمونی**

اما آخرین تکانه‌ای که دوره را به‌سر می‌آورد و دوره‌ی جدیدی را باز می‌کند، تکانه‌ی خرداد ۶۰ است که این هم مثل همه‌ی قبلی‌ها زمینه داشت. زمینه‌ها را فقط تیک می‌زنیم و نمی‌توانیم زیاد بازشان کنیم. [اینکه] نمی‌توانیم زیاد باز کنیم به‌خاطر محافظه‌کاری نیست. نظر خود من این است که مساله‌ی خرداد ۶۰ را وقتی می‌شود کامل باز کرد که چند پیش‌نیاز وجود داشته باشد. یک، ظرفیت پذیرش تحلیلی در نیروها وجود داشته باشد، چیزی

که الان وجود ندارد. دو، دو طرف در موضعی باشند که بتوانند حرکت خودشان را توضیح بدهند. الان یک طرف می‌تواند اما ما با دو طرف مساله داشتیم و داریم. به این علت و تحلیل الان زیاد نمی‌توان وارد لایه‌هایش شد. اگر جامعه‌ی ایران به یک موضع عقلانیت رسید و نیروها و حاکمیت هم به موضع انتقاد از خود رسیدند و این امکان وجود داشت که طرفین درگیر مواضع خودشان را توضیح بدهند، ما نسبت به دو طرف موضع انتقادی ویژه- ای داریم. دو طرفی که ایران را به طرف فروپاشی بردند. فروپاشی ملی خیلی مهم‌تر از فروپاشی یک حاکمیت است. فروپاشی ملی خیلی مهم‌تر از بین رفتن حتی جریانی است که سابقه‌ی مبارزاتی دارد.

در حد امکان (امکان هم نه به لحاظ امنیتی که به لحاظ اینکه انسان چقدر صلاحیت دارد وارد بشود) به نظر من چهار مساله [در مورد خرداد ۶۰] وجود داشت. مساله‌ی اول شکل‌گیری سازمان مجاهدین بود<sup>۱</sup>. یک جریان با معدل سنی ۲۵ سال شکل می‌گیرد. این جریان، در حد خودش حمایت جریان- های اصلی سراسر ایران، بخشی از روحانیت، بازار و دانشگاه، را جلب می- کند: [این حمایت‌ها] خود به خودی نبود؛ حنیفی بود که در دوران دانشجویی (از کرج) شناخته شده بود، راه افتاد و هم کار کیفی و هم کار کمی کرد. انجمن‌ها را تکثیر کرد و کتاب‌خوانی را در انجمن‌هایی که قبل از آن بخشی‌شان بسیار سستی بودند، باب کرد. از کتاب فیش تحقیق بیرون آورد. متدلوزی مطالعه بیرون آورد. خیلی مهم بود که یک دانشجوی ۲۰ ساله در دانشگاه کرج این کارها را بکند. همه‌ی بچه‌های انجمن اسلامی را قرآن به- دست کرد، بعد منظم کرد و بعد هم به شهرستان‌ها رفت و در دانشگاه‌های آن زمان، انجمن اسلامی زد. خودش هم تیپ قرآنی‌ای بود؛ هم در دانشگاه تفسیر می‌کرد و خیلی اهمیت داشت که در بازار هم می‌رفت [و قرآن] تفسیر

<sup>۱</sup>. در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران بطور تفصیلی در فراز دهه ۴۰-۵۰ در سرفصل شرایط شناسی بحث شده است.

می‌کرد. بالاخره هویتی داشت. حنیف‌نژادی که هاشمی‌رفسنجانی می‌پذیرفت، مطهری می‌پذیرفت، خامنه‌ای می‌پذیرفت. خیلی مهم است. الان شاخص‌ترین چهره‌های جریان دانشجویی ایران را چه کسانی می‌پذیرند؟ چه کسانی حاضرند با آنها دست استراتژیک بدهند؟ چه کسانی حاضرند؟ این مساله خیلی مهم بود که اقطاب شناخته‌شده‌ی روحانیت در ایران با اینها (مجاهدین) دست استراتژیک دادند. اصلاً دستگیری هاشمی در ارتباط با کمک مالی به مجاهدین بود و دستگیری بقیه‌ی روحانیت هم همین‌طور. روحانیت خودش کار ویژه‌ای نمی‌کرد و خودش را در ارتباط با سازمان و شریعتی تعریف می‌کرد. البته بخشی‌شان هم تحرک‌های فردی داشتند. پس شکل‌گیری [سازمان مجاهدین] خیلی مهم بود. درست است که با اقبال روبرو شد اما از طرف دیگر با مساله هم مواجه شد. برای بخش سنتی روحانیت قابل درک نبود که به قول خودشان چهار تا بچه‌ی ژینگول دانشجوی بیابند و کباده‌ی اسلام را سردست بگیرند. کباده را سردست گرفتند، هزینه‌اش را هم خودشان دادند و دست آخر هم به میدان تیر چیتگر رفتند. این است که بخشی از روحانیت سنتی با شکل‌گیری مساله داشت ولی منصفانه باید گفت بخشی از روحانیت هم مساله نداشت و پشت سرشان آمد و کمک‌شان کرد. به‌خصوص تپی مثل هاشمی یا آقای کنی کمک‌های ویژه‌ای به مجاهدین کردند. کمک هم که فقط کمک مالی نیست، بخشی از روحانیت پشت سر سازمان آمد و مؤید-حامی جریان مجاهدین شد.

اتفاق دیگر ضربه‌ی ۵۰ بود. می‌توان گفت ضربه‌ی ۵۰ نیروهای پخته و مدیر مجاهدین را از آنها گرفت. جریان‌هایی بعدی که رهبری شدند تومانی هشت‌ریال شاید هم بیشتر، با بنیانگذاران فرق داشتند؛ پختگی، صداقت و مدیریت‌شان. این خیلی مهم بود که حنیف ۲۴ساله بازار را پشت سر خودش بیاورد. از بازار تبریز و بازار تهران و... پول به داخل سازمان بیاید و خانه به سازمان بدهند. اتفاق ویژه‌ای بود. آن‌موقع پشت مسجد سپهسالار، یخچال و یخ‌سازی بود. آقای

حسین‌فکری روی این یخ‌ها فوتبال بازی می‌کرد. آقای حسین‌فکری در ۱۶ سالگی این ژن را داشت که در سال ۱۳۱۸ باشگاه تهران‌جوان را تاسیس کند. خودش متولد ۱۳۰۲ بود. یک ژنی داشت که این ژن را حنیف‌نژاد در این حوزه داشت. وقتی که رفت فاصله‌ی بنیان با فاصله‌ی بعدی‌ها فاصله‌ی ویژه‌ای بود. دو سه نفر [کیفی] را هم مثل کاظم‌ذوالانوار در سال ۵۴ زدند<sup>۱</sup>. آنها هم می‌دانستند که چه کسی را بزنند. تپیی بود که مثل بقیه فاصله‌اش با بنیانگذاران زیاد نبود؛ فرد اخلاقی، سازمان‌ده و تئوریک [ی بود]. اگر این تیپ‌ها در سازمان می‌ماندند طبیعتاً پختگی بیشتری در ایران پیدا می‌کردند.

[اتفاق] بعدی ضربه‌ی ۵۴ [بود که] ذهن‌ها را زخم کرد. همه فکر می‌کنند فقط روکش قلب مخملین است اما ذهن هم مخملین است. با ذهن نمی‌شود با اسلحه طرف شد. با ذهن نمی‌شود با قمه طرف شد. با ذهن نمی‌شود با قیچی و ناخن‌گیر و موچین مواجه شد؛ مخمل است. مخمل ذهن جامعه‌ی سنتی ایران با ضربه‌ی ۵۴ آسیب دید. می‌توان گفت [ضربه‌ی] ۵۴، بخشی از جامعه‌ی سنتی ایران به‌خصوص آنهایی که در زندان و مبارزه بودند را به راست انداخت. [اتفاق] بعدی مسایل زندان [است]. برخوردهایی در زندان با جریان‌های سنتی صورت گرفت که نباید صورت می‌گرفت. برخوردهایی هم از آن طرف با جریان‌های دهه‌ی ۵۰ صورت گرفت که نباید صورت می‌گرفت. کینه‌های زندان که انباشته‌بود [سال] ۵۸ بیرون آمد. بعد از انقلاب بحث هژمونی هم بود. بحث هژمونی یک بحث دوطرفه بود و هر دو طرف درگیری هژمونی می‌خواستند.

این نقطه‌چین را رسم کنید؛ حساسیت‌های آغاز شکل‌گیری، ضربه‌ی ۵۰، ضربه‌ی ۵۴، مسایل زندان و هژمونی‌طلبی و ناپختگی بعد از انقلاب، خرداد ۶۰ را به‌وجود آورد. خرداد ۶۰ را باید جدی تحلیل کرد. این کاری که

<sup>۱</sup>. خلا نسل بنیانگذاران در فراز دهه ۴۰-۵۰ سر فصل شرایط‌شناسی بررسی شده است.

آقای میثمی<sup>۱</sup> شروع کردند یک‌مقدار انجماد را باز کرد و موضع را برای ابراز نظر باز کرد. ان‌شاءالله جامعه‌ی ایران به سرفصلی برسد که همه‌ی نیرووهایی که در یک دوره همدیگر را تحمل نکردند (نیروهایی که الان هستیم)، بتوانند همدیگر را تحمل کنند و مسالهی فکری در ایران با فکر پاسخ داده‌شود. نه اسلحه‌ی نواب و فدائیان [اسلام] و عبدخدایی دربیاید، نه اسلحه‌ی فرقان دربیاید و نه سلاح‌های دیگر. در سیر خودش بنی‌صدر هم که با مجاهدین پیوند خورد، رادیکالیسم [را دامن زد] و مسایل و دیدگاه‌های خاص خودش را داشت. از آن طرف هم حزب جمهوری اگر نگوییم همه‌ی قدرت را، بخش مهمی از قدرت را می‌خواست و این وسط فقط مردم ماندند. کسی به این مردم فکر نکرد که بالاخره دو سال قبل آرمانی داشته‌اند]. [انقلاب] ۵۷ را نه گروه‌ها به‌وجود آوردند و نه جریان‌های رهبری‌کننده. [انقلاب] با خون مردم، با حرکت مردم و با بچه‌های مردم پیش رفت. پادگان‌ها را مردم تسخیر کردند، رادیو تلویزیون را، کلانتری را مردم [گرفتند]. انقلاب را مردم پیش بردند و تا سال ۶۷ بار جنگ را هم همین مردم به‌دوش کشیدند. هیچکس فکر نکرد [چرا] اتفاق‌های داخل زندان را وسط بریزیم؟! مردم ذهن‌شان آلوده می‌شود [درحالی‌که] مردم اصلاً نمی‌دانستند ماجرا چیست؟ ۵-۶ نفر در یک کمپی با هم درگیر بودند. بهتر بود درگیری می‌ماند و یک مجرای دموکراتیکی برای حل و فصل‌اش پیدا می‌شد نه اینکه بیایی دانشجو را درگیر کنی، کاسب را درگیر کنی، مسجدی را درگیر کنی. بالاخره در دوطرف این درک و ظرفیت تاریخی وجود نداشت و در جریان بنی‌صدر و حزب جمهوری هم باز به‌همین ترتیب. خرداد ۶۰ اتفاقی در ایران رخ داد که ۱۵ سال بعد را کاملاً متأثر از خودش کرد.

این پرده‌ی اول شرایط بود. ان‌شاءالله با یک تنفس به پرده‌ی دوم شرایط،

<sup>۱</sup>. اشاره است به مجموعه مصاحبه‌های تحت عنوان ۳۰ خرداد ۶۰ که در دو ماهنامه‌ی چشم-انداز ایران به مدیر مسئولی لطف‌الله میثمی انتشار یافته است.

۶۰ تا ۶۸، می‌رسیم. امشب شب تولد حضرت علی است. تبریک می‌گوییم. انسان ویژه‌ای بوده، عضو جدی هستی و عضو جدی مدار تغییر بوده است. برای تغییر پیرامون‌اش زندگی گذاشت و ما مبارزات این عضو فعال هستی را تقدیس می‌کنیم. روز پدر هم هست. آقای میثمی یک جوکی می‌گفتند. من یک مقدار عبوس هستم و بحث هم سنگین بود ان‌شاءالله یک تلطیفی بشود. ایشان می‌گفت روز مادر طلافروشی‌ها غلغله است و روز پدر، جوراب-فروشی‌ها.

با اجازه‌ی دوستان تکه‌ی دوم را آغاز می‌کنیم. این [فراز] خیلی تاریخ نیست که بخواهیم در آن بمانیم و پرانتزش هم هنوز خیلی بسته‌نشده است. ان‌شاءالله راجع به سینوس‌های کلان هشت‌فراز [بعدا] می‌توانیم بحث کنیم.<sup>۱</sup>

## پرده‌ی دوم شرایط؛ ۶۸ - ۶۰

ابتدا شرایط بین‌المللی را می‌بینیم و سپس به دریچه‌های درون دیوارهای ملی می‌آیم:

### منظر بین‌المللی

#### واپسین مراحل جنگ سرد

این دورانی که از آن صحبت می‌کنیم یعنی اول دهه‌ی ۶۰ (اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی) تقریباً دیگر جنگ سرد آخرین مراحل خودش را طی می‌کند. رهبران اُرتدکس و سنتی شوروی که آخرین‌شان برژنف بود در این فاصله فوت می‌کنند. پاتگورنی و کاسینی هم فوت می‌کند. درحقیقت بعد از خروشچف، شوروی و بلوکش را تقریباً مثلث کاسینی، پاتگورنی و برژنف جلو می‌آورد. نهادهای نظامی - امنیتی‌شان هم بودند اما چهره‌های اصلی اینها بودند. اینها فوت می‌کنند و بعدی‌ها که می‌آیند هر کدام به‌نسبتی جریان

---

<sup>۱</sup>. رجوع شود به جمع‌بندی‌های کلان از مجموعه آموزش‌های هشت‌فراز، هزارنیاز در سایت [hodosaber.com](http://hodosaber.com). اینترنتی

اتوریتته و مسلط شوروی را مرحله به مرحله فروکش می‌دهند و آخرینشان هم گورباچوف است و فروپاشی [بلوک شرق] که در مرحله‌ی بعدی است.<sup>۱</sup> این دوره دیگر آخرین مراحل دو اردو [ی بلوک شرق و غرب] و رقابت‌ها است و این دوره آرام آرام می‌رود تا به افت پایانی خودش نزدیک بشود.

### دوران دولت مقتدر

این دوران در جهان، دوران دولت مقتدر<sup>۲</sup> است. یعنی بعد از همه‌ی مساعی تئوریک آدام اسمیت که عنوان می‌کرد اگر در جامعه‌ی باز، اقتصاد و همه چیز آزاد باشد، عرضه و تقاضا تعادل نهایی را رقم می‌زند و اقتصاد آزاد سرمایه‌داری، دست نامرئی‌ای را در درون خودش تعبیه کرده که سامان‌بخش است و بحرانی از آن ناحیه ایجاد نمی‌شود. اما دهه‌ی ۱۹۸۰ متاثر از آلمان<sup>۳</sup> - های مختلفی که اینجا جای بحثش نیست ضرورت دولت مداخله‌گر و دولت مقتدر که آن دست نامرئی را نقض می‌کرد، به وجود آمد. یکی از مصادیق این دولت مقتدر از منظر اقتصادملی، دولت‌ریگان در امریکا بود و یکی هم دولت خانم تاچر در انگلستان که هر دو دولت‌های مقتدر و مداخله‌گری بودند. در زمان این دونفر هم بانک رزوردرال<sup>۴</sup> امریکا (که بانک مرکزی است) و هم بانک مرکزی انگلستان از قدرت شگرفی برخوردار شدند. دولت کنترل

<sup>۱</sup> . در رابطه با سیر فروپاشی بلوک شرق در پرسش و پاسخ جلسه ۵۷ از فراز انقلاب ۵۷ توضیح داده شده است.

<sup>۲</sup> . تئوری دولت مقتدر منسوب به توماس هابز می‌باشد. هابز بخش مهمی از کتاب لویاتان را به این مهم اختصاص داده است و آن را راه حلی برای برون رفت از بحران‌های جاری جامعه و اعضای آن می‌داند. این نظریه در وجه اقتصاد سیاسی مبتنی بر مدل اقتصادی دولت رفاه کینز، در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی رونق گرفت و موتوری برای توسعه محسوب می‌شد. در دهه هشتاد ذیل سیاست‌های تعدیل و کوچک‌سازی دولت، انتقادات به این تئوری اوج گرفت و رفته‌رفته جایگزین آن شد.

<sup>۳</sup> . element

<sup>۴</sup> . federalreserve



قیمت‌ها و کنترل بازارکار [را دست گرفت]. دوران، دوران دولت مقتدر بود و این دو دولت غرب را به سوی استقرار دولت‌های مقتدر بردند.

### خیز توسعه

وجه بعدی خیز توسعه بود. در این دوره ادبیات توسعه در جهان بسیار جدی‌تر از قبل پخش شد و جنوبی‌ها هم به مطرح‌کنندگان ادبیات توسعه پیوستند. مثلاً نواز شریف پاکستانی<sup>۱</sup> (نه این نواز شریف سیاسی که اختلاس کرده بود) یک اقتصاددان اجتماعی است. در این دوره هندی‌ها هم رشد خودشان را داشتند و کارشناس توسعه صادر می‌کردند که اتفاق مهمی بود. بحث‌های توسعه در چین، کره، برزیل و کشورهای دیگر جدی شد.

### دموکراسی هدایت‌شده

یک خط هم از طرف آمریکا پیش‌برده می‌شد که خط دموکراسی هدایت‌شده بود. در این خط در کشورهای که ملتهب بودند و به سرفصل آتاگونیسیم می‌رفتند، (نه [الزاماً] انقلاب)، جریان‌هایی را سرکار می‌آوردند که پیشینه‌ی قبلی داشته باشند. مثلاً خانم بوتو<sup>۲</sup> در این دوره سرکار آمد و خانواده‌اش یک پیشینه‌ی اجتماعی-سیاسی داشتند و در فیلیپین و بنگلادش

<sup>۱</sup> نواز شریف، Nawaz Sharif. اقتصاددان بنگلادشی. او کتاب‌های زیادی در مورد رابطه تکنولوژی، توسعه و فقر دارد و مشاور بانک توسعه آسیایی و بانک جهانی است و هم‌اکنون در دانشگاه مریلند آمریکا تدریس می‌کند. انتشارات سازمان برنامه و بودجه کشور در سال ۱۳۶۷ کتاب توسعه و انتقال تکنولوژی نوشته‌ی نواز شریف را به فارسی برگردانده و منتشر کرده است.

<sup>۲</sup> بی نظیر بوتو، Benazir Bhutto. (۱۹۵۳-۲۰۰۷). نخست وزیر اسبق پاکستان. بوتو فرزند ذوالفقار علی بوتو بنیانگذار حزب مردم و نخست‌وزیر ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ بود. او که دانش‌آموخته علم سیاست از دانشگاه هاروارد و آکسفورد بود، در سال ۱۹۷۹ پس از اعدام پدرش توسط ژنرال ضیاءالحق رهبر حزب مردم شد و در ۱۹۸۸ به مقام نخست‌وزیری رسید. دو سال بعد به اتهام فساد مالی از این سمت برکنار رفت اما در سال ۱۹۹۳ دوباره عهده‌دار این سمت شد و سه سال بعد دوباره با دلایل مشابه، برکنار و راهی لندن شد. بوتو پس از یک دوره پرفراز و نشیب سیاسی در سال ۲۰۰۷ به پاکستان بازگشت و در خلال یک کارزار انتخاباتی ترور شد.

به‌همین ترتیب. [امریکایی‌ها] سعی کردند هم خانم باشند و هم خانواده‌شان پیشینه‌ی مبارزاتی داشته باشند. در نیکاراگوئه هم همین اتفاق افتاد و خانم چامورو<sup>۱</sup> سر کار آمد. همسرش خوان‌پدرو چامارو از پنبه‌کاران اصلی نیکاراگوئه و از رهبران بورژوازی ملی بود که در دهه‌ی هفتاد توسط سوموزا ترور شده‌بود و [نسبت به] خانواده‌اش سمپاتی<sup>۲</sup> وجود داشت. یک وجه دیگر برای کسانی که سر کار می‌آمدند تا دموکراسی هدایت‌شده را پیش ببرند، این بود که بخشی تحصیل‌کرده‌ی هاروارد و بخشی هم تحصیل‌کرده‌ی آکسفورد بودند. یعنی در پیشبرد دموکراسی هدایت‌شده یک جنگ دانشگاهی بین آکسفورد و هاروارد هم برقرار بود.

### شوک منفی قیمتی

اگر بخواهیم [از منظر] اقتصادی [دوران را] را قاچ بزیم، شوک منفی قیمت نفت از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) شروع شد و نهایتاً در جنگ نفت‌کش‌ها<sup>۳</sup>

۱. ویولتا چامورو. Violeta Chamorro. (۱۹۲۹). ریس‌جمهور اسبق نیکاراگوئه. چامورو تحصیل‌کرده آمریکا بود و مدت‌ها همراه با شوهرش بر علیه ساموزا در روزنامه‌ی لاپزا فعالیت می‌کرد که سبب دستگیری، تبعید و کشته‌شدن شوهرش شد. پس از انقلاب در نیکاراگوئه او به تیم رهبری سانديست‌ها پیوست اما خیلی زود تبدیل به یکی از منتقدان آن‌ها شد. او در سال ۱۹۹۰ در مقابل اورتگا ریس‌جمهور پیشین و نامزد مورد حمایت سانديست‌ها، پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری شد و تا ۱۹۹۷ در این مقام باقی ماند.

۲. Sympathy.

۳. جنگ نفتکش‌ها اصطلاحاً به حملات نظامی علیه نفتکش‌های ایران و عراق در طول دوره هشت‌ساله جنگ اطلاق می‌شود. عراق با هدف ممانعت از صدور نفت ایران آغازکننده‌ی این حملات بود و در ۱۹۸۵ با تجهیز نیروی هوایی خود حمله به پایانه‌های نفتی و نفتکش‌های ایرانی را به اوج رساند. ایران در مقابل تهدید به بستن تنگه هرمز کرد اما با تقابل کشورهای منطقه و شورای امنیت روبرو شد و در نهایت بستن تنگه‌ی هرمز تنها یک تهدید باقی ماند. از سال ۱۹۸۷ آمریکا که پیش از این هم در منطقه حضور پررنگی داشت، رسماً با هدف محافظت از کشتی‌های کویت وارد معرکه شد و عملیات‌هایی را نیز علیه مواضع ایرانی انجام داد. در طول این جنگ مجموعاً ۳۲۲ حمله از سوی عراق به کشتی‌های ایرانی و ۲۲۱ حمله به کشتی‌های ایران صورت گرفت.

در سال‌های ۶۴-۶۵ به زیر هفت دلار سقوط کرد. یعنی از ۴۵ دلار تک‌محموله‌ی ۵۸-۵۹ به زیر هفت دلار در سال‌های ۶۴-۶۵ رسید.

### بحران بدهی‌ها

در این دوران بحران بدهی‌ها بسیار عمده و عمیق شد. بدهکارشدن کشورهای جنوب از دهه‌ی ۶۰ شروع شده بود، دهه‌ی ۷۰ اوج گرفت و به برجسته‌ترین نقطه‌ی فواره‌ای خودش در سالهای حدودی ۶۵-۶۶ رسید. مثلاً بدهی آرژانتین بیش از ۱۱۰ میلیارد دلار [بود] و بدهی برزیل هم به‌همین ترتیب. مصر هم ۶۰ تا ۷۰ [میلیارد دلار بدهکار بود]. بحرانی به وجود آمد که امکان بازپرداخت بدهی‌ها وجود نداشت و بخش مهمی از جی‌ان‌پی<sup>۱</sup> و دقیق‌تر بخواهیم بگوییم بخش مهمی از جی‌دی‌پی<sup>۲</sup> کشورهای بدهکار مصروف بازپرداخت فرع و ام‌ها می‌شد و اصل‌اش هم که سر جای خودش باقی بود.

این فضای جهان بود.

### منظر داخلی

#### حاکمیت تک‌پایه

در ایران خودمان بیابیم؛ حاکمیت تک‌پایه شد. از سال ۶۰ کاملاً تک‌پایه شد و پای لیبرال کاملاً کنار رفت. دولت موقت ۵۸ رفته بود. بعد، دولتی تشکیل شد [به‌نام] دولت شورای انقلاب که تا زمانی که بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد و بعد هم رجایی در سال ۵۹ دولت تشکیل داد، برقرار بود. بعد از حذف بنی‌صدر و اعضای نهضت‌آزادی و جبهه‌ی ملی از حاکمیت و روشنفکرانی مثل تیپ دکترسامی، حاکمیت تک‌پایه شد. ماندند روحانیون و مجموعه‌ی غیرروحانیونی که خودشان را ذیل روحانیت تعریف می‌کردند.

<sup>۱</sup> . Gross national product تولید ناخالص ملی

<sup>۲</sup> . Gross domestic product تولید ناخالص داخلی

### هژمونی اکمل

اگر قبلاً روحانیت یک هژمونی کاملی داشت به زبان خودشان که بیشتر گرایش عربی دارد صحبت کنیم- هژمونی اکمل شد. هژمونی روحانیت کامل کامل شد و به کامل‌ترین شکل خودش رسید. تئوری ولایت‌فقیه بود، خود آقای خمینی هم بود، اقطاب روحانیت هم که بودند، ذیل آن هم روحانیت همه‌جا، در مجلس، در دولت و... بود. هژمونی روحانیت به لحاظ تاریخی و فکری کامل کامل شد. جریان مقابلی هم وجود نداشت. گروه‌هایی که اسلحه به دست گرفته بودند اصلاً دیگر در ایران نبودند و مقابله‌شان با جمهوری اسلامی یک مقابله‌ی فکری و اندیشه‌ای نبود. دوطرف فیزیکی برخورد می‌کردند، لذا در مقام مباحثه و مجادله با جریان جمهوری اسلامی نبودند. بقیه هم که تریبونی نداشتند. میزان<sup>۱</sup> نهضت آزادی بسته شد، امت<sup>۲</sup> جنبش مسلمانان مبارز هم سال ۶۰ خودش تعطیل کرد. در فضایی که جریان روحانیت پاسخگویی نداشت، هژمونی اکمل شد.

### تشکیلات اجتماعی تئوری

اتفاق دیگر اینکه ولایت‌فقیه تبدیل به یک تشکیلات اجتماعی شد. در هر اداره‌ای که می‌رفتی سلسله‌مراتب ولایت‌فقیه جا افتاده بود و مسئول و رئیس آن اداره، نماینده‌ی ولی فقیه بود و این سلسله‌مراتب اطاعت جا افتاده بود. از ۶۰ تا ۶۶-۶۷ این گونه بود که تئوری ولایت‌فقیه تشکیلات اجتماعی خودش را هم پیدا کرد.

### روشنفکری پائین دست و مرعوب

اتفاق تاریخی دیگری که در ایران افتاد [این بود که] روشنفکرانی که ماندند و خواستند خودشان را در کادر جمهوری اسلامی تعریف کنند و

<sup>۱</sup>. روزنامه‌ی میزان ارگان نهضت آزادی ایران بود که از ابتدای سال ۱۳۵۸ به مدیرمسئولی رضا صدر و سردبیری عبدالعلی بازرگان انتشار یافت و در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ به حکم دادستانی انقلاب توقیف شد.

<sup>۲</sup>. هفته‌نامه‌ی امت ارگان رسمی جنبش مسلمانان مبارز به مدیرمسئولی حبیب الله پیمان بود که از ابتدای انقلاب تا سال ۱۳۶۰ انتشار یافت و سپس داوطلبانه برای جلوگیری از تنش تعطیل شد.

جسارت زیست مستقل نداشتند، باعث شدند که روشنفکری [در جایگاه] پایین‌دست و مرعوب قرار بگیرد. اتفاق‌های جدی‌ای افتاد، اگر دوستان روزنامه‌های ۶۰ تا ۶۵-۶۶ را مراجعه‌کنند خیلی از این اتفاق‌ها را می‌بینند. مثلاً یک ستون ثابت آقای جلال رفیع<sup>۱</sup> در روزنامه‌ی اطلاعات می‌نوشت و واقعا فقط این کلمه را به‌کار نمی‌برد که ما نوکر روحانیت هستیم. آن‌قدر روشنفکری را تخفیف می‌داد و آن‌قدر روحانیت را بالا می‌برد که یک نوع رابطه‌ی ارباب‌رعیتی [قابل مشاهده] بود. خود دوستان برونند آنها را ببینند. یا فرض کنید، آقای موسوی<sup>۲</sup> که نخست‌وزیر این دوره بود بالاخره در دهه‌ی ۵۰ و فاز انقلاب ایران یک روشنفکر بود و درمدار روحانیت نبود. متشرع نبود اما هم خودش و هم خانم‌شان فعالین مذهبی بودند. جاهایی در کنار سازمان مجاهدین خانم‌شان خودش را کنار محبوبه‌ی متحدین معرفی می‌کرد.<sup>۳</sup> اما

۱. جلال رفیع (۱۳۳۳). دانش‌آموخته حقوق، روزنامه‌نگار و طنز نویس. او در سال ۱۳۵۸ با روزنامه‌ی کیهان همکاری داشت اما خیلی زود به روزنامه‌ی اطلاعات پیوست و تا سال از مقاله‌نویس‌های ثابت این روزنامه بود. او که مدتی نیز عضو شورای انقلاب فرهنگی بود، در دوران ریاست جمهوری خاتمی مشاور فرهنگی رسانه‌ای او شد. رفیع نویسنده کتاب‌هایی همچون بهشت‌شداد، فرهنگ‌برهنگی و برهنگی فرهنگی، مجموعه مقالات ناتمام و فضیلت‌های فراموش شده است.

۲. میرحسین موسوی (۱۳۲۰) سیاستمدار، معمار و نقاش. او که دانش‌آموخته‌ی معماری است پیش از انقلاب با نام حسین رهجو فعالیت می‌کرد. موسوی در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه ملی و سپس انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا فعالیت مبارزاتی داشت و به نهضت خدایپرستان سوسیالیست و جنبش مسلمانان مبارز نزدیک بود اما پس از انقلاب با نزدیک شدن به محمد بهشتی به عضویت حزب جمهوری درآمد و دبیر سیاسی و سردبیر ارگان آن یعنی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی شد. او در دولت محمد رجایی و جواد باهنر وزیر امور خارجه بود و در دولت علی‌خامنه‌ای سمت نخست‌وزیری را بر عهده داشت.

۳. زهره کاظمی (۱۳۲۴) مشهور به زهرا رهنورد. مجسمه‌ساز، نویسنده. دانش‌آموخته‌ی مجسمه‌سازی و علوم سیاسی. او پیش از انقلاب از شاگردان شریعتی بود و ضمن فعالیت‌های مبارزاتی کتاب‌های متعددی در رابطه با جایگاه زنان در اسلام و جامعه نگاشت. پس از انقلاب نیز نویسندگی را در دو حوزه‌ی هنری و قرآنی ادامه داد. او سال‌ها در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و دانشگاه الزهرا تدریس کرد و از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ ریس دانشگاه الزهرا بود. از جمله کتاب‌های او می‌توان به طلوع زن مسلمان، ریشه‌های استعماری کشف حجاب، پیام حجاب زن مسلمان، حکمت هنر اسلامی و... اشاره کرد.

آقای موسوی از وقتی دولت تشکیل داد، [دیگر] هیچ صبغه‌ی روشنفکری نداشت. قبلا در دانشگاه ملی [دانشجو] بود و معماری دانشگاه ملی هم اصولا پاتوق روشنفکران بود. با تیپ‌هایی مثل عبدالعلی بازرگان و یزدان حاج حمزه<sup>۱</sup> و آقای سیدمحمد مهدی جعفری<sup>۲</sup> و... زیست و نشست و برخاست داشت ولی از وقتی داخل حزب جمهوری رفت و به خصوص از سال ۶۰ که آن ترورها و انفجارها فضای ویژه‌ای در ایران به وجود آورده بود، خودش را کامل درکادر روحانیت و جریان ولایت فقیه تعریف می‌کرد. یا مثلا آقای حسن حبیبی<sup>۳</sup> قبل از دهه‌ی ۴۰ کاملا در خارج از کشور زندگی کرده بود. نه اینکه مذهبی نبود اما بیشتر ملی بود و عضو نهضت آزادی هم بود. سال ۵۸ در انتخابات

---

<sup>۱</sup>. یزدان حاج حمزه. از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که پس از انقلاب به مسعود رجوی نزدیک شد. او که مدتی سمت معاونت وزیر کشور دولت موقت را بر عهده داشت در دور اول انتخابات مجلس از سوی سازمان مجاهدین خلق کاندید شد. حاج حمزه هم اکنون در خارج از کشور به سر می‌برد و عضو سازمان مجاهدین خلق (رجوی) است.

<sup>۲</sup>. سیدمحمد مهدی جعفری (۱۳۱۸). نویسنده و مترجم. دانش آموخته ادبیات فارسی است. او که تدوین‌کننده‌ی تفسیر پرتویی از قرآن آیت‌الله طالقانی است پیش از انقلاب به دلیل فعالیت- هایش در نهضت آزادی چندین سال را در زندان گذراند. در دوران انقلاب مشاور سیاسی دفتر طالقانی بود و پس از انقلاب به عنوان نماینده‌ی برازجان به مجلس اول شورای اسلامی وارد شد. جعفری پس از این دوران فعالیت‌های دانشگاهی‌اش را در دانشگاه شیراز ادامه داد. پرتویی از نهج البلاغه، بار دیگر شریعتی، سازمان مجاهدین خلق از درون، آفرینش هنری در گفتار نبوی و... از جمله تالیفات او هستند.

<sup>۳</sup>. حسن حبیبی (۱۳۹۱-۱۳۱۵). سیاستمدار و حقوق‌دان. او که دانش آموخته حقوق در فرانسه بود، پیش از انقلاب در انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور به عنوان عضو نهضت آزادی ایران فعالیت می‌کرد. در اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از انقلاب نیز کاندیدای نهضت آزادی بود اما پس از واقعه‌ی تسخیر سفارت آمریکا خود را کاندیدای مستقل معرفی کرد و در دی ماه ۱۳۵۸ رسماً از عضویت در نهضت استعفا داد. او در دولت موقت وزیر آموزش عالی، در دولت میرحسین موسوی وزیر دادگستری، در دولت‌های هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی سمت معاون اولی ریاست جمهوری را داشت. حبیبی درحالی که عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرهنگستان ادب فارسی بود، در سال ۹۱ و پس از یک دوره بیماری درگذشت.

ریاست‌جمهوری نامزد نهضت‌آزادی بود. ایشان در سال ۶۲ وقتی که می‌خواست اعتبارنامه‌اش در مجلس تصویب بشود، دفاعیه‌اش این‌گونه بود که مثلا من در نوفل‌لوشاتو می‌رفتم ماست و پنیر و کره‌ی امام را می‌خریدم. تو برای خودت آدمی! یا آنجایی که بعضی از نمایندگان راست به او حمله کردند که تو [قبلا] عضو نهضت‌آزادی بودی، بدترین برخورد را کرد و گفت که انسان در مسیر زندگی‌اش روی یک نجاست هم راه می‌رود. یعنی نهضتی‌ها نجاست بودند؟! این قدر پُست مهم بود؟! تو باید خودت را این قدر برای گرفتن یک پُست نازل می‌کردی؟! آن‌هم وزیر دادگستری دولت که هیچ نقشی در تحولات نداشت و نمی‌توانست عرض‌اندام کند. لذا روشنفکری‌ای که خود را در درون حاکمیت تعریف می‌کرد، کاملا خودش را پایین دست و مرعوب تلقی کرد. [روشنفکری] مرعوب فضا شد و دانشگاه، انجمن‌اسلامی و تحکیم‌وحدت هم عینا همین سیر را طی کردند.

### **ویژه وضعیت: دوقطبی/پایان یک دوران/نفس سیاسی/شرایط سه‌کنجی/زندان‌ها**

در این دهه ما یک وضعیت ویژه هم داریم. در سال ۶۰ تا ۶۸ دوقطبی‌ای [بین] جریانی که با حاکمیت مسلحانه برخورد می‌کرد و جمهوری‌اسلامی شکل گرفت. هر دو طرف هم برای خودشان حقانیت مطلق ترسیم می‌کردند و هیچ‌کدام نیروهای مابین خودشان را به حساب نمی‌آوردند. یعنی ادبیات هر دو مشابه بود؛ یا با ما هستی یا نیستی. اما این وسط چه؟ نه ترور را قبول داریم و نه اعدام را؛ نه شکنجه را و نه اینکه بزنی یک پیش‌نماز را ترور کنی یا یک نارنجک به‌خودت ببندی و یک امام‌جمعه را منفجر کنی را قبول داریم و نه اعدام کسی که محکومیت‌اش در زندان تمام شده را؛ هیچ‌کدام از روش‌های دو طرف مورد قبول نبود. بعضی‌ها هم این وسط بودند که حق حیات و هویتی داشتند [اما فضا] دوقطبی شد و دوران نسبتا باز از ۵۷ تا پاییز ۵۹ به‌پایان رسید. از پاییز ۵۹ به این طرف بوی درگیری استشمام می‌شد. تحرک این طرف و تدابیر آن طرف؛ معلوم بود که [فضا] به‌سمت درگیری می‌رود. از ادبیات دو طرف

معلوم بود که این دوران پایان پیدا کرد. به هر حال جمهوری اسلامی [برای] نیروهایی که در ایران ماندند فقط یک حق نفس قائل بود. تشکیلات که نداشته باشد، روزنامه که نداشته باشد، دفتر که نداشته باشد... نیرو فقط امکان دارد که نفس بکشد. حداقل دوبار مهندس سبحانی و مهندس بازرگان کتک خوردند. یکبار آنها را به بیابان بردند و اعدام نمایشی شان کردند. نه نشریه، نه تریبون، نه ستاد، نه صنف؛ فقط می‌توانی نفس بکشی! نفس هم موهبتی است که از جانب جمهوری اسلامی به [کسی که] نفس می‌کشند، اعطا شده است! شرایط برای نیروهایی که نه مبارزه‌ی مسلحانه را تایید می‌کردند و نه با جمهوری-اسلامی وحدت داشتند، یک شرایط سه‌گنجی بود. مساله‌ی بعدی هم زندان‌ها و برخوردهایی که در زندان‌ها می‌شد و مساله‌ی شکنجه و اعدام‌های سال ۶۷ بود. شرایط، شرایط ویژه‌ای بود!

### تعهد-تخصص

برخی از جریان‌های راست درون جمهوری اسلامی از همان سال ۵۸ یک بحث تعهد-تخصص راه انداختند. بحث مبتذلی بود و درحقیقت هویت نظام کارشناسی ایران را زیرسوال می‌برد. مثلاً وزیرارشاد که الان اسمش را هم نمی‌بریم آمد گفت که ببخشید- کراوات افسار خراست. همه‌ی کارشناس‌ها و بخشی از جامعه‌ی سنتی ایران تا سال ۵۷-۵۸ کراوات می‌زدند. این‌طور تضادهای شکلی را دامن زدند و دوقطبی [راه انداختند]. اجنگ تعهد-تخصص هم راه انداختند که وقتی به انقلاب فرهنگی پیوند خورد، سرنوشتش چه بود؟ این بود که بخش مهمی از فعالین ملی ایران در همان دهه‌ی ۶۰ از کشور خارج شدند. الان که شما می‌بینید، همه‌چیز [مساله] اوپن اوپن شده- است [وگرنه] اتفاق از آنجا رخ داد. سطح علمی دانشگاه زیردیپلم رفت. آمارها خیلی جدی است! مثلاً حدفاصل شهریور ۶۱ تا شهریور ۶۲ (با اینکه جنگ بود، درآمد نفت بالا بود) طبق آماری که منتشر شد، ۱۱ هزار و ۵۰۰ نفر به عنوان مسئول خرید از جمهوری اسلامی رفته بودند که از کشورهای دیگر



خرید کنند. آمار اعلام کرد که ۸۰ درصد از اینها دیپلم و زیردیپلم هستند. اینها «اتفاق» است. این از آن ویولون‌هایی بود که صدایش فردا صبح در آمد. انقلاب فرهنگی بکن و همه را بیرون بریز، جنگ تعهد-تخصص هم راه بنداز، آخر سر که می‌ماند؟ همین نیرویی که ماند!

### نه شرقی نه غربی / سازمان صدور انقلاب

سیاست خارجی هم [بر مبنای شعار] نه شرقی نه غربی بود و از سال ۶۰ یک سازمان صدور انقلابی هم به وجود آمد. آن موقع پیگیرانه‌ترین شعارهای صدور انقلاب را آیت‌الله منتظری می‌داد. در سپاه یک نهاد صدور انقلاب تشکیل شد و صدور انقلاب بعد از سال ۶۰ سازمان یافته شد.

### جنگ و اقتصاد

جنگ بود و در کنارش باید اقتصاد هم اداره می‌شد. بعد از فتح خرمشهر که جنگ کلاسیک شد امکانات [زیادی می‌خواست]. قبل از آن جنگ مردمی بود. جنگ مردمی هزینه‌هایش خیلی پایین‌تر از جنگ کلاسیک است. جنگ که کلاسیک بشود شما باید طبیعتا هواپیما بخری، توپ بخری، تانک بخری و... . تخصیص امکانات تقریبا حداکثری به جنگ و حداقلی به اقتصاد!

یک نظام توزیع هم روی دست جمهوری اسلامی ماند مثل ستاد بسیج و کوپن و... که در شرایط عادی طبیعتا به سمت این گزینه‌ها نمی‌رفتند.

### گزینه‌ی نفت و مصرف

از وقتی که درآمد نفت از [سال] ۶۱ به بعد اوج گرفت، به مصرف دامن زدند. کارخانه‌هایی که یک‌شifte بودند سه‌شifte شدند. [قبل از آن] در سلف‌سرویس دانشکده‌ها نوشابه‌ی سفید بود [چون] رنگ و اسانس کوکاکولا نبود که در داخل آن بریزند. در همان شیشه‌ی کوکاکولا چیزی مثل شربت که گاز هم داشت می‌ریختند و نوشابه‌ی سفید می‌دادند. در ادارات نهار که می‌دادند فرض کنید برنج بود که رویش چند عدد عدس هم بود یا روزهایی

که چلومرغ بود (من یادم هست) می‌گفتند یک نارنجک در شکم مرغ انداخته‌اند که هزارتکه شده‌است و با برنج تکه‌ی [کوچکی] مرغ بود. در ادارات -آن‌هم در ادارات اصلی مثل سازمان برنامه یا تلویزیون- این‌گونه بود. بعد که قیمت نفت بالا رفت دوباره عروسی<sup>۱</sup> راه انداختند و همان کارخانه‌ی نوشابه‌سازی را سه‌شیفته کردند و مثل الان که می‌بینید پول نفت بالااست- مصرف بالا رفت. سال ۶۱ تا ۶۳ این اتفاق افتاد و از ۶۳ تا ۶۵ سیکل بحران بود و باز باید الگوی مصرف تغییر کند و کمربندها سفت شود. نمی‌شود که شما مدام شکم را فربه‌کنی بعد بخواهی رویش کمربند را سفت کنی! این اصولاً نمی‌شود، دیگر به آن شکم کمربندی گیر نمی‌کند. این اتفاق در ایران از زمان شاه تکرار شده و الان هم ادامه دارد.

### مبادله‌ی نفت خام- کالا

در جهان وضعیت ایران به مبادله‌ی حداقلی رسید. نفت خام می‌دادیم و کالا می‌گرفتیم. آن زمان ۱۲ عضو اوپک ضمن اینکه نفت خام صادر می‌کردند، فرآورده هم صادر می‌کردند ولی امکانات پالایشگاهی ایران [از دست] رفته بود و فقط نفت خام صادر می‌کرد.

### شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی

خود آقای موسوی گرایش‌های چپ داشت و محروم‌گرا بود. چیزی که در دولتش اتفاق افتاد یک شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی بود. سوسیالیسمی خوب است که به تولید هم بیاندهد. سوسیالیسم این نیست که پول نفت را مثل ورق پاسور بین این‌وآن تقسیم کنی. یک شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی و نه مشارکتی اتفاق افتاد.

<sup>۱</sup> . در فراز انقلاب، سرفصل فضای داخلی مبحث سور مصرف در سال ۱۳۵۲ مورد بحث قرار گرفته است.

## دیدگاه تجاری، سلطه‌ی خدمات

یک دیدگاه تجاری در دولت و به تبع در حاکمیت و در روحانیت هم وجود داشت. در بخشی از بازار هم اصولاً جمعیت مؤتلفه به حاکمیت رسیده بودند، اتاق بازرگانی، انجمن اسلامی بازار، کمیته‌ی امور صنفی. در دولت موسوی [مؤتلفه] ۶-۵ نماینده که عسکراولادی سرآمدشان بود، داشت. همه‌ی مراکز خرید، توزیع و وزارت بازرگانی تحت سیطره‌ی اینها بود. تحت تاثیر این دیدگاه تجاری، اقتصادی یک [نظام] با سلطه‌ی خدمات شد.

### برنامه‌ی ناکام/روزمرگی

دولت موسوی از سال ۶۰-۶۱ یک خیز برنامه‌ای هم برداشت. برنامه‌ای که سال ۶۲ نوشته شد، یک برنامه‌ی نسبتاً تخیلی بود. به این مفهوم که آمدند گفتند با این سیر قیمت نفت ما در طول پنج ساله‌ی ۶۲ تا ۶۶، [درآمد] حدوداً ۴۰ دلار برای هربشکه خواهیم داشت. در حالی که قبل از اینکه برنامه را به مجلس بفرستند روند کاهنده‌ی قیمت نفت شروع شده بود. وقتی نفت در زمانی که شما داری برنامه را تهیه می‌کنی ۲۹ دلار است، چگونه میانگین قیمت نفت ۴۰ می‌شود؟! بعد هم در آنجا گفتند که توان تولید ما این قدر است، توان صادرات ما این قدر است و اصلاً جنگ خلیج و جنگ نفت‌کش‌ها پیش‌بینی نشده بود. آمدند گفتند ۳/۴ [میلیون بشکه نفت] تولید می‌کنیم و ۲/۸ [میلیون بشکه] را صادر می‌کنیم. این مقدار تولید را در آن ۴۰ دلار تخیلی ضرب کردند و یک رقمی درآمد و گفتند این مقدارش مال صنعت است و این مقدارش مال... وقتی که سال ۶۳ جنگ شدید شد و ۶۴ به شهرها کشیده شد و قیمت نفت زیر ۷ دلار رفت، همه دریافتند که آن پیش‌بینی چقدر تخیلی بوده است. لذا آن برنامه نه تصویب و نه اجرا شد و اقتصاد، اقتصاد روزمره‌ای شد.

### دولت دو تکه؛ تسهیم کرسی

حکومت یک پارچه شد اما دولت تسهیم شد. دولت کاملاً مکانیکی تقسیم و تسهیم شد. شش عدد چپ [مثل] بهزاد نبوی، سلامتی و یا گنابادی

وزارت مسکن بودند و آن طرف هم عسکراولادی و... سهم مؤتلفه بودند.<sup>۱</sup> خیلی مکانیکی تسهیم صورت گرفت.

### هژمونی پارلمانی

یک هژمونی پارلمانی هم از همان سال ۶۰ شروع شد. هژمونی پارلمانی به این مفهوم که جریان‌هایی که خودشان را مالک انقلاب می‌دانستند [در اکثریت بودند] و ۴۰-۵۰ نماینده‌ی مستقل هم در مجلس وجود داشتند؛ اعضای نهضت آزادی، تپی مثل دکتر سامی، مهندس سبحانی، آقای معین‌فر و آقای هادی غفاری که الان دموکرات شده‌است (البته هرکسی خوب است که تغییر نظر بدهد اما این هم خوب است که افراد گذشته‌ی خودشان را هم توضیح بدهند). وقتی آقای معین‌فر داشت پشت تریبون مجلس سخنرانی می‌کرد با چند نفر دیگر یقه‌ی آقای معین‌فر را گرفتند و کراواتش را کشیدند و وسط مجلس خوابانده‌اش و کتکش زدند.<sup>۲</sup> در این هژمونی پارلمانی کسی جرأت نطق پیش از دستور هم نداشت. این هژمونی تا سال ۶۳ بود و وقتی دور اول مجلس تمام شد، در دور بعدی دیگر یک نفر از این تیپ‌ها را هم نگذاشتند وارد مجلس شود.

### یک حزب یک سازمان

در این دوران (از سال ۶۰ تا ۶۶) یک حزب، حزب جمهوری و یک سازمان؛ سازمان مجاهدین انقلاب حق فعالیت داشتند. آن موقع مؤتلفه چندان ماهیت حزبی

<sup>۱</sup> . در کابینه‌ی اول دولت میرحسین موسوی، گروهی از وزرا از جمله حبیب‌الله عسکراولادی وزیر بازرگانی، محسن رفیق‌دوست وزیر سپاه، علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه، علی‌اکبر پرورش وزیر آموزش و پرورش و احمد توکلی وزیر کار به جناح راست منتسب بودند و گروه دیگری از وزرا مانند بهزاد نبوی وزیر صنایع، محمد سلامتی وزیر کشاورزی، محمدعلی نجفی وزیر علوم و محمد شهاب گنآبادی وزیر مسکن به جناح چپ منتسب بودند. این جناح‌بندی در دولت دوم موسوی نیز ادامه پیدا کرد.

<sup>۲</sup> . در ۱۰ آبان ماه ۱۳۶۲ برخی از نمایندگان با شعار دادن اجازه نطق پیش از دستور به هاشم صباغیان نمی‌دهند، علی‌اکبر معین‌فر به این موضوع اعتراض می‌کند که با برخورد فیزیکی از سوی برخی دیگر از نمایندگان از جمله هادی غفاری روبرو می‌شود.

نداشت (الان حزبی تر شده‌است) البته هیأت فعال و سبب قدرت خودش را داشت.

### بدنه رادیکال

حال اگر از رأس حاکمیت پایین بیاییم، بدنه‌ی [حاکمیت] بدنه‌ی رادیکالی بود. هنوز آرمان‌های انقلاب را پس‌پیشانی داشت. بخشی از نیروها هم قابل احترام بودند. نه از امکانات رانتی دانشگاه استفاده کردند. نه به زندان رفتند، نه شکنجه کردند و نه دستشان را آلوده کردند. زندگی ساده‌ای داشتند و [اگر] اعتقاد به جنگ داشتند و به جنگ رفتند. با اینکه جنگ بعد از ۶۱ قابل قبول و ملی نیست، بخشی از اینها قابل احترام‌اند. فرض کنید یک جوانی هست [به نام] حسن باقری<sup>۱</sup> که در جوانی فرمانده می‌شود و شانزده بار مجروح می‌شود و دفعه‌ی هفدهم کل وجودش را از دست می‌دهد، این قابل احترام است. حاج-ابراهیم‌همت<sup>۲</sup> قابل احترام است. خرازی<sup>۳</sup> که یک‌پا و یک‌دستش را هم می‌دهد، قابل احترام است. بدنه‌ای که به لفت‌ولیس و شکنجه نیفتاد، بدنه‌ی قابل احترامی است. بدنه، بدنه‌ی رادیکالی بود. بخشی از آنها در هیئت‌های هفت نفره، بخشی در سپاه آن‌موقع و بخشی در جهاد بودند و برق و آب به روستا بردند. اینها تقریباً خودشان را مشاع و وقف کردند.

<sup>۱</sup>. غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری. (۱۳۶۱-۱۳۳۴). دانشجوی حقوق، خبرنگار روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و از فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق بود. فرمانده قرارگاه نصر و کربلا در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان بود. او که قائم‌مقام فرمانده نیروی زمینی سپاه بود در عملیات شناسایی مربوط به عملیات والفجر در فکه کشته شد.

<sup>۲</sup>. محمدابراهیم‌همت. (۱۳۶۲-۱۳۳۴). معلم آموزش و پرورش و از فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق بود. او در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان شرکت داشت و در عملیات خیبر در جزیره مجنون به ضرب گلوله‌ی توپ کشته شد.

<sup>۳</sup>. حسین خرازی. (۱۳۶۵-۱۳۳۶). از فرماندهان سپاه پاسداران در درگیری‌های کردستان و سپس جنگ ایران و عراق بود. او فرمانده لشکر امام‌حسین در عملیات‌های بیت‌المقدس، والفجر ۴ و ۸ و کربلای ۵ بود. او در عملیات کربلای پنج کشته شد.

### توده‌ی همراه

یک توده‌ای هم که بیشتر توده‌ی سنتی بود خودش را همراه حاکمیت و جریان اداره‌کننده تعریف می‌کرد.

### تشکیلات روحانیت

اگر بخواهیم از منظر تشکیلاتی پرده‌ی دوم را بینیم [باید گفت] تشکیلات روحانیت کامل بود؛ خود آقای خمینی، تشکیلات ولایت‌فقیه و نهادهای وابسته به ولایت‌فقیه.

### شبکه تشکیلاتی راست

شبکه‌ی تشکیلاتی راست [هم] مدام در حال گسترش بود که صحبتش را کردیم.

### انجمن فعال / تسخیر آموزش و پرورش

انجمن ضدبهایبی بعد از انقلاب تبدیل به انجمن حجّتیّه شد و بسیار فعال بود. همه‌ی امور پرورشی را این جریان سامان دادند. همه‌ی دوستان یادشان است که در سال ۵۹ و ۶۰ که خیلی کار و تولید نبود، همه به یک حقوقی قانع بودند و می‌رفتند معلم می‌شدند. گزینش آموزش و پرورش به‌طور تشکیلاتی دست این انجمن بود. من خودم یادم هست که یک‌بار برای مصاحبه به میدان هفت‌حوض که الان نبوت شده‌است رفتم. مصاحبه کاملاً تشکیلاتی و بازجویی بود. یک خانم چادری و دو نفر دیگر بودند. سه‌نفر، دو ساعت [بازجویی کردند] در حالی که من می‌خواستم حق‌التدریسی نه استخدام رسمی - بشوم. انجمن حجّتیّه بسیار فعال بود و بخشی از آموزش و پرورش در اختیارشان بود. [آنها] امورتربیتی را سازمان دادند و آموزش و پرورش را کاملاً تسخیر شد.

### فتح دانشگاه‌ها

دانشگاه هم فتح شد. سال ۶۲ که دانشگاه می‌رفتی از یک دانشکده‌ی ۱۲۰۰ نفره اسم ۱۲۰ نفر روی دیوار بود. یک‌دهم خیلی بود؛ یک‌دهم اخراج و

تسویه! یا توبه‌نامه می‌گذاشتند جلوی افراد تا امضا کنند. نفس دانشگاه گرفته‌شد و دانشگاه فتح شد. بچه‌های انجمن‌های اسلامی و تحکیم احساس فتح می‌کردند و بخشی با لباس نظامی به دانشکده می‌آمدند، به این معناکه دانشگاه مال ماست.

### دوروزنامه

از سال ۶۰ تا ۶۶ دو روزنامه بیشتر نبود. احساس کنید تنها ۴-۵ سال از انقلاب می‌گذرد اما تنها دو روزنامه‌ی سراسری، یکی کیهان و یکی اطلاعات [وجود داشت] البته یکی هم جلوتر اضافه شد<sup>۱</sup>.

### پوشش روستا

روستا کاملاً با بسیج پوشش پیدا کرد.

### مدیریت کارخانه/سلطه بر صنوف

شوراهای کارگری در کارخانه‌ها مهار و یا منحل شدند و بر صنوف کاملاً سلطه وجود داشت. بر صنوف صنعتی، اتاق‌بازرگانی و وزارت صنایع و معادن، خاموشی [سلطه‌داشت] و بر صنوف سنتی هم جریان مؤتلفه و سعیدامانی. سرصنف‌ها هم همه از خودشان بودند؛ مثلاً برادر عسگر اولادی یک سرصنف و [علاء] میرمحمدصادقی<sup>۲</sup> هم یک سرصنف بود. درحقیقت انتخابات‌های صنفی هم انتخابی نبود.

### مهار عرصه عمومی

عرصه‌ی عمومی هم مهار شد. به این مفهوم که نظام‌مهندسی دست مهندسان داخل دولت بود. خیلی مضحک است. این عرصه‌ای عمومی است و مال دولت نیست. نظام پزشکی هم که دست آقای ولایتی بود<sup>۳</sup>. باشگاه‌هایی که قبلاً

---

<sup>۱</sup>. روزنامه‌ی رسالت در سال ۱۳۶۶ به سردبیری احمد توکلی انتشار یافت.

<sup>۲</sup>. انجمن صنایع و معادن گچ ایران.

<sup>۳</sup>. احتمالاً منظور تحت نفوذ بودن این سازمان است. روسای سازمان نظام پزشکی پس از انقلاب به ترتیب عباس شیبانی، محمدعلی حفیظی، هادی منافی، ایرج فاضل، سید شهاب‌الدین صدر و علی‌رضا زالی بوده‌اند.

تأحدودی ماهیت خصوصی داشتند، [مصادره شدند]. مثلاً باشگاه پرسپولیس علی‌عبدۀ توسط سازمان تربیت‌بدنی مصادره شد.<sup>۱</sup> باشگاه تاج آقای خسروانی هم آن موقع توسط سازمان تربیت‌بدنی مصادره شد.<sup>۲</sup> تیم خصوصی‌ای وجود نداشت کماینکه هنوز هم وجود ندارد. [به‌جز] باشگاه آرات که مال اقلیت‌ها بود. سینما دست بنیاد فارابی [افتاد]. و درحقیقت همه جا عرصه‌ی عمومی مهار شد.

### آغاز حامی پروری

حامی‌پروری هم از همان ۶۰ در انجمن‌اسلامی‌ها در ادارات، در کارخانه‌ها، حراست‌ها، حفاظت‌ها، شروع شد. انجمن‌ها اتوریت‌های پیدا کرده بودند. مثلاً در وزارت کشاورزی یک انجمنی با وزیر درگیر می‌شد. در برخی از وزرات‌خانه‌ها، یک عضو انجمن، جلوی کارمنداها با وزیر برخورد می‌کرد و می‌خواست وزیر را اخراج کند. انجمن‌ها اتوریت‌های ویژه‌ای داشتند. امکانات ویژه هم [به آنها تعلق می‌گرفت]. الان ماشین‌های دولتی پلاک قرمز دارند. آن موقع پلاک‌شان ۲۱ و بعد هم ۵۱ بود. ماشین‌های پنجاه و یکی دستشان بود و بی‌نوبت حج و سوریه و... خلاصه امکان پرورشیدن با حامی‌پروری به وجود آمد.

### حجاب

حجاب هم که اشاره شد. از اواخر ۵۹ و اوایل ۶۰ اجباری شد.

---

<sup>۱</sup> . باشگاه عبده پس از انقلاب تا مدتی با نام پرسپولیس و مدیریت بازیکنان فعالیت کرد اما در سال ۱۳۶۵ به بنیاد مستضعفان و جانبازان واگذار شد و نام تیم آن به پیروزی تغییر یافت. اداره این باشگاه پس از چندماه به اداره تربیت‌بدنی واگذار شد و همچنان باقی است.

<sup>۲</sup> . باشگاه تاج از مکان‌هایی بود که در روز ۲۲ بهمن به تصرف انقلابیون در آمد و تا چندماه تبدیل به محل عملیات کمیته شد اما پس از رایزنی‌های برخی اعضای تیم و معاونت ورزش دولت موقت با تصرف‌کنندگان، این باشگاه بازپس گرفته شد و زیر نظر اداره تربیت‌بدنی کار خود را از سرگرفت. این باشگاه در سال ۱۳۵۸ با نام جدید استقلال در نخستین جام فوتبال پس از انقلاب (جام شهید اسپندی) شرکت کرد.



## دو شهروندی

خلاصه سیستم، سیستم دوشهروندی شد. یکی شهروندان ترازول که حامیان جمهوری اسلامی هستند و [دیگری] شهروندان درجه دوم هم که بقیه هستند.

## انحلال‌های تشکیلاتی

چند اتفاق هم افتاد. دو انحلال تشکیلاتی داشتیم. یکی انحلال حزب جمهوری اسلامی<sup>۱</sup> و دیگری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی<sup>۲</sup> که جای توضیح سیرش را نداریم.

## بر آمدن مؤتلفه

از دل حزب جمهوری و پس از انحلال آن، [هیات] مؤتلفه ادامه‌ی تشکیلات قبل از انقلاب خودش را اعلام کرد. قبل از این عسگرولادی و دیگران در حزب جمهوری بودند. حزب که منحل شد اینها حزب خودشان را درست کردند.

## سه روزنامه

دو روزنامه، سه روزنامه شد و روزنامه‌ی رسالت از سال ۶۶ آمد.

## دوروحانیت

روحانیت مبارز هم دو تکه شد. یکی تکه‌ی خود روحانیت مبارز و تکه‌ی

---

<sup>۱</sup>. حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ توسط هیات موسسی متشکل از سیدعلی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدمحمد بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمدجوادباهر با هدف "تشکل نیروهای مومن به انقلاب" تاسیس شد. پس از مدتی جناح‌بندی‌ها و رقابت‌های درون حزبی در کار حزب اختلال ایجاد کرد تا آنجا که در خردادماه سال ۱۳۶۶ با موافقت آیت‌الله خمینی انحلال یافت.

<sup>۲</sup>. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ با اتحاد هفت گروه مبارز در پیش از انقلاب تشکیل شد. جناح‌بندی‌های سیاسی خیلی زود در این تشکل نمایان شد و اختلافات درونی سبب شد که در سال ۱۳۵۶ با موافقت آیت‌الله خمینی انحلال این تشکل اعلام شد. بعدها گروهی از جناح چپ این تشکل دوباره این سازمان را احیا کردند و فعالیت آن در سال ۱۳۷۰ از سر گرفته شد.

دوم هم روحانیون مبارز. به قول آن موقع "یون ویت". این‌ها اتفاقاتی بود که در پرده‌ی دوم شرایط از ۶۰ تا ۶۸ رخ داد.

### **برق‌رسانی-گازرسانی**

حال اگر بخواهیم فهرستی از کارهای مثبت را مرور کنیم، برق‌رسانی و گازرسانی در ایران سریع انجام شد. بخش مهمی از روستاها با مساعی جهاد صاحب برق شدند. البته آن برق می‌توانست برق کشاورزی باشد ولی برق کشاورزی نشد و برق مصرفی و خانگی شد و مصرف را در روستا دامن زد. راه‌ها کامل‌تر شد که اتفاق‌های مهمی بود. گازرسانی سراسری هم صورت گرفت.

### **سوادآموزی**

نرم‌های سوادآموزی بهبود پیدا کرد. مثلاً سرشماری ۶۵ نشان می‌داد که نرم‌های سوادآموزی در بعد از انقلاب بهتر از قبل از انقلاب شده‌است.

### **زنجیره صنعتی**

در این دوره در اکثر شهرهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو با کمک فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه و وزارت صنایع و نظام بانکی، یک زنجیره‌ی صنعتی‌ای شکل گرفت که اتفاق مهمی بود.

### **جنگ و جامعه / تجربه‌ی جنگ**

همه‌ی جنگ، نعمت نبود و دستاوردهایی هم همراه خودش داشت. مثلاً تجربه‌ی صنعتی و تجربه‌ی تشکیلاتی‌ای که زمان جنگ شکل گرفت، می‌شد مثل بسیاری از کشورها، بعد از جنگ و در دوران صلح و بازسازی در شرایط جدید امروزین شود ولی این اتفاق به‌این شکل در ایران رخ نداد. این اتفاقات مثبت بود.

### **میان‌پرده: سه اتفاق نه ساده:**

#### **۱. پذیرش قطعنامه، پایان جنگ ۲. فوت رهبری ۳. تغییر دولت**

میان‌پرده‌ای بین ۶۸ تا پرده‌ی بعد که از ۶۸ تا ۷۶ است، وجود دارد. سه

اتفاق افتاد که هیچ‌کدام ساده نبودند. پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، فوت آقای خمینی و تغییر دولت. این سه اتفاق اصولاً شرایط را تغییر داد. آقای خمینی هیمنه داشت و در اوج درگیری‌های دوجناح تشر می‌زد. وقتی تشر می‌زد آنها دوسه ماه دست و پای خودشان را جمع می‌کردند؛ البته باز شروع می‌کردند. بالاخره او اشراف داشت و رهبری‌اش در نظام جمهوری اسلامی، رهبری همه‌پذیر بود و [با رفتنش] خلا خیلی حس شد. دولت هم، دولت زمان جنگ بود و توزیع کوپنی و سیستم سهمیه‌بندی و... داشت و به قول خودشان دولت‌ارزشی بود. دولت هاشمی که آمد آن مسائل پوچ پوچ شد. پذیرش پایان جنگ و قطعنامه، فضای جنگ را منتفی کرد. این سه اتفاق، اتفاق‌های کلیدی‌ای بودند.

### پرده‌ی سوم شرایط؛ ۷۶ - ۶۸

[به علت اتمام وقت جلسه] باید سریع‌تر پیش برویم که زودتر تمام شود.

#### منظر بین‌المللی

##### فروپاشی یک نظام، فروریزی یک دیوار

از منظر بین‌المللی یک نظام محوری جهان که شوروی بود، فروپاشید. دیوار برلین هم که فروریخت، درحقیقت فروریزی سمبلیک هم بود و ادغام جهان صورت گرفت.

##### سرآمد جنگ سرد

جنگ سرد هم طبیعتاً پایان پیدا کرد.

##### پایان عصر انقلاب

اینجا دیگر پایان عصر انقلاب است. از نیمه‌ی دهه‌ی ۸۰ به بعد شما دیگر هیچ انقلابی نمی‌بینید.

## یار کشی غرب-حراج شرق

غرب شروع به یارکشی کرد. یعنی سریع کشورهای جداشده از کمپ شوروی را جذب کرد و حتی آنها را عضو ناتو کرد. مثل لهستان که خیلی سریع جذب شد. یک حراج غم‌گناهی هم صورت گرفت. به‌مانند زندگی-هایی که می‌پاشد و اسباب و اثاثیه را همسایه و رفتگر سرمحل می‌برد، اینجا هم چنین اتفاقی افتاد. مثلاً ترکیه، دانشمند شوروی را با قیمتی خیلی پایین می‌خرید. ترکیه به بازار خرید دانشمند رفت. وزارت علمی ترک‌ها در این حراج خیلی جدی شد. یا همه‌ی ورزشکاران‌شان را خیلی از کشورها می‌خریدند. از همین موقع بود که در تیم‌های ایرانی بازیکن ارمنی از ارمنستان آمد. آنها از ارمنستان شوروی آمده بودند و حاضر بودند اینجا یک سرپناه خوب داشته باشند و یک حقوق حداقلی هم بگیرند ولی در کشور خودشان نباشند. زن و دخترهای روسی حراج شدند. مثلاً باندهای قاچاق اینها در ایران و در دبی و... بود. درحقیقت از زن و دختر تا بیس‌های صنعتی و تا دانشمند و تا همه‌ی امکاناتشان حراج شد. خیلی نازل بود.

## تنبیه ایدئولوژیک

غرب هم در موضع تنبیه ایدئولوژیک کمپ سابق شوروی بود.

## نظم نوین/دهکده‌ی جهانی

امریکایی‌ها در این بزنگاه نظم نوین و دهکده‌ی جهانی را مطرح کردند.

## تعدیل جهان‌شمول

یک تئوری جهان‌شمول تغییرساختاری هم آوردند.

## تقسیم‌کار نوین

یک تقسیم‌کار نوینی هم در این مقطع صورت گرفت.

## توسعه‌ی انسانی

اما این همه‌ی جهان نبود. وجه دیگر جهان این بود که توسعه‌ی انسانی

خیلی اهمیت پیدا کرد و توسعه تقریباً با توسعه‌ی انسانی مترادف شد. اتفاق خیلی مهم و کیفی بود. تا قبل از این روی توسعه تلقی مکانیکی وجود داشت؛ راه و راه آهن و کارخانه و دودکش و مزرعه و... اما بالاخره انسان باید اینجا چه میکرد؟ توسعه‌ی انسانی هم در شمال و هم در جنوب اهمیت پیدا کرد. البته ایران هنوز در این فازها نبود.

### چین و ببرها

آرام آرام چین آمد که داشت تبدیل به غول می‌شد و چهار بیر شرق آسیا (سنگاپور، کره [هنگ‌کنگ و تایوان] آمدند و بیر شدند و جایی در جهان پیدا کردند.

### سرریزهای پست مدرن

به لحاظ ادبی و هنری هم سرریزهای پست مدرن به جهان آن روز سراریز شد که آرام آرام در دوره‌ی بعد و در همین دوره، به ایرانی‌ها هم رسید.

### منظر داخلی

### پایان یک گفتمان

یک گفتمان پایان پذیرفت. وجه فکری گفتمان دهه‌ی شصت، خط‌امام، ولایت فقیه، جنگ، نظام ارزشی و صدور انقلاب بود که این گفتمان با آمدن هاشمیو بعد از آن سه اتفاقی که عنوان شد، پایان پیدا کرد.

### صلح مسلح

صلح، صلح مسلحی بود و هزینه‌های خودش را داشت.

### تشکیلات رئیس‌جمهور

هاشمی برای خودش تشکیلاتی پیدا کرد. یک وجه تشکیلات دولتش بود. یک وجه تشکیلات پیرامونش بود. یک وجه دیگر تشکیلات هم شهرداری تهران و کرباسچی بود.

### جهت‌نو: اقتصادی / سیاست خارجی / طبقاتی - اجتماعی / الگوی مصرف

جهت‌ها نو شد و با جهت‌های سنتی دهه‌ی قبل جمهوری اسلامی [از

لحاظ] اقتصادی، سیاست خارجی، طبقاتی، اجتماعی و الگوی مصرف کاملاً مغایر بود. مثلاً سال ۷۲ رکورد واردات است: ۲۸ میلیارد دلار در مقابل واردات دهه‌ی ۶۰ که ۶-۷ میلیارد بود. یکبار سه برابر! هاشمی در همه‌ی حوزه‌ها تیک‌آف<sup>۱</sup> کرد.

### دولت شبه فئودالی

دولت هم یک دولت شبه فئودالی بود. هاشمی اول کار آمد و گفت که من خودم این قدر سیاسی هستم که وزیرایم نمی‌خواهد کار سیاسی کنند. می‌خواست در داخل انسداد سیاسی داشته باشد. از طرف دیگر کابینه در حقیقت کارگزارش بود. این واژه، واژه‌ی کاملاً مصداق‌داری بود. پیرامون هاشمی یک جریان حزبی تکنوکرات- بروکرات شکل گرفت. دولت یک دولت شبه فئودالی‌ای بود.

### تمکین تئوریک

این دولت به همان تعدیل ساختاری<sup>۲</sup> که توسط صندوق [بین‌المللی پول] در ۳۵ کشور اجرا می‌شد، تمکین تئوریک کرد. ایران هم به همان کمپ پیوست.

### برنامه پس از تکمین

در دهه‌ی ۶۰ به اصطلاح دروازه‌ی ایران به روی همه‌ی غرب و نهادها بسته بود. در سال‌های ۷۰-۷۱، نوزده هیات از صندوق بین‌المللی پول اینجا آمدند. این خیلی اتفاق مهمی بود. [این هیات‌ها] بکن‌نکن هم می‌کردند؛ ارتزان اینجوری است، فلان اینجوری است و ...

<sup>۱</sup> . take off

<sup>۲</sup> . تعدیل ساختاری یا Structural adjustments به مجموعه سیاست‌های اقتصادی گفته می‌شود که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای کشورهای در حال توسعه‌ی جهان پیشنهاد دادند و اخذ وام از این منابع را منوط به پیروی از این برنامه کردند. طی این برنامه کشورها با هدف توسعه اقتصادی تشویق می‌شوند در چندگام به سمت تجارت آزاد و خصوصی‌سازی پیش‌روند.

### آثار دورانی تمکین: استقراض/سقوط پول ملی/واردات انبوه/ تورم/ امواج اجتماعی

[تمکین به سیاست‌های تعدیل ساختاری] آثاری هم داشت. اثر اولش استقراض خارجی بود. [نکته] مثبت دوران جنگ این بود که دولت موسوی با اینکه توجیه هم داشت و می‌توانست بگوید ما داریم جنگ می‌کنیم و منابع مان محدود است و نیاز به یک منبع وارداتی داریم و کاملاً قابل توضیح و توجیه بود اگر وام می‌گرفت، اما نگرفت. البته قراردادهای یوزانس<sup>۱</sup> بود که می‌بستند. یوزانس [خرید] با بهره‌ی بالا بود که خرید می‌کردی و پولش را با بهره پس می‌دادی. یعنی نوعی وام بود اما ماهیت موقت داشت. اما دوره‌ی هاشمی درحالیکه قیمت نفت هم نسبت به دوران جنگ خیلی بالاتر رفته بود و جهشی داشت بالا می‌رفت، ۳۰ میلیارد [دلار] استقراض خارجی داشت. [اثر دیگر اینکه] پول ملی سقوط کرد و ریال ارزشی نداشت. درست است که پشتوانه‌ی ریال نفت بود اما به هر حال سال ۱۹۷۱ یا ۱۳۵۱ که کنفرانس اسمیت‌سونین<sup>۲</sup> تشکیل شد و بعد اس‌تی‌آر [مشخص شد] میانگین پنج ارز و در مرحله‌ی بعد ۱۳ ارز در سبد [واحد پولی صندوق بین‌المللی پول] رفتند که ایران هم جزء ۱۳ ارز بانک جهانی بود<sup>۳</sup>. درست است که پشتوانه‌ی ریال نفت بود اما به هر حال ارزش داشت. مثلاً قبل از انقلاب پول ترکیه در مقابل پول ایران اصلاً ارزشی نداشت و جاهایی ریال می‌توانست با این [ژاپن]

۱. Usance یا اعتبار اسنادی که وجه اعتبار توسط یک شرکت واسطه به فروشنده پرداخت می‌شود و اصل وجه و بهره‌ی آن پس از مدت معینی از خریدار دریافت می‌شود.

۲. Smithsonian Agreement پیمانی است که در سال ۱۹۷۱ بین ۱۰ کشور موسوم به G10 منعقد شد و مطابق آن نرخ ثابت تبادل ارزی کشورها که تا پیش از این تنها بر اساس طلا یا نقره محاسبه می‌شد، بر مبنای دلار آمریکا نیز قابل محاسبه شد.

۳. Special drawing rights شاخصی است که بر اساس آن واحد پول کشورهایایی که حجم صادرات آن‌ها بیش از یک درصد صادرات کل جهان باشد مبنای سیدارزی صندوق بین‌المللی پول قرار می‌گیرد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ ریال ایران نیز به عنوان یکی از ارزهای این سبد در نظر گرفته شد.

رقابت کند. اما در این دوره [هاشمی] پول ملی سقوط کامل کرد. وادرات و تورم هم بود که امواج اجتماعی خودش را هم داشت. آمارهای آن‌زمان آثار تعدیل را نشان می‌دهد. اختلاف طبقاتی‌ها، میزان خودکشی‌ها، میزان طلاق‌ها، نرم‌های افسردگی، میزان مصرف دارو و... که پژوهش‌های زیادی رویشان انجام شده‌است و اگر دوستان بخواهند تعقیب کنند، در فصلنامه‌ها هست.

### **دولت کوچک؟ دولت فربه!**

دولت بنا بود کوچک بشود اما دولت فربه شد. از پیرامون رئیس دولت بگیر که فربه شد تا کابینه و مدیران میانی. دولتی که همه‌جا در کادر تعدیل ساختاری کوچک شده‌بود، در سه‌ساله‌ی اول دولت هاشمی تعداد کارمندان دولت ۷۰۰ هزار نفر اضافه شدند که البته انتقادهای جدی مجامع جهانی را هم دربرداشت.

### **ادغام‌های سازمانی**

اینجا موازی‌ها ادغام شدند. نیروی انتظامی از ژاندارمری و شهربانی و کمیته با هژمونی کمیته شکل یافت و یکی شد. جهاد در دل وزارت-کشاورزی رفت و این ادغام‌ها صورت گرفت.

### **توسعه آمرانه-بخشنامه‌ای**

توسعه‌ی هاشمی یک توسعه‌ی آمرانه و بخشنامه‌ای بود. اصلاً مشارکتی نبود و کار آموزشی‌ای روی مردم نکرده‌بود و مشارکتی را جلب نکرد.

### **شهرداری وزین**

شهرداری‌اش شهرداری‌ای بود که با شهرداری‌های قبلی بسیار فرق داشت. وزن مخصوص جدی‌ای داشت، سازمان‌ده و درآمدزا بود و هزینه-های تبلیغاتی را هم عمدتاً شهرداری تقبل می‌کرد.

### **رانت سازمان یافته**

رانت در دوران هاشمی خیلی خیلی بیشتر از دوران جنگ سازمان یافته شد. در حقیقت کاملاً رسمی و سازمان یافته شد.



## فساد اداری

فساد اداری این دوره تقریباً بی‌سابقه بود. در دوران جنگ که اصولاً خیلی پولی جابه‌جا نمی‌شد که باعث فساد بشود. نه‌اینکه نبود اما کوچک بود. اتفاقات مهمی افتاد. مثلاً در فساد مالی شهرداری‌ها مدیران خانم شهرداری‌ها هم به فساد مالی آلوده شدند. به طور سنتی در نظام اداری ایران خانم‌ها هیچ‌وقت در حوزه‌ی فساد نبودند. به هر حال هم اخلاقی‌تر بودند و هم محافظه‌کارتر و در این وادی‌ها فکر نمی‌کردند. اما در همین شهرداری پرونده‌سازی‌ای شد و البته پرونده‌ی واقعی هم وجود داشت، پول [فساد] یکی از مدیران ارشد خانم در شهرداری پول کمی نبود؛ ۱۵۰-۲۰۰ میلیون تومان بود. می‌شد ۴-۵ خانه با آن پول خرید. فساد اداری گسترده بود و مدام نشت می‌کرد و شیرابه پخش می‌کرد.

### مانور نامحدود اطلاعاتی امنیتی

وزارت اطلاعاتی هم بود که بیرون و داخل کشور هرکاری که دلش می‌خواست می‌کرد. به قول خودشان فرنگی کاران در خارج و در داخل هم آزادکارها وجود داشتند که از آن قتل‌ها و ترورهای درآمد که همه در جریان هستید.

### تجربه جنگ؟

در این کشور بالاخره جنگی بود که تجربه‌ای داشت، تجربه‌ی صنعتی، تجربه‌ی سازمان‌دهی و تجربه‌ی مالی داشت. عقل ایجاب می‌کرد که این تجربه به‌روز بشود و در دوران جدید بیاید. اما این اتفاق نیفتاد.

### سردار سازی

روی هاشمی و کرباسچی سردار سازی صورت گرفت.

### زیر بنا سازی

البته چهار اتفاق [مثبت] هم افتاد. زیربناسازی‌های این دوره، زیربناسازی‌های جدی‌ای است. ظرفیت‌سازی‌ها روی نیرو، راه و شبکه-ها [جدی بود]. بالاخره یک مقدار از پول نفت نشست.

### کنترل جمعیت

جمعیت خوب کنترل شد. جمعیت سال ۶۵، یازده میلیون نفر بیش‌تر از جمعیت ۵۵ بود و موسوی شعار می‌داد که اینها امت حزب‌الله هستند و اینها پخش‌کننده‌ی اسلام هستند و از این شعارها می‌داد که البته بعد خودشان هم در آن ماندند. کنترل جمعیت اتفاق مهمی بود. به این معنا که روستا و شهر توجیه شدند. خانه‌های بهداشت درست شد و وسایل جلوگیری از بارداری رایگان توزیع شد. این اتفاق بسیار مثبت بود.

### گسترش آموزش

آموزش هم زیردانشگاهی و هم دانشگاهی گسترش پیدا کرد.

### تکثیر رسانه

رسانه‌های درون حاکمیت تکثیر شد. قبلاً یک شبکه‌ی یک و دو بود اما تا سال ۷۶ پنج‌شش شبکه‌ی تلویزیونی و رادیویی اضافه شد. اینها اتفاق‌های مثبت این دوره بود.

### یک نظام و سه پاره فکری

ما در این دوره یک نظام با سه‌پاره‌ی فکری داریم. یک‌پاره، پاره‌ی هاشمی بود که هژمونی دارد. یک‌پاره، خط امام سابق است که ایزوله شده و یک‌پاره هم پاره‌ی راست‌های سنتی و مؤتلفه هستند.

### تصفیه‌های درون نظامی

درون نظام تسویه‌های جدی‌ای از سال ۶۸ تا ۸۲ صورت گرفت. خط امام را از مصدر [قدرت] کنار گذاشتند. درون دولت را که کامل از خط امامی‌ها گرفتند، حتی بیرون را هم مثلاً بنیادشهرید را از خط امامی‌ها گرفتند.

### موقعیت رانده شده‌گان

برخی چپ‌ها یک بنیادی زده‌بودند که اسمش رجا بود. با اینکه آن یک بنیاد اقتصادی بودند اما همه می‌گفتند: بنیاد رانده‌شدگان جمهوری اسلامی! برخی هم

موافقت‌اصولی گرفتند و به دنبال تجهیز مالی خودشان رفتند. یک کمپ‌شان هم حول و حوش آقای حجاریان در مرکز مطالعات استراتژیک<sup>۱</sup> هشت‌سال یک امکان‌آتی داشتند و با مطالعه به تئوری‌هایی رسیدند که بعدها عمل شد.

### **انزوا و لاک دفاعی خط امامی‌ها**

برخی هم مثل کروبی و... کاملاً از مصدر رانده شدند. یک [حالت] انزوا و لاک دفاعی در خط امامی‌ها می‌بینیم.

### **“کارگزاران”**

کارگزاران درحقیقت مابه‌ازای تشکیلاتی‌ای بودند که حامل چند عنصر بودند. یکی تمکین و پذیرش به هاشمی. دوم پرچم‌دار تکنوکراتیک بروکراتیک لیبرال در ایران بشوند. و بخشی از مجلس و تقریباً همه‌ی دولت را داشته باشند.

### **باز بر آمد و نو بر آمد تشکیلاتی**

اینجا دو اتفاق افتاد. سازمان مجاهدین انقلابی که قبلاً منحل شده بود و ۶۱ انشعاب چپ داده بود، اول دهه‌ی ۷۰ اعلام موجودیت کردند. نشریه‌ی عصرما از سال ۷۳ منتشر شد که آن‌زمان نشریه‌ی کیفی‌ای بود. یک جریان ری شهری هم در آمد که جریان مخوف دهه‌ی ۶۰ بود و جمعیت ارزشهای انقلاب اسلامی را تشکیل دادند و خودشان، خودشان را سریع منحل کرد.

### **رگه‌ی اعتراضی دانشگاه رسمی**

یک رگه‌ی اعتراضی در دانشگاه در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌خارج‌های هاشمی شکل گرفت که همین انجمن‌های اسلامی و تحکیم بودند (آن‌موقع دیگر کسی اصلاً در دانشگاه نبود).

---

<sup>۱</sup> . مرکز مطالعات استراتژیک یکی از مراکز تابعه نهاد ریاست‌جمهوری بود که در سال ۱۳۶۸ تاسیس شد. در بدو تاسیس ریاست این مرکز را علی‌اکبر موسوی‌خوینینی‌ها برعهده داشت و سعیدحجاریان، علی‌رضا علوی‌تبار، عباس عبدی و... در معاونت سیاسی این مرکز فعال بودند. در سال ۱۳۷۶ با تغییر دولت این مرکز نیز تغییر نام داد و با نام مرکز تحقیقات استراتژیک زیر نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام به کار خود ادامه داد.

### یقه چرک‌ها، یقه سفیدها؛ دو طبقه

دو اتفاق هم افتاد. بخشی از یقه چرک‌های اول انقلاب تبدیل به یقه‌سفید شدند و صاحب کارخانه شدند. مثل طیف مؤتلفه‌ای‌ها، طیف میگونی‌ها، طیف رفیق‌دوست. البته بعضی‌شان هم هنوز یقه‌چرک باقی ماندند و پاشنه‌کفش می‌خوابانند. بخشی از یقه‌سفیدها هم با همین کارگزاران‌ها و جریان شهرداری‌ها آمدند. اینجا دو طبقه شکل گرفت. یک زمینه‌ی زادوولد طبقاتی از دوران جنگ آغاز شده‌بود که در این دوره در طیف‌های مؤتلفه‌ای مثل رفیق‌دوست و میگون برملا شد. تبلور تشکیلاتی یک طیف هم کارگزاران بود.

### روزن‌های اجتماعی

در این دوره یک روزنه‌های اجتماعی‌ای باز شد. می‌خواستند مدل چین باشد. انسداد سیاسی ولی با مقداری آزادی‌های اجتماعی. حجاب در این دوره دیگر خیلی مورد تهاجم قرار نمی‌گرفت. مثلاً روسری‌ها کمی عقب رفت و روپوش‌ها آمد. البته روپوش از همان سال ۶۶ با آمدن کیمون‌ها آمده‌بود و آن موقع هم خیلی قابل کنترل نبود اما در این دوره بازتر شد. این گشت‌ها نه اینکه نبودند اما نسبت به دهه‌ی ۶۰ کم‌تر شدند. سینما آزادتر شد و بازار فیلم یک مقدار رونق پیدا کرد. این دوره فیلم‌های جدیدی آمدند. این دوره شهرداری کارهایی کرد، مثلاً فرهنگسراهایی ساخت که در حد خودش در بازتر شدن فضای فرهنگی موثر بود. به برخی نشریه‌ها هم اجازه‌ی انتشار دادند. این‌ها اتفاقاتی بود که از قبال دولت هاشمی رخ داد.

### میل مدنی نوین

در سطح اجتماعی یک میل مدنی نوین پیدا شد. موج جدید ان‌جی‌او سازی در ایران از سال ۷۲ به بعد شکل گرفت که تا ۸۴، ده‌هزار ان‌جی‌او در ایران به وجود آمد که البته بخش مهمی از آنها الان نیستند.

## نواعتراضات صنفی

اعتراضات صنفی و کارگری شکل گرفت. تعدیل درحقیقت بیشترین فشار را روی طبقه‌ی کارگر و جریان‌های فرودست می‌آورد.

## مهاجرت‌های تازه

دفاعه‌های جدید از روستا و بخشی از موج مهاجرت از روستا را در اینجا شاهد بودیم.

## شورش‌های محلی

شورش‌های محلی را هم شاهد بودیم. حاشیه‌ی تهران، اسلام‌شهر، رباط‌کریم و بعد اراک و قزوین شورش‌هایی بود که برخی غیرقابل مهار بخشی به خاطر بغض ناشی از فشار اقتصادی بود و بخشی هم به خاطر بغض ناشی از فشارهای دهه‌ی ۶۰ تا نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰.

## مطالبات اقوام‌اقلیت‌ها

اقوام و اقلیت‌ها در یک موضع مطالبه‌جویی قرار گرفتند.

## راه به جهان

یک راه هم به جهان باز شد. آرام‌آرام کامپیوتر و بعد هم اینترنت آمد. هم از این مجرا راه باز شد و هم اینکه کاروان‌های ورزشی ایران [که قبلاً] یزوله بودند این دوره همه‌جا رفتند و فیلم ایران و موسیقی ایران [به جهان] راه پیدا کرد. همه-ی [این اتفاقات] از مجرای دولتی نبود اما درکل راه به جهان باز شد.

---

<sup>۱</sup> . در دهه ۷۰ اعتراضات متعددی در شهرهای مختلف شکل گرفت که اولین آن خرداد ۱۳۷۱ در مشهد و بر علیه تخریب خانه‌های بدون سند توسط شهرداری بود. بزرگترین این اعتراضات نیز در فروردین ۱۳۷۴ در اسلامشهر و در اعتراض به گرانی و کمبود بنزین رخ داد. طی این اعتراضات تعدادی بانک و اماکن دولتی تخریب شد و در نتیجه بعدها به شورش‌های اجتماعی مشهور شدند. این اعتراضات همگی با سرکوب فوری روبرو شدند، از جمله شورش اسلامشهر که با برجا گذاشتن چندین کشته و زخمی، توسط قرارگاه ثارالله در یک روز برچیده شد.

### نوروشنفکری: اندیشه/نشر/ترجمه/هنر و ادبیات

یک جریان جدید روشنفکری هم شکل گرفت که خودش را هم در سطح اندیشه و هم در سطح نشر نشان می‌داد و هم در سطح ترجمه. بخشی از روشنفکران و هنرمندانی که تعریف درون‌نظامی دهه‌ی ۶۰ داشتند و در ابتدای دهه‌ی ۶۰ مبلغ ایدئولوژیک جمهوری اسلامی بودند، به این جریان روشنفکری نوظهور پیوستند. درحقیقت جریان‌هایی بودند که با رانت و امکانات جمهوری اسلامی بالا آمدند اما مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند بدون اینکه سیرتطور و تحول خودشان را حداقل توضیحی بدهند. آرام‌آرام چپ جدید به قول مطبوعاتی‌ها با ترام ده درصد آمدند. ([این بحث را بعداً باز می‌کنیم]). لائیک‌ها ظهور و بروز پیدا کردند. کتاب‌های جدید به بازار آمد و نهضت ترجمه‌ی نسبی‌ای راه افتاد. مثلاً از ۶۰ تا ۶۹ فقط یک فیلم کیفی آمد. فیلم باشوغریه کوچک آقای بیضایی که تاحدودی شرایط آن‌دوره را ترسیم می‌کرد. آن پسر سیاه جنوبی در شمال ایران روی کتاب درسی‌اش که نقشه‌ی ایران بود، اشک ریخت و گریه کرد که تمثیلی بود. اما فیلم دیگری نیامد. البته فیلم‌هایی هم مثل عروسی خوبان آمده بود که تلنگرهایی به فضای بعد از جنگ می‌زد اما در این دوره فضای هنر و ادبیات باز شد.

### پیش‌پرده شرایط نو؛

می‌رسیم به آخرین بخش بحث امروز. اتفاقاتی که در حدفواصل ۶۰ تا ۷۶ رخ داد، به‌اضافه‌ی اتفاقات کیفی دیگری که دفعه‌ی بعد ان‌شاءالله مرور خواهیم کرد، باعث شد که پیش‌پرده‌ای شکل بگیرد و باعث بیرون‌آمدن شرایط جدید بشود.

### عینیت اقتصادی-اجتماعی

حدفواصل ۶۸ تا ۷۶ ناشی از اقتصاد جنگ و فشارهای اقتصادی-اجتماعی دوران جنگ و فشارهای ویژه‌ی اقتصاد تحت تعدیل هاشمی یک عینیت اقتصادی-اجتماعی وجود داشت.

## ذهنیت تاریخی-اکنونی

یک ذهنیت تاریخی و اکنونی شکل گرفت. ذهنیت تاریخی‌ای که از مشروطه دنبال نفی مطلقه بود، به اکنون رسید.

### تأثیر جهانی

تحولات جهان تأثیر نسبی و مهمی روی ایران گذاشت. باردیگر خواهیم دید که هرم قدرت شکسته شده بود و قدرت توزیع شده بود؛ احزاب آهنین جای خودشان را به ان‌جی‌اوها داده بودند. نظام‌های غرب مشارکتی شده بودند و در جنوب هم نظام‌های مشارکتی و ان‌جی‌اوای بسیار جدی‌ای شکل گرفته بود. جهان به مدنیت و مشارکت رسیده بود. هرچقدر هم دیوار را بلند کنی، طبیعتاً ایران هم از این تأثیر دور نمی‌ماند، کما اینکه دور هم نماند.

### میل‌رهایی

یک میل‌رهایی از شرایط ۶۰ تا ۷۵ به وجود آمد.

### مطالبات چندوجهی

نهایتاً مطالبات چندوجهی‌ای هم صورت گرفت. بحث تمام شد. بحث امروز طولانی بود. به این علت که مجبور هستیم تا هفته‌ی دیگر که آخرین فرصت بعد از تعطیلات حسینه است، بحث را ببندیم. من معذرت می‌خواهم که این قدر سریع صحبت کردم و حجم انبوهی از اطلاعات به جمع داده شد و طبیعتاً جمع خسته شده و طراوت اول جلسه را ندارد. من عذر می‌خواهم. ناخودخواسته بود. دفعه‌ی بعد مفصل‌تر صحبت می‌کنیم که چرا اصلاحات در ایران باب شد و مشکلاتش چه بود و چرا به وضعیت اکنونی‌اش رسید.





## پرسش و پاسخ

در مورد تسخیر لانه جاسوسی یا سفارت، گفتید که آقای بازرگان و چمران با برژنیسکی گفتگویی داشتند درحالی که آن موقع روحانیونی بودند که مذاکره با آمریکا را حرام اندر حرام می دانستند. البته الان همانها انگار به حالت اضطرابی افتاده اند که اگر مذاکره به نفع ملت باشد، اشکالی ندارد. آیا این درست است؟

صابر: البته باید گفت که در پروسه‌ی انقلاب هم بخشی از روحانیون با امریکایی‌ها مذاکره می کردند. منتهی بچه‌های سفارت فقط اسنادی را چاپ می کردند که [مربوط] به امیرانتظام، مدنی، مهندس توسلی و... بود. ولی جسارت این را نداشتند که اسناد آن طرف را منتشر کنند. مذاکره حرام نبود. با اینکه جمهوری اسلامی صبغهی ایدئولوژیک دارد اما در به همه جا حتی به حریم خصوصی و اتاق خواب همه‌ی ملت هم رفت. [چرا که فقط] مسالهی بقا برایش مهم است و اصلی ترین مسالهی اش بقا است. یک جایی که بقا به خطر بیفتد، مذاکره هم می شود. به نظر من حلال و حرام اینجوری وجود ندارد و هر وقت هرچه ایجاب کند، ایجاد می شود.

\*\*\*

جسارتا سوالی داشتم که مربوط به فراز انقلاب ۵۷ است و البته سوال کوتاهی هم در مورد این جلسه دارم. شما در کل جلسات انقلاب اسمی از آقای منتظری و پسرشان و فعالیت شان و تشکیلاتشان در قم و اصفهان و نجف آباد نیاوردید. حتی اسم ایشان را هم نیاوردید. فقط گفتید که فلان تاریخ همراه طالقانی آزاد شد. کل هفت جلسهی انقلاب را من به دقت بوده‌ام. چند تا کتاب که از اسناد چاپ شده‌ی ساواک هم هست را دیده‌ام که دو جلد آن را مصطفی ایزدی تحت عنوان فقیه عالیقدر چاپ کرده است و دو جلد دیگر آن را

اول انقلاب ساتجا چاپ کرده‌است به علاوه اینکه خاطرات ایشان هم هست. چیزی که به نظر می‌رسد در بحث شما اصلا نبود و انگار نه انگار. وقتی هم حتی از اقطاب استان‌ها نام بردید از آقای دستغیب نام بردید اما از ایشان نام نبردید. این دلیل‌اش چیست؟ یا این است که واقعا ایشان در فضا نبوده‌اند و یا این است که انتقادهای تند و شدید و شاذی به ایشان دارید اما در فضای فعلی و خصوصا در بعد از اصلاحات صلاح نمی‌دانید که مطرح‌شان کنید و یا اینکه به نظر من مورد آقای منتظری و جریان‌اش روی بحث و تحلیل شما روی روحانیت و حوزه و سنت یک خلل انسجامی به وجود می‌آورد. انسجام بیان شده این بوده و بارها هم گفتید که روحانیت هیچ‌وقت از مشروطه تا الان حرکت مستقلی نداشته‌است و نمی‌تواند داشته باشد و روحانیت حتی در انقلاب هم یا پشت شریعتی آمدند و یا مجاهدین ولاغیر. وقتی این مساله را من این‌گونه برخلاف آن اسناد و کتاب‌ها می‌بینم به بقیه‌ی تحلیل‌های مطرح شده‌ی این کلاس هم شک می‌کنم.

سوال این جلسه‌ام هم درمورد گروه فرقانی‌هاست. من نمی‌خواهم از آنها دفاع کنم و شناخت چندانی هم ندارم اما ما در تاریخ می‌بینیم که گروه فرقان از اول رهبری آقای خمینی را قبول نکرد و محکم هم می‌گویند که ما رهبری ایشان را قبول نداریم. من نمی‌خواهم بگویم که کارشان درست بوده یا غلط اما در مقایسه با مجاهدین با صداقت عمل می‌کنند. مجاهدین در بیانیه‌های اولی که می‌دهند می‌گویند که ما اولین کسانی هستیم که رهبری شما را قبول داریم و بقیه فقط شعار می‌دهند و نمی‌فهمند و ... اما بعد در سیر خودشان جلو می‌آیند تا اینکه سال ۶۴ اعلام می‌کنند که ما از اول می‌دانستیم و تاکتیکی برخورد کرده بودیم. در تحلیل شما یک علاقه‌ی ایدئولوژیک به مجاهدین می‌بینم که فکر می‌کنم [به این دلیل] این‌طور قضاوت می‌کنید اما این نکته‌ی مهم را در گروه فرقان نمی‌بینم. [مثلا] می‌گویید اینها مثل فدائیان اسلام بودند. من نمی‌خواهم ترور را تایید کنم و درست است که مکانیکی

برخورد کردن بد است اما آدم می‌بیند آنها از اول همین بوده‌اند ولی مجاهدین از اول انقلاب پی‌ریزی کارشان با عدم صداقت است.

صابر: در مورد نکته‌ی اول در تقویم انقلاب که می‌آمدیم به مناسبت با آقای منتظری برخورد شد. آقای منتظری هم با آقای طالقانی آزاد شدند. یک پاراگراف هم توضیح داده‌شد که ایشان در دو نظام ضد قدرت بودند و می‌شد که انتقادهایی که به اعدام‌ها و شکنجه‌ها داشتند را مطرح نکنند و به فاصله‌ی بعد از ۶۸ هم در موضع ولایت‌فقیه قرار بگیرند اما این کار را نکردند. این موارد مطرح شد. اگر شما توضیح بخواهی، توضیح این است که نقش اخلاقی و نقش سیاسی آقای منتظری قابل دفاع است. اما به لحاظ فکری شما نگاه کن که موضع صدور انقلاب اول انقلاب موضع ایشان بود. ایشان خودش از طرفداران اصلی وارد شدن ولایت‌فقیه به قانون اساسی بود و نایب‌رئیس آن مجلس هم بود. رساله‌ی ایشان با رساله‌های سنتی خیلی تفاوتی ندارد. دیدگاه روی اقتصاد، دیدگاه تجاری است. اینها چیزهایی است که می‌شود در این شرایط مطرح کرد. به آن مفهوم ایشان هیچ‌وقت نقش فکری نداشته‌است. ولی نقش سیاسی ایشان خیلی جدی بوده‌است و شاید من کوتاهی کردم و در این دوره با شتابی که هست این کوتاهی رخ می‌دهد که عامدانه نیست. لاقلاً از خبثت نیست. اگر عامدانه باشد خبثت است. ولی ایشان در دهه‌ی ۶۰ نقش اخلاقی آموزشی‌ای ایفا کرد. تنها کسی که روی اعدام‌ها، روی زندان و روی شکنجه ایستاد، ایشان بود. هیچ‌کدام از کسانی که الان اپوزیسیون هستند حاضر نبودند روی این مساله بروند. بودند کسانی که از بعضی آقایان درخواست می‌کردند که در اصلاحات هم چهره‌تر شدند که روی این موارد بروند، ولی هیچ‌کدام از آقایان نرفتند. بین! آقای منتظری نهاد پاکی دارد. خیلی مهم است. مقابل دو نظام ایستاد. بعد از سال ۶۰ هم در حوزه قرار گرفت و روی کنار رفتن لاجوردی ایستاد. مرتب به زندان‌ها نماینده اعزام می‌کرد و حامی بخش مهمی از زندانیان بود که وضعیت ویژه‌ای

داشتند بود. اینها همه مثبت است و تا آنجایی که من نگفتم، قصور از من است. ولی ایشان تیپ فکری‌ای نیست که نقش فکری مثل آقای طالقانی داشته باشد و یا نقش تاریخی مثل آقای خمینی داشته باشد. در اشل خودشان به قول خود آخوندها ملا است و می‌شود گفت که سواد فقهی ایشان از خیلی کسانی که هستند و سن‌شان هم از ایشان بیشتر است، جلوتر است. اینکه وزن فقهی دارند ولی وزن فکری نه! نکته‌ی دوم اینکه در سیری که دیدیم خب استارت را همیشه روشنفکرها زدند و روحانیون بعد از این استارت آمده‌اند. این الغای ما نیست. شما خودت هر پژوهشی بخواهی بکنی می‌بینی که یک فاصله‌ی فکری ویژه‌ای بین مساعی فکری قبل از مشروطه تا آمدن آقای بهبهانی و طباطبایی در مشروطه وجود داشته‌است. حداقل بیست سال فاصله وجود داشت. در نهضت ملی هم که یک فاصله‌ی کیفی‌ای وجود داشت. [جنبش] ۳۹-۴۲ هم با اعلام موجودیت جبهه‌ی ملی دوم و بعد اعلام موجودیت نهضت آزادی شکل گرفت و بعد روحانیت آمد. روحانیت هم که آمد در ابتدای کار مساله‌ی اصلی‌اش زن و زمین بود. قبلا توضیح دادیم که بعدا رشد کرد و به موضع ضد ظلم و ضد استبداد رسید. در دهه‌ی پنجاه هم شما نگاه کنید وسط متن، مستقل از اینکه چه انتقادی به آنها داشته باشیم و در چه سطحی به آنها انتقاد وارد کنیم، مجاهدین و شریعتی هستند. قبلا هم گفته شد. البته از آقای سعیدی [سیرجانی] هم اسم برده شد. از آقای غفاری هم اسم برده شد. اینها مستقل از مجاهدین و شریعتی ایستادگی‌هایی داشتند و شهید هم شدند. اما بقیه‌ی روحانیون فعال در ارتباط با اینها دستگیر شدند. اینکه روحانیت در دهه‌ی ۵۰ نقش استارتری ندارد. در انقلاب هم مستند وجود دارد که حرکت‌ها از دانشگاه و ضد کمپ‌دیوید و ماجرای هواپیمای العال و .. شروع شد تا اینکه روحانیت [بعدا] در موضع هژمونیک قرار گرفت. من هم نگفتم روحانیت نمی‌تواند از این به بعد حرکت مستقلی داشته باشد. تا اینجای کار را ما این‌طوری دیدیم. البته خب خاتمی در

اصلاحات نقش اجتماعی-سیاسی ای ایفا کرد که بازتاب‌های بین‌المللی‌ای هم پیدا کرد. این نقش جدی بود. نسل جدیدی که داشتند با مذهب قهر می‌کردند، آشتی کردند. فضای جهان روی ایران مثبت شد. اینها اتفاقات مثبتی بود که شاید کسی جز خاتمی نمی‌توانست انجام دهد. اینهایی هم که در اپوزیسیون هستند در آن موضع نبودند که بتوانند [این نقش را] انجام دهند. ما همیشه تاکید کرده‌ایم که نه مرعوب روحانیت هستیم، نه در مقابل‌اش خودکم‌بین هستیم و نه نمی‌خواهیم که نقش تاریخی‌اش را در تاریخ نادیده بگیریم. نقش تاریخی‌ای که جمع‌گن بوده، بسیج‌کن و ترغیب‌کن بوده ولی هیچ‌وقت یک جریان فکری راه نینداخته‌است. آقای طالقانی هم که جریان فکری راه انداخت، نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیست. آقای مطهری هم که [جریان فکری] راه انداخت خیلی نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیست. الان هم آقای کدیور و آقای ایازی و... در حوزه‌ی پژوهش فعال‌اند و برخی از پژوهش‌هایشان هم خیلی قابل تامل و راه‌گشا است اما آنها هم با حوزه‌ی سنتی و جایگاه پیشین خودشان مرزبندی دارند. عناصری از روحانیت که نقش تاریخی ایفا می‌کنند از بستر آن فاصله گرفته‌اند. حتی اگر خود آقای خمینی هم در بستر سنتی خودش می‌ماند... آن موقع جز ایشان هشت مرجع دیگر هم بودند که بیانیه‌های ۹ امضایی می‌دادند. او برخلاف آن هشت نفر که جلوتر نیامدند، جلوتر آمد. جلوتر آمد به مفهوم فاصله با بستر سنتی خودش است. خودش هم چندبار در دهه‌ی ۶۰ عنوان کرد که ما از دست روحانیت سنتی بلاها کشیدیم. ایشان از این جمله‌ها زیاد دارد. روحانیت در تحول فکری جامعه‌ی ایران خیلی نقش نداشته‌است. این تک‌عناصر نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیستند. اما عناصر پاک‌نهاد داشته‌اند. طباطبایی پاک‌نهاد بوده است. آقای منتظری پاک‌نهاد است. اتفاقاً بین آقای منتظری در دو مرحله، کار آموزشی کرد. یکی در دهه‌ی ۶۰ و یکی هم سر دستگیری‌های ۷۹-۸۰ و بعد آن. به این ترتیب که به همه‌ی خانواده‌ها کمک

می‌کرد. می‌دانستند هم بخش زیادی [از افرادی] که دستگیر شده‌اند تفاوت فکری زیادی با ایشان دارند. یک مردانگی ایرانی و یک دست‌گیری مذهبی داشت بدون اینکه کسی بفهمد. نهادش، پاک است. نقش اجتماعی و اعتراضی جدی داشته‌است اما نقش فکری نداشته‌است. تا آنجایی هم که ما کم گفتیم در مقابل همه‌ی کسانی که درباره‌شان کم گفتیم عذر می‌خواهیم و سعی می‌کنیم در مرحله‌ی بعد جبران‌ش کنیم. در نکته‌ی دوم هم که شما گفتید، شما واژه‌ای به کار بردید که ممکن است بار داشته باشد؛ گفتید علاقه به مجاهدین! ببین ما که تعارف که نداریم. به بانیان ما علاقه داریم و اسم فرزندانمان اسم آنهاست. روش و منشی که آنها آوردند کسی نیآورد. روی منش و روش و پرنسپ‌های شخص حنیف‌نژاد می‌توان ایستاد و زندان رفت و جان هم داد. بی تعارف! ولی شما کلی صحبت می‌کنی. درحقیقت این کلی صحبت کردن بار دارد. بار تشکیلاتی و امنیتی دارد. با جریان‌های بعد از انقلاب مرزبندی‌ها خیلی جدی است و علقه‌ای وجود ندارد. نکته‌ی دوم این است که جریان به لحاظ استراتژیک اشتباه کرد و طبیعتاً باید پاسخگوی اشتباهات خودش باشد. کارهایی کرد که پرنسپ‌های اخلاقی بنیانگذاران را مخدوش کرد. در بحث گفتیم که اگر روزی شرایط ایران به گونه‌ای باشد که طرفین درگیری بتوانند مساوی توضیح بدهند، امکان نقد جاندار هر دو هست ولی تا آن موقع من به مفهوم ضمیر نه اینکه وزنی دارم، اما "من" در این حوزه نمی‌روم. یعنی عادلانه نیست.

فرقان یک جریان فکری کوچک بود که اصلاً قابل مقایسه با مجاهدین نبودند. سابقه و پیشینه و توان سازمان‌دهی [قابل مقایسه نبود]. شما فرض کنید که کل دانشگاه تهران سخنرانی ۱۶ بهمن پر شد. در سال ۷۷ دوره‌ی اصلاحات، سالگرد دوم خرداد که آقای خاتمی آمد صحبت کرد زمین چمن پر بود و نیمی از دو حاشیه‌ی زمین چمن. اگر زمین دانشگاه تهران را که ۱۱۰ در ۷۰ در نظر بگیریم (البته بزرگترین زمین چمن‌ها ۱۲۰ در ۹۰ است) و

[جمعیت] خیلی فشرده و کتابی بایستند، ۲۰هزار نفر به همراه آن پهلوها می‌توانند بایستند. ولی آن جریان ۱۰۰هزار آدم می‌آورد. یا در رشت ۳۰۰هزار نفر را به میتینگ انتخاباتی‌اش می‌آورد. ولی فرقان یک جریانی اجتماعی نبود. ما نمی‌توانیم جریان‌های ناهمسطح را با هم مقایسه کنیم. فرقان یک جریان صادقی بودند متتهی به لحاظ فکری در شریعتی ماندند و ادبیاتشان را در شریعتی پیچیده کردند. بر خودشان با شریعتی و فکر شریعتی، برخورد شرک‌آلودی بود. همانطور که نواب ترور کرد و تضاد فکری را مکانیکی جواب داد، اینها هم همین کار را کردند. مگر مظهری قابل ترور بود؟! او فکری بود و نقد هم داشت. یا شیخ قاسم اسلامی که یک پیرمرد ۸۰ ساله بود را چه کسی می‌آید ترور کند؟! ترور سپهد قرنی چه مساله‌ای را حل کرد؟! یا ترور هاشمی؟! هاشمی آن موقع روحانی مبارزی بود که کیفی‌ترین روحانی مبارز ضد رژیم شاه بود. آن وقت باید او را ترور کنی؟! یا حاج مهدی عراقی از بازاری‌های ملی بود. بیایی حاج مهدی را ترور کنی! اصولاً [فرقان] تضاد را عوضی گرفت. ترورها کودکانه بود و انتخاب‌ها هم بسیار کودکانه بود. نمی‌گویم که دیگرانی بودند که می‌توانستند ترور شوند، نه! اصولاً به نظر من ترور اشتباه است. ما از انقلاب گذشتیم، چرا دیگر باید ترور کنیم؟! اینکه جایگاه فرقان، جایگاه اجتماعی مجاهدین نبود و هم‌سنگ نیستند. یک جریان مکانیستی بود. مهم این است که بعد از آن هم هیچ اثری از آثارشان باقی نماند. اگر جریانی ضرورتی داشته باشد بروز و ظهورش و از یک حقانیت نسبی‌ای برخوردار باشد، آثارش بالاخره می‌ماند. ولی فرقان تمام شد و همان ۵۸ سفره‌اش جمع شد. اینکه اصلاً بحث علقه وجود ندارد. اما یک سری مؤلفه‌هایی هست که آن مؤلفه‌ها وزن جریان و برد اجتماعی و تربیون و امکانش است. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه‌ی سال شصت گفت که روزنامه‌ی مجاهدین ۴۰۰ هزار تیراژ داشت. ۴۰۰ هزار تیراژ، هر روزنامه را هم ۵ نفر بخوانند، ۲ میلیون نفر خواننده در جامعه‌ی ۳۰ میلیونی

سال ۵۸-۵۹ خیلی زیاد است. اما نشریه‌ی فرقان با پست، ۳۰۰-۴۰۰ تا این‌ور و آن‌ور می‌رفت (بیرون هم نمی‌توانستند که چاپش کنند). ۳۰۰-۴۰۰ تا با ۳۰۰-۴۰۰ هزارتا اصلا قابل مقایسه نیست. لذا فارغ از اینکه ما چه موضعی نسبت به جریان‌ها داریم از شاخص‌ها و ملاک‌ها و سنجه‌ها نمی‌توانیم کوتاه بیایم. فرقان یک جریان اجتماعی، کوچک، درون‌گرا بود که نمی‌توانست اجتماعی باشد ولی آن جریان، جریانی بود که بعد از انقلاب در تهران و شهرستان باز شد و در روستا هم رفت. لذا این دو هم‌سنگ نیستند که مقایسه‌شان کنیم. ببین بحث هم خیلی فشرده است و من خیلی چیزهای ریز را نمی‌رسم بگویم. مثلا امروز که شما گفتید الان، من باید حتما روی آقای منتظری دهه‌ی ۶۰ تتری باز می‌کردم. این قصوری بود که ناخودخواسته است. این نظر من است که اتفاقا ایشان باید در دهه‌ی ۶۰ عنوان می‌شد. اما به نظر من ایشان بحث فکری ندارد. البته ایشان از نظریه‌ی ولایت‌فقیه به نظارت‌فقیه رسیده است و در کار خودشان تحولی است اما الان که نسل شما و جامعه‌ی ایران از نظریه عبور کرده، نظارت، جانشین ولایت بشود دیگر خیلی مساله‌ی جامعه‌ی ایران نیست. شاید بیست سال پیش چیز تازه‌ای بود اما الان چیز نوبی نیست. زیرا که عبور به‌طور جدی‌ای از تئوری صورت گرفته است. در جمع‌بندی‌های کلان به همه با وزن مخصوصی که داشتند [می‌پردازیم]. همه که جیوه نیستند که وزن مخصوصی در مقابل دیگر عناصر داشته‌باشند. به ایشان هم باید در کنار بقیه قطب‌ها و در وزن مخصوص خودشان پرداخت. اینکه شما می‌گویید قابل قبول است و من از جمع به این خاطر عذر می‌خواهم و سعی می‌کنیم جبران‌ش کنیم.



روایت فراز

فرجام فراز

نشت شصت و چهارم

سه شنبه ۱ مرداد ۱۳۸۷



با عصر به خیر خدمت دوستان بحث را آغاز می‌کنیم. نشست شصت و چهارم و شماره‌ی سوم فراز اصلاحات است. ان‌شاءالله امروز این دور تاریخ تمام می‌شود. بعد هم یک ماه تعطیلات تابستانی حسینیه است. ما این دو سال به کارکنان حسینیه زحمت زیادی دادیم. همه تصور می‌کنند کار اصلی برعهده‌ی کسی است که بحث‌را ارائه می‌دهد، اما اساساً این‌طور نیست و کار مشاع است و بیشتر بار روی دوش بچه‌هایی است که زحمت جلسه و زحمت حسینیه را می‌کشند. [بحث] این جلسه، جمع‌بندی فراز اصلاحات است با این توضیح که میزان وقتی را که به ادوار گذشته اختصاص دادیم به چند دلیل به این فراز آخر اختصاص ندادیم. قبل از جلسه دوستانی انتقاد کردند که چرا تعداد جلساتی که به اصلاحات و دهه‌ی ۶۰ اختصاص دادید کم بود. علت این است که فرازی که در آن به‌سر می‌بریم هنوز تمام نشده‌است و تاریخی نیست و بُعد زمانی تاریخی پیدا نکرده‌است. ادوار گذشته، تاریخی شده‌بودند. از تنباکو بیش از ۱۵ سال می‌گذرد، دو سال قبل سده‌ی مشروطه بود، با بقیه‌ی فرازها هم که آخرین انقلاب بود یک دوره‌ی کامل سی‌ساله فاصله داریم و همه‌ی مواد و مصالح برای تحلیل آن آماده است. ولی برای اصلاحات که هنوز فرازش به انتها نرسیده، فرصت وجود دارد. نکته‌ی بعد این است که در جمع‌بندی‌های کلان باز می‌توانیم سراغ این فراز برویم. نکته‌ی دیگر هم نکته‌ای است که قبلاً توضیح داده‌شد؛ اگر بخواهیم نقطه‌عطف‌های درگیری‌های خرداد ۶۰ را بررسی کنیم، نیاز به فضای جدی‌تر و فضای سالم‌تری هست تا دوطرف بتوانند استدلال‌هایشان را بگویند و ما و جامعه‌ی ایران بتوانیم روی استدلال‌های آنها قضاوت کنیم.

ولی هنوز چنین فضایی آماده نشده و فقط می‌توان مرورش کرد. پرشی صورت نگرفته‌است. زیرا هنوز در دوره‌ی اصلاحات به‌سر می‌بریم و تجربه-اش می‌کنیم. بخشی از دهه‌ی ۶۰ را هم که قابل مرور بود، مرور کردیم و آن بخشی را که نیاز است به اعماق جدی‌تری از آن فرو برویم و تدقیق بیشتری کنیم، بخشی را می‌توان در دوره‌ی بعد [جمع‌بندی] این کار را کرد و بخشی را هم که ان‌شاءالله وقتی جامعه‌ی ایران به یک سرفصل دموکراتیک و سالمی رسید. با این توضیح بحث را آغاز می‌کنیم.

### سر فصل نو؛ (دوم خرداد ۷۶)

در این جلسه‌ی پایانی مطالبه‌ها، ویژگی‌ها، مواجهه‌ها، کاستی‌ها، ناکامی‌ها، دستاوردها و نهایتاً جمع‌بندی را مرور می‌کنیم. قبل از اینکه سراغ مطالبه‌ها و ویژگی‌ها برویم مانند موارد پیشین، ببینیم که بسترهای شکل‌گیری سرفصل چه بود و زمینه‌سازها در عمل به چه شکل عمل کردند.

### بسترهای تکوین سرفصل

سه بستر قابل بررسی است. یکی بستر دورانی، یکی بستر عمومی و یکی هم بستر فکری است.

### بستر دورانی سرفصل نو

#### بستر دورانی سرفصل نو (یک و نیم ویژه دهه)

بستر دورانی فصل نو یک و نیم دهه‌ی ویژه بود. از ابتدای دهه‌ی ۶۰ تا سال ۷۵. بخشی از محتوایش را جلسه‌ی پیش مرور کردیم. بخشی را هم با فراست و دقت و وقت بیشتری از مقابل ذهن و دیده می‌گذرانیم.

#### انفراد بین المللی

از بیرون که شروع کنیم و شرایط یک و نیم‌دهه‌ی ویژه را نگاه کنیم، ایران در یک تفرد و ایزوله‌بودن بین‌المللی قرار داشت. در ابتدای این دهه یک

جبهه‌ی کاذبی موسوم به جبهه‌ی پایداری به وجود آمد که بیشتر جمهوری- اسلامی رویش تاکید می‌کرد. جبهه‌ای که مرکب بود از ایران، الجزایر، لیبی و سوریه که اوایل بخشی از ساف هم در آن بود اما بعدها همین چهار کشور ماندند. بعد آرام آرام اختلاف‌های ایران با کشورهای موسوم به کشورهای جبهه‌ی پایداری شروع شد. اول با الجزایر، بعد هم با یک مقدار با لیبی و در نهایت سوریه ماند. سوریه متحدی بود که دو لب بود و چشم داشت هم داشت. تا اواخر دهه‌ی ۶۰ نفت مجانی دریافت می‌کرد و از رابطه با ایران، متنفع می‌شد. نقش سوریه همیشه در خاورمیانه به خصوص در دو دهه‌ی اخیر (چه اسد پدر که از بین رفت و چه اسد پسر) که جانشینش شده است) نقش واسطه‌گی مدرن بوده است و همیشه یک نقش دو پهلو را بین ایران و جریان چپ و راست عرب ایفا می‌کرده است. جبهه‌ی پایداری از سال ۶۲ به- بعد اصولاً وجود خارجی نداشت. ایران چه در منطقه‌ی خودش و چه بیرون از منطقه نمی‌توانست متحد ویژه‌ای دست و پا کند، لذا سیاست خارجی، به خصوص در دوران هشت ساله‌ی جنگ، در تفرد کامل قرار داشت. البته دوران هشت ساله‌ی هاشمی ۶۸ تا ۷۶- شرایط بهبود پیدا کرد ولی ویژگی افراد کماکان به قوت خودش باقی بود.

### کشور دولتی

کشور ایران در این یک و نیم دهه‌ی ویژه یک کشور دولتی بود. به هر حال هر کشوری عناصر مختلفی را دربر می‌گیرد؛ دولت، ملت، عرصه‌ی عمومی، عرصه‌ی خصوصی. اما این عرصه‌ها [در مقابل عرصه‌ی دولت] اساساً به رسمیت شناخته نمی‌شدند و مفهوم دولت-ملت وجود نداشت. البته به جز شرایط ابتدای انقلاب (۵۷ تا ۵۹) و ابتدای جنگ (۵۹ تا ۶۱) که بین مردم و حاکمیت رابطه‌ای برقرار بود و مردم در بسیج امکانات جنگ خود ویژه و خوداتکا و خودجوش و خودانگیخته بودند. اما بعد از ۶۱ آرام آرام این رابطه تبدیل به یک رابطه‌ی خشک و کلاسیک شد و بعد هم محو شد. بعد از

جنگ و ابتدای دهه‌ی ۷۰ دیگر رابطه‌ای وجود نداشت. دولت یک طرف قضیه بود و ملت هم طرف دیگر معادله. لذا در این مدت کشور تحویل نظام جمهوری اسلامی بود. کشور، کشوری دولتی بود و جای بازی برای ملت وجود نداشت، یا کمتر وجود داشت.

### ایران شمولی یک نظریه‌ی حکومتی

در این یک و نیم دهه‌ی ویژه ایران مشمول یک نظریه‌ی حکومتی ولایت فقیه شد. هم چنان که قبلا عنوان شد این نظریه در کل دوران دهه‌ی ۶۰ کاملاً ایران شمول بود. سلسله مراتب تشکیلاتی ولایت فقیه را در ادارات می دیدیم، در جبهه و حتی در عرصه‌ی عمومی هم بارقه-هایش قابل مشاهده بود و نظریه کاملاً رسوب کرده بود. آن قدر افراط شد که یکی از مسئولین درجه اول در سال ۵۹ عنوان کرد که ملت ایران خون خود را به پای درختی ریخت که ثمره اش ولایت فقیه بود. در حالی که اساساً این طور نبود. تا سال ۵۷ در کادر بحث‌های فکری انقلاب، بحث ولایت فقیه نبود. در سال ۵۸ هم در قانون اساسی اولیه اصل ولایت فقیه وجود نداشت. فقط سال ۵۶ کتاب ولایت فقیه آقای- خمینی که چاپ اولش سال ۴۸ منتشر شده بود و در آن دوره فقط به حوزه‌ها و طیف‌های خاص سیاسی رسیده بود و دست به دست می شد، دوباره تجدید چاپ شد و به عنوان یک منبع دورانی و نه پلتفورم انقلاب وجود داشت. اساساً این یک دروغ بزرگ تاریخی بود که ملت ایران خون خود را به پای درختی ریخت که ثمره اش ولایت فقیه بود. اساساً این طور نبود. ولی این تئوری در فضای دهه‌ی ۶۰ رسوب کرد. از یک طرف [به دلیل] جنگ و شکست‌هایش فضای حساسی بود، [از طرف دیگر] هژمونی روحانیت هم بود؛ هم هژمونی تاریخی، هم فکری و هم تشکیلاتی‌اش. در چنین شرایطی این نظریه ایران شمول شد.

## حاکمیت روحانیت

وجه دیگر در این یک‌ونیم دهه‌ی ویژه، حاکمیت روحانیت بود. رهبری صدر انقلاب آقای خمینی بود که یک روحانی بود. یک شورای نگهبانی وجود داشت که پرده‌ی اولش تمام روحانی بودند و پرده‌ی دومش هم حقوق‌دان‌هایی بودند که بخشی فقط از روحانیت لباسش را نداشتند و تفکر فقهی و تفکر مشرعانه‌ی صرف و تفکر کمتر تاریخی‌ای داشتند. بعد از شورای‌نگهبان رئیس‌جمهور از سال ۶۰ تا ۷۶ روحانی بود. (البته بعد از ۷۶ هم آقای خاتمی هم روحانی بود). رئیس‌مجلس روحانی بود. در صدر بیشتر مناصب کلیدی مجلس از جمله هیئت‌رئیس و برخی از کمیسیون‌های ویژه، روحانیت قرار داشت. در همه‌ی دستگاه‌ها نماینده‌ای نقش نماینده‌ی ولایت فقیه و نقش ناظر ایفا می‌کرد. در مجموع درست است که برخی از روشنفکران قبل از انقلاب که به لحاظ فکری وا دادند و هژمونی روحانیت را به‌خصوص بعد از سال ۶۰ پذیرفتند، در نظام حضور داشتند، اما جریان تعیین‌کننده‌ای نبودند و کلیدها دست جریان روحانیت بود. لذا حاکمیت جمهوری اسلامی یک حاکمیت روحانی بود.

## تسخیر عرصه‌ی عمومی

عرصه‌ی عمومی هم در تمامی دهه‌ی ۶۰ و حتی تا سال ۷۵ (البته در دهه‌ی ۶۰ به‌صورت افراطی‌تر و در سال‌های ۶۸ تا ۷۶ کمی لطیف‌تر)، عرصه‌ی عمومی تسخیر شد. عرصه‌ی عمومی عرصه‌ای است که محل بازی دولت نیست. دولت خودش محل بازی دارد؛ بخش عمومی، کلیدهای اقتصاد ایران مثل بانک مرکزی و سازمان برنامه و... را دارد، نفت را دارد، یک سپاه چندمیلیونی از کارمندان در دستگاه‌های متعدد دارد. اما بقیه‌ی عرصه‌ها اعم از احزاب غیردولتی، مطبوعات، ان‌جی‌اوها، پاتوق‌ها و... در بقیه‌ی کشورها دست مردم و یا همان نیروهای خصوصی است. ولی در ایران [عرصه‌ی عمومی] تسخیر شد؛ نظام پزشکی دست پزشکان درون جمهوری اسلامی بود

که حتی بعضی از آنها وزیر هم بودند، نظام مهندسی انتصابی بود (انتخاباتی برگزار می‌شد ولی مشخص بود چه کسانی انتخاب می‌شوند)، باشگاه‌های ورزشی خصوصی نداشتیم و همه دست جریان جمهوری اسلامی بود. قبلاً اشاره شد که سینما در دست بنیادفارابی بود، بخشی هم در دست سوره<sup>۱</sup> و سازمان تبلیغات اسلامی بود. عرصه‌ی عمومی وجود نداشت. اگر در عرصه-ی عمومی نهادهای سنتی مثل مسجد و بازار و... را هم منظور کنیم (که البته باید منظور کنیم) اکثر مساجد هم در دهه‌ی ۶۰ دولتی شدند. پیش‌نمازها که [قبلاً] از داخل محل بیرون می‌آمدند، در این دوره دولتی و حقوق‌بگیر شدند و مسجد هم یکی از پایگاه‌های نظام شد. درحالی‌که مسجد یک نهاد جدی عرصه‌ی عمومی بود که در ایران چندمنظوره بود؛ نمازی برگزار می‌شد، رتق‌و‌فتق امور انجام می‌شد، پاتوق معتمدین محل بود، یک بنگاه غیررسمی کاریابی، یک محل غیررسمی برای دستگیری از افتادگان و گُل‌ریزان برای کسانی که ورشکست می‌شدند و امکانات از دست می‌دادند و... حتی بخشی از زورخانه‌ها هم دولتی شدند. می‌توان گفت زورخانه یکی از خصوصی‌ترین نهادهای عرصه‌ی عمومی در ایران است اما بخشی از زورخانه‌ها هم دولتی شدند و دست طیف دولتی سازمان تربیت‌بدنی قرار گرفتند. لذا می‌توان گفت عرصه‌ی عمومی فتح و تسخیر شد.

### مداخله در حریم خصوصی

از جهان شروع کردیم و آرام‌آرام به متن جامعه‌ی ایران رسیدیم، الان به حریم خصوصی می‌رسیم. در حقیقت در این دوره چندان حریم خصوصی‌ای هم وجود نداشت. به همه‌ی حریم‌ها دخول و ورود صورت می‌گرفت. از سال ۵۹ تا سال ۶۸-۶۹ که جنگ برقرار بود، گزینش‌ها سلطنت مطلقه داشتند. پاک‌سازی‌ها هم همین‌طور بود. در آن دهه غیر از دانش‌آموزان (البته

۱. سازمان هنرهای تصویری سوره زیر نظر معاونت سینمایی سازمان تبلیغات اسلامی اداره می‌شود.



آنها هم اگر می‌خواستند در مدارس خاصی بروند، گزینش می‌شدند) آحاد جامعه‌ی ایران حداقل یک‌بار گزینش شدند. یک‌گونه گزینش سرکنکور و یک‌گونه گزینش سر استخدام بود. در مقاطعی حتی سر رفتن به جبهه که طرف می‌خواست جان‌مایه‌اش را ببرد و از خاک دفاع کند، گزینش صورت می‌گرفت. در همه‌ی حریم‌های خصوصی وارد شدند. حتی مثلاً فرض کنید که اسم‌گذاری دیگر آزاد است و یک مادری ۹ ماهه یک زنی را حمل می‌کند و دلخوشی‌اش این است که آخر سر اسم فرزندش را خودش بگذارد ولی ثبت‌احوال بخشی از اسامی‌ای را که خالص ایرانی بودند (با اسامی خارجی کار نداریم) ممنوع شده‌بود. در ریزترین موارد و غیرقابل‌تصورترین حوزه‌های خصوصی مثل حجاب، آستین کوتاه برای مردان، رنگ لباس و... مداخله‌های جدی‌ای صورت می‌گرفت.

### **خودی-غیر خودی هم ایدئولوژیک هم استراتژیک**

در چنین شرایطی خودی-غیر خودی هم ایدئولوژیک و هم استراتژیک بود. به این مفهوم که جمهوری اسلامی باور داشت که یک‌پله از بقیه‌ی شهروندان بالاتر است و مدار پیرامونش هم به‌همین ترتیب. اینها و طیفی که به عنوان حامیان در دهه ۶۰ و ۷۰ پرورانده شدند، مجموعاً در ایوان ایران قرار می‌گرفتند و بقیه زیرایوان بودند و موجودات میکروسکوپی و ذره‌بینی بودند. یک خودی-غیر خودی ایدئولوژیک بود که از سال ۵۹ آمد. ایدئولوژی حساب‌شده‌ای بود و ساختار تشکیلاتی‌ای پشتش بود و دیدگاه استراتژیک هم داشت. دیدگاه استراتژیک این بود که ایران مال ماست. هم‌چنان که شاه سال ۵۳ که [تاسیس] حزب رستاخیز را اعلام کرد که هرکس نمی‌خواهد عضو حزب شود شناسنامه‌اش را می‌دهیم دستش که برود، نه با این گویش اما در عمل در دهه‌ی ۶۰ همین اتفاق صورت گرفت. منتهی امکان رفتن همه نبود! آن‌موقع جنگ بود و مرزها بسته بود و... خودی-غیر خودی کاملاً آگاهانه بود و [جزو] ایدئولوژی حاکمیت جمهوری اسلامی بود که استراتژی‌اش هم شد.

## تواب‌سازی

سیر دیگر در دهه‌ی ۶۰، سیر تواب‌سازی بود. همه تصور می‌کنند تواب‌سازی فقط در زندان‌های دهه‌ی ۶۰ صورت گرفت اما این‌طور نیست و بیرون هم صورت گرفت. از ادارات تا دانشگاه، به نوعی یک ساختار تواب‌سازی [همه‌جا] وجود داشت. ساختار تواب‌سازی بعد از دهه‌ی ۶۰ از زندان‌ها شروع شد. یک بچه‌ی ۱۵-۱۶ ساله را می‌گرفتند و در تلویزیون نمایش می‌دادند که او از گذشته‌ی خودش ابراز بیزاری می‌کرد. مگر یک جوان ۱۵-۱۶ ساله چه گذشته‌ای دارد که از آنچه که انجام داده‌است تبری بجوید؟! اوج پاکی و اوج بکری اوست. اوج زیست فطری اوست. در آن شرایط تواب‌سازی زندان‌ها شروع شد. سال ۶۱ دانشگاه که باز شد هرکسی از جلو هر حزبی رد شده بود، از جلو دکه‌ی روزنامه‌فروشی گروهی رد شده بود، روزنامه‌ای خوانده بود و یا سمپاتی‌ای داشت یا اگر سایه گروه‌ها و احزاب ۶۰ با او تماس برقرار کرده بود، می‌بایست تعهد می‌داد. بعد از انقلاب فرهنگی سه سطح تعهد در دانشگاه‌ها آمد. یکی که کاملاً فرد را خورد می‌کرد و از همه‌ی گذشته و فکر و اعتقادش باید می‌گذشت و یک جوان ۲۱-۲۲ ساله برای اینکه لیسانس بگیرد، باید از همه‌ی آنچه داشت ابراز ندامت می‌کرد. سطح دوم یک مقدار ملایم و سطح سوم هم ملایم‌تر بود به-طوری که در هر یک دانشکده‌ای ۱۰-۱۵ درصد می‌بایست تعهد می‌دادند. سیر تواب‌سازی در دانشگاه‌ها که آمد، در دانشکده‌ها همدر [میان] دانشجویها و در اساتید آمد. یعنی فقط پاک‌سازی نبود. استادی هم که از تیغ پاک‌سازی، جان و مخ سالم به در برده بود، اما در کلاس باید با بخشی از وجود و شخصیت خودش و حتی پوشش‌اش می‌آمد. در ادارات هم به-همین ترتیب بود.

از درون مدرسه دو شخصیتی شدن انسان‌ها شروع شده بود. من یادم است که همسایه‌ای داشتیم که یک دختر داشت که اسمش مروارید و کلاس اول

دبستان بود. کل خانواده به او می‌گفتند آنتن. یک دختر هفت‌ساله در خانواده لقب آنتن می‌گرفت چرا که مدرسه می‌رفت و مدرسه‌ها آن‌موقع مذهبی بودند. آن مدرسه از بچه‌گزارش می‌گرفت که در خانه ویدئو دارید؟ مادرت چه شکلی است؟ چه کسی می‌آید، می‌رود؟ چه می‌خوری، نمی‌خوری؟ نفاق ایدئولوژیک این است. نفاق ایدئولوژیک فقط این نیست که یک فرد یا یک جریان باوری داشته‌باشد که آن باور را برملا نکند. بلکه این نفاق است اما این‌جا نفاق سیستماتیک بود که امور تربیتی داخلش بود. بخشی از معلم‌ها و نظام آموزش و پرورش در آن دخیل بودند. لذا این توابع‌سازی سیستماتیک بود که هم در زندان بود، هم در دانشگاه و هم در مدرسه و حتی در این یکی دو روزنامه‌ی رسمی‌ای که بیرون می‌آمد. تیپ روشنفکران تعریف شده در درون جمهوری اسلامی که دفعه قبل هم اشاره شد (مثل آقای جلال‌رفیع یا آقای حسن حبیبی و...) در مطبوعات ستون داشتند. در این ستون‌ها شلاق دستشان گرفته بودند و روشنفکران را تحقیر می‌کرد و روحانیت را تقدیر و تقدیس! حتی آن‌بار هم عنوان شد که حسن حبیبی برای [موقع] گرفتن اعتبارنامه‌اش از مجلس جوی علیه‌اش برپا شد. افتخارش این بود که در نوفل‌لوشاتو نان و کره و پنیر می‌خریده و عضویتش در نهضت آزادی را اینقدر تخفیف داد که آری انسان بعضی وقت‌ها از مسیرهایی رد می‌شود که نجاستی زیرپایش قرار می‌گیرد و اشکالی ندارد و بالاخره رد می‌شود. آقای حبیبی بالاخره قبل از انقلاب شخصیتی بود، مترجم و ویژه‌ای بود، از چهره‌های متین خارج از کشور و مبارز هم ملی و هم مذهبی‌ای بود. بعد از انقلاب هم که به ایران آمد قابل احترام بود و در شورای انقلاب فرهنگی و نامزد نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری بود ولی در سال ۶۲ در مجلس این‌گونه خودش را خانه-تکانی کرد. توابع‌سازی مرحله‌به‌مرحله در رده‌های سنی مختلف و کسوت‌های مختلف انجام می‌شد.

### شبه‌انستاد سیاسی

شبه انستاد سیاسی هم وجود داشت. دفاتر همه‌ی احزاب تعطیل شد. نیروهائی هم که سلاح به‌دست نگرفته بودند و می‌خواستند در کادر قانون فعالیت کنند، عملاً فضایی برایشان نبود و سرنوشت‌شان منجر به خودتعطیلی شد. مثل جنبش مسلمانان مبارز که اول نشریه‌اش را خودش بست و بعد هم تشکیلاتش تعطیل شد، جاما هم به‌همین ترتیب. بخشی از کرکره‌های سیاسی توسط خودشان پایین کشیده شد چراکه اصلاً شرایطی برای تحرک تشکیلاتی وجود نداشت. جریانی هم که خودش دفترش را تعطیل نکرد نهضت‌آزادی بود که به آن هم چندبار حمله کردند، چندبار پلمپ کردند، برای مهندس-بازرگان و دکترسحابی مزاحمت ایجاد کردند، به بیابان بردندشان و اعدام نمایشی اجرا کردند<sup>۱</sup> و... وقتی ارگان وجود نداشته باشد، نشریه وجود نداشته باشد، دفتری، حزبی، حوزه‌ی تعلیماتی، امکان عضوگیری‌ای و... [نباشد]، نیروها به مدار زیراکس تبدیل شدند. یعنی یک بیانیه‌ای امضا می‌کردند، این بیانیه صد تا دویست تا تکثیر می‌شد و در محافل و خانواده-شان توزیع می‌شد. نه روزنامه‌ای چاپ می‌کرد، آن موقع هم که نه سایتی بود و نه اینترنتی و نه ماهواره‌ای. نیروهای سیاسی به‌خصوص در دهه‌ی ۶۰ حالت غارنشین پیدا کردند. البته بعد از سال‌های ۷۰ یک [امکان] نفس‌کشیدنی پیدا شد. اما [درکل] یک شبه انستاد سیاسی‌ای وجود داشت.

### زندان و قضا

قبلاً اشاره شد که در زندان‌ها شرایط، شرایط ویژه‌ای بود. معدل سنی زندان مثل معدل سنی دانشگاه ۲۲ سال بود. از دانش‌آموز ۱۵-۱۶ ساله تا

<sup>۱</sup>. در اردیبهشت سال ۱۳۶۷ نهضت‌آزادی ایران نامه‌ای موسوم به "هشدار" را خطاب به آیت‌الله خمینی منتشر می‌کنند که در آن ضمن تشریح دوباره‌ی نظر خود برای اتمام جنگ پس از فتح خرمشهر، بر لزوم اتمام هرچه سریع‌تر جنگ پیش از نابودی کشور تاکید می‌کنند. پس از این نامه به دفاتر نهضت‌آزادی حمله می‌شود و تعدادی از اعضا دستگیر و ارباب می‌شوند.

میان سال و موسپید در زندان بودند و یک معدل سنی حدودا ۲۲ تا ۲۵ داشتند. سیر تواب‌سازی هم که بود. اعدام‌ها هم که بود. اعدام‌های سال ۶۷ [هم بود]. بخشی که ملی‌کشی می‌کردند. یعنی حکمشان را هم کشیده بودند و زیادت‌تر در [زندان مانده] بودند. نظام قضایی چسب شرایط دهه‌ی ۶۰ بود. نظام قضایی مستقلی وجود نداشت. لذا زندان وقضا یک پدیده‌ی مرکب بودند، زندان و قضا با هم بودند. روزنامه‌های سال ۶۰-۶۱ را ببینید اتهام‌هایی که برای اعدامی‌ها می‌آوردند، ادبیات محض فقهی داشت و هیچ روکشی از نظام قضایی کشوری مثل ایران را با خودش حمل نمی‌کرد. کسانی که اعدام می‌شدند یا باغی بودند (بُغی<sup>۱</sup> بر نظام کرده بودند) یا طاغی بودند (طغیان کرده بودند) و یا یاغی بودند. لذا با یاغی و باغی و طاغی که اصطلاح‌های محض صندوق‌خانه‌های فقهی است با شرایط سیاسی-فکری برخورد می‌شد.

### مهار صنفی

صنوف مهار شدند. به‌هرحال در انقلاب (به دوردست‌های مبارزه‌ی صنفی در ایران-تنباکو و مشروطه و نهضت ملی- که صنوف آمدند و حتی در تنباکو حرکت راه‌انداختند و یلی برای خودشان بودند، کاری نداریم) از سال‌های ۵۷ تا ۶۰، جامعه‌ی ایران سازمان صنفی پیدا کرد و صنوف در سطح عالی صاحب سندیکا و اتحادیه شدند. ولی بعد از سال ۶۰، بخشی از سرشناس‌های صنوف دستگیر شدند، بخشی هم فرار کردند و یا اعدام شدند، مانند آقای دستمال‌چی<sup>۲</sup> و آقای لباس‌چی<sup>۳</sup> و شانه‌چی<sup>۱</sup> و حاج‌مانیان<sup>۲</sup>. بخشی

---

<sup>۱</sup>. بغی به معنای تجاوزگری است که در معنای فقهی آن تجاوز بر حدود حاکم شرع را گویند.  
<sup>۲</sup>. کریم‌دستمال‌چی. تاجر. از اعضای جبهه‌ی ملی بود و به جرم همکاری در تظاهرات ۲۵ خرداد ماه ۱۳۶۰ که در سالروز تولد دکتر مصدق (به تاریخ شمسی) به منظور اعلام مواضع جبهه‌ی ملی و در حمایت از ریاست‌جمهوری وقت (بنی‌صدر) انجام شد، دستگیر در تیر ۱۳۶۰ اعدام شد.  
<sup>۳</sup>. قاسم لباسچی. تاجر. از اعضای مرکزی جبهه‌ی ملی بود و پس از تظاهرات ۲۵ خردادماه ۱۳۶۰ مدتی زندگی مخفی داشت و سپس به فرانسه رفت و به حمایت از پناهندگان ایرانی پرداخت. او در اواخر عمر به آمریکا رفت و در آنجا درگذشت.

هم مثل حاج تقی‌انوری و یا طیف‌های بازاری منتسب به جبهه‌ی ملی خانه‌نشین شدند. آنها هم که ماندند دو مدار شدند. مدار مدرن‌تر اصناف زیرچنبره‌ی خاموشی و اتاق بازرگانی که جناح پیشرفته‌تر مؤتلفه بودند و بخشی از صنوف هم (آن موقع ۷۰۰ هزار واحد صنفی وجود داشت. ۷۰۰ هزار واحد صنفی خیلی عظیم است. می‌شود گفت که بزرگ‌ترین تشکیلات ایران است) دست جناح ساده‌تر و قشری‌تر مؤتلفه و سعیدامانی و تیم پیرامونش بودند.

### مطبوعات حداقلی

مطبوعات هم حداقلی بود. در سالهای ۳۰ تا ۳۲ در دولت مصدق، جامعه‌ی ایران نسبت به جامعه‌ی سال ۶۰ خیلی محدودتر بود و جهان هم کمتر پیچیده بود، در آن شرایط ۱۱۰۰ نشریه وجود داشت ولی در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۶۰، شما دونشریه‌ی سر اسری (کیهان و اطلاعات) می‌بینید که در سال ۶۶، رسالت هم به آنها اضافه شد. نشریات کاملاً دولتی بودند. هم کیهان و هم اطلاعات کاملاً دولتی بودند و نماینده‌ی ولی فقیه در آنجا نظارت ویژه‌ای اعمال می‌کرد.

### دانشگاه مدرسه‌ای

دانشگاه هم دانشگاه ماقبل سال ۶۰ نبود. دهه‌ی ۴۰ و دهه‌ی ۵۰ دانشگاه درون خودش فرهنگی را مندرج داشت. اساتید صاحب فرهنگ و فرهیخته و صاحب کرسی بودند، نمایان بودند و برای خودشان کسی بودند. رابطه‌ی معلمی و شاگردی برقرار بود و دانشجو مورد احترام جامعه بود. دانشجو هم

<sup>۱</sup>. محمد مدیرشانه‌چی (۱۳۸۷-۱۳۰۱). از اعضای کانون نشر عقاید اسلامی مشهد در دهه‌ی ۳۰، مسئول کمیته بازار جبهه‌ی ملی بود که به دلیل فعالیت‌هایش بارها به زندان افتاد. او از پشتیبانان مالی فعالیت‌های انقلابی و دوران اقامت آیت‌الله خمینی در اریس بود. بعد از انقلاب پس از ترور سه فرزندش به فرانسه رفت و در سال ۸۷ به تهران بازگشت و بعد چندماه درگذشت.

<sup>۲</sup>. محمود مانیان. از اعضای جبهه‌ی ملی بود. او پس از دستگیری‌های ۱۳۶۰ اعضای جبهه‌ی ملی مدتی زندگی مخفی داشت. او که از بانیان حسینیه‌ارشاد و آسایشگاه معلولان کهریزک بود، تا پایان عمرش به فعالیت‌های خیریه مشغول بود.

از آرمان اجتماعی و هم آرمان سیاسی حامله بود و هم علم را تعقیب می‌کرد. [اما دهه‌ی ۶۰] این گونه نبود. دانشگاه تبدیل به یک مدرسه شد. انقلاب فرهنگی صورت گرفت. این سه سال [تعطیلی] را ضرب در ضرب عمر اساتید و کارکنان و دانشجویان کنید و ببینید که چه رقمی در می‌آید. رقم نجومی و غیرمحاسبه‌ای [می‌شود]. بعد از سه سال چه اتفاقی افتاد؟ درب دانشگاه باز شد. یک تیغ در سلف سرویس کشیده بودند که دختر و پسر سوا [باشند]، کتابخانه‌ها جدا شدند. کلاس‌ها شانه‌ی چپ دخترها و شانه‌ی راست پسرها، بعضی جاها این قدر افراط صورت گرفت که بین دخترها و پسرها پرده کشیدند. یک سری واحدهای جدید اسلامی اضافه شد و یک سری واحدها هم حذف شد. سه سال تعطیل کردند که این اتفاقات صورت بگیرد! شما حساب کنید که اگر بخواید در هر حوزه‌ای از جامعه‌ی ما انقلاب بشود، مثلاً حوزه‌ی آموزشی بخواهند انقلاب ایجاد کنند و بگویند که همه‌ی دانش‌آموزان در سه مقطع، سه سال به خانه‌هایشان بروند تا ما درغیاب آنها انقلاب کنیم و وقتی که انقلاب کردیم، صدایشان می‌زنیم. مکانیکی‌تر از این [روش] وجود نداشت. مثل اینکه در کشوری بخواهد انقلاب بشود همه‌ی مردمش را به کشورهای همسایه مهاجرت بدهند و بگویند ما اینجا کارهایی را می‌کنیم و [وقتی] انجام دادیم شما برگردید، در جامعه انقلاب صورت گرفته است. انقلابی که خود جامعه‌ی محلی و خود جامعه‌ی هدف در آن شرکت نداشته باشند، چیزی جز کودتا نیست. دانشگاه مدرسه‌ای شد و استاد می‌آمد یک درسی می‌داد. سال‌های ۶۲ که دانشگاه باز شد استادها می‌آمدند و خیلی صریح می‌گفتند همان‌طور که پشت شما باد خورده، پشت ما هم بادخورده و ما مفروضاتمان ماقبل ۵۹ است. درحقیقت نه ارتقاء علمی، نه کسوتی و نه معلمی‌ای و نه چیز دیگری در دانشگاه باقی نماند.

### مدرسه‌ی دینی

مدارس هم تقریباً مدارس دینی شدند. کتاب‌های آن [زمان] الان موجود

است. اگر کتاب‌های دبستان و راهنمایی و دبیرستان دهه‌ی ۶۰ را و حتی دهه‌ی ۷۰ را تحلیل کنید [می‌بینید که] تعلیمات دینی که وجود داشت که قبل از انقلاب هم بود. قرآن و تعلیمات دینی که سرجایشان باقی ماندند. تاریخ اسلام هم آمد، تاریخ ایران هم که درس می‌دادند ماهیت دینی داشت. تاریخ جهان هم از جهان مذهبی شروع می‌کردند. جغرافی، جغرافیای جهان اسلام بود. اجتماعیات هم با دیدگاه مذهبی از نوع جمهوری اسلامی بود. فقط علوم پایه که توانش نبود جوهر مذهبی به آن تزریق نمی‌کردند و این جریان در فیزیک و شیمی و... به لحاظ فکری کم می‌آورد و نمی‌توانست در آن دخل و تصرفی بکند. فارسی هم به نوعی دینی بود. لذا مدرسه، یک مدرسه‌ی دینی شد.

### اقتصاد "گذرانی"

اقتصاد هم یک اقتصاد گذرانی شد. درست است که سال‌های ۶۱-۶۲ تلاش شد که اقتصاد ایران دارای برنامه‌ای بشود منتهی آن برنامه نه تصویب و نه اجرا شد. اقتصاد گذرانی یعنی ما یک سری منابع محدودی داریم که با بخشی آن جنگ بگذرد و با بخشی هم اقتصاد معیشتی حداقلی و حد وسطی [بگذرد]. این جلوه‌ای از شرایط یک و نیم‌دهه بود.

### بستر دورانی سرفصل نو: (تحولات نیمه دومی)

اما نیمه‌ی دوم که ۶۸ تا ۷۶ است، تحولاتی در ساختاری که بحثش را کردیم صورت گرفت.

### محو فضاها

یک سری از فضاها محو شد. فضاها از چه نواحی‌ای محو شد؟ تا زمانی که خود آقای خمینی بود یک وزن و هیمنه‌ای در درون حاکمیت بود و پرتو افشانی‌ای داشت و فضایی را در درون نظام با خودش حمل می‌کرد. آن فضا در نبود ایشان وجود نداشت. پرچم بخشی از فضا را هم دولت سال‌های ۶۰ تا ۶۸ حمل می‌کرد. سال ۶۷ مهندس موسوی استعفا داد ولی استعفایش



پذیرفته نشد و حدود یک‌سال دیگر هم مجبور شد که فعالیت تشکیلاتی-اداری دولت سال‌های جنگ را ادامه بدهد که آن‌هم سال ۶۸ کنار رفت و دولت‌هاشمی سر کار آمد. وجه بعد هم اینکه ۵۹ تا ۶۷ جنگی بود که (به‌خصوص اوایلش) یک فضای حسی ملی را با خود داشت که البته به‌مرور کم شد اما به‌رحال بخشی از فضای ۵۹ تا ۶۷ را هم فضای جنگ و جبهه احاطه می‌کرد. [در دهه‌ی ۶۰] یک فضای عمومی ساده‌زیستی و الگوی کم‌مصرفی هم وجود داشت. این فضاهاى چهارگانه همه از سال ۶۸ محو شد.

### **افت ایدئولوژیک حاکمیت**

خلاً ناشی از محو این فضاها طبیعتاً برای حاکمیت یک افت ایدئولوژیک را به‌وجود آورد. یک‌پایه‌ی افت ایدئولوژیک هم پذیرش قطعنامه در سال ۶۷ بود. همه‌جا جنگ تبدیل به یک پدیده‌ی میهنی می‌شود. مثلاً در جنگ جهانی دوم در جاهایی (فرانسه) جنگ لقب جنگ کبیرمیهنی گرفت. جنگ بالاخره [بر سر] خاک و جزء نوامیس ملی است. اما در ایران، جنگ عمیقاً ایدئولوژیک و تاریخی شد لذا وقتی قطعنامه پذیرفته شد، از ناحیه‌ی پذیرش قطعنامه هم افت ایدئولوژیک و هم ریزش ایدئولوژیک پیدا شد.

### **اقتصاد و سیاست را "کشتی بانى دگر آمد"**

سال ۶۸ اتفاقی که افتاد و دولت جدید سر کار آمد. عملاً و بدون اینکه مثل قوام که در ۲۷ تیر ۳۲ بعد از استعفای مصدق اعلام کرد که "سیاست را کشتیبانی دیگر آمد" بگوید، [همین کار را کرد]. هاشمی این‌را به لفظ نگفت ولی بالاخره وقتی هاشمی آمد هم اقتصاد و هم سیاست را کشتیبانی دیگر آمد. جهت‌گیری‌ها همانطور که جلسه‌ی قبل اشاره‌شد تحولاتی اساسی پیدا کرد.

### **ساختار شبه فئودالی دولت**

ساختار دولت هاشمی، ساختاری شبه‌فئودالی بود. یک سانترالیسم محض پیرامون شخص هاشمی بود و بقیه‌ی اعضای کابینه حالت کارگزار را داشتند.

### بُرش شکاف‌آفرین

اول سال ۶۷ در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی یک برش شکاف‌آفرین پدیدار شد. این برش حذف آقای منتظری بود. حذف آقای منتظری یک حذف ساده نبود. به این مفهوم که [او] در جمهوری اسلامی عنوان تشکیلاتی داشت و از سال ۵۹ به بعد نایب ولی فقیه بود. هم عنوان تشکیلاتی داشت و هم نایب رئیس مجلس خبرگان بود. بار تشکیلاتی هم داشت. بالاخره بدنه‌ی جهاد، بدنه‌ی سپاه، دفتر سیاسی سپاه که دفتر تحلیل‌گر و سازمان‌ده‌ صدور انقلاب در سپاه بود و تمامی بدنه‌ی هیئت‌های هفت‌نفره همه از طیف طرفدار آقای منتظری بودند. بخشی از روحانیت با توجه به خصلت‌های ذاتی‌شان مقابل کار هیئت‌های هفت‌نفره‌ی تقسیم زمین به‌خصوص اول انقلاب ایستادند (به‌خصوص بند الف و ج و د که پرده‌پرده به سمت مصادره‌ی زمین می‌رفت) ولی دو روحانی مدافع تقسیم زمین بودند و [این کار را] مورد حمایت ویژه قرار دادند؛ آقای مشکینی و به‌خصوص آقای منتظری. به این معنی که پشتیبان ایدئولوژیک تقسیم اراضی در ابتدای انقلاب و دهه‌ی ۶۰ آقای منتظری و تا حدودی هم آقای مشکینی بودند. درحقیقت آقای منتظری دارای یک یال و کوپال تشکیلاتی و سمپاتیک در درون نظام جمهوری اسلامی نه درون نیروها ولی درون جمهوری اسلامی - بود. لذا وقتی این عزل صورت گرفت ریزش‌های خاص خودش را هم داشت. روز عزل روزی تاریخی‌ای در تهران بود. بنا بود هر اثری از آثار فرد عزل‌شده پاک بشود. مثلاً تصویر عظیم شاید ۱۵-۲۰ متری از آقای منتظری روی دیوار ساختمان جهاد در خیابان فاطمی بود که همان‌روز پاکش کردند. اول طلوع آفتاب تا ساعت ۸ و ۹ پاک شد. هیچ اثری از او باقی نماند. در چین یک جنبش مائوزدایی راه افتاد اما یک ۴-۵ سالی طول کشید تا آثار مائو پاک شود ولی اینجا تشکیلات عالی! یعنی از این منظر جمهوری اسلامی تشکیلاتی‌ترین نیروی تاریخ است که می‌تواند در عرض یک‌روز همه‌ی خیابان‌ها را آنی نرده بکشی یا همه‌ی کتابخانه‌ها یا

سلف‌ها را دو سه روزه قبل از بازگشایی آنی تیغه بکشی. یک توان ویژه‌ی تشکیلاتی می‌خواهد. منتهی این توان تشکیلاتی ویژه در همه‌ی کشورها در توسعه و آموزش انسانی [می‌رود] ولی اینجا روی مرزبندی‌های فیزیکال! لذا آن برش شکاف‌آفرین هم در محتوا و هم در فرم، یکی دو روزه حل شد. این برش قاچی زد که آن قاچ هنوز هم پاک نشده است و یک ریزش جدی‌ای در تشکیلات جمهوری اسلامی برپاکرد و آثار زخمش هنوز باقی است.

### **تصفیه‌های چپ زدایانه**

تصفیه‌های چپ‌زدایانه‌ی درون حاکمیت هم از زمان روی کار آمدن دولت هاشمی شروع شد که قبلاً عنوان شد.

### **موضع داری رانده شدگان**

مجموعه‌ی کسانی که رانده شدند، صاحب موضع شدند و هم روی هاشمی و هم روی شرایط موضع پیدا کردند.

### **اطلاعات همه جا حاضر**

[وزارت] اطلاعات یک اطلاعات ساده نبود. اطلاعات همه‌جا حاضر بود؛ بیرون از کشور، داخل کشور، هم کار اقتصادی می‌کرد و هم کار تشکیلاتی و هم کار سیاسی که نهایتاً منجر به قتل‌های سلسله‌ای سال ۷۷ به بعد شد.

### **عرصه‌ی بسته سیاسی، روزنه‌های اجتماعی-فرهنگی**

قبلاً اشاره شد که عرصه‌ی سیاسی بسته بود ولی در دوران جدید [۶۸ تا ۷۶] یک روزنه‌های اجتماعی و فرهنگی باز شد. بخشی از مجرای شهرداری‌ها و بخشی هم از نشریات جدیدی مثل ایران‌فردا که آمدند و یا چند ان‌جی‌او که باز شد. زنان آرام‌آرام تحرکی پیدا کردند و فیلم مولف آمد و اتفاقاتی از این دست که مهم بودند در سال‌های بعد از ۷۰ در جامعه‌ی ایران رخ داد.

### **آرایش جدید درون حاکمیتی**

حاکمیت صاحب یک آرایش تازه شد؛ کارگزاران بیرون آمدند، ری-

شهری<sup>۱</sup> صاحب یک پاتوق حزبی شد که البته موقت بود<sup>۲</sup>، مؤتلفه خودش را بازسازی و نوسازی کرد، مجاهدین انقلاب دوباره ظهور و بروز پیدا کردند. به جای دو تکه‌ی اصلی دهه‌ی ۶۰ که سازمان مجاهدین انقلاب و حزب جمهوری اسلامی بودند، ۴-۵ گُپه و تکه در درون نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد.

### مدرنیسم از معبر شهرداری

دولت هاشمی مروج نوعی مدرنیسم از مجرای شهرداری‌ها بود و تاحدودی از خودش میل ضد اقشارستنی در ایران را هم بروز می‌داد.

### مستحیل در اقتصاد جهان

میل هاشمی حل شدن در اقتصاد جهان و پذیرش تعدیل بود که در جلسه‌ی پیش عنوان شد و قبلا هم به آن گریز زده بودیم.

### انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی

انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی دولت جدید از انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ متفاوت بود.

### بستر دورانی سرفصل نو: (عرصه‌ی اجتماعی)

در حال ادامه‌دادن بستر دورانی سرفصل نو را هستیم. یعنی دوران را خوب بشناسیم و بفهمیم که چگونه از دل این دوران دوم خرداد درآمد. یعنی خیلی پوسته‌ای نگاه نکنیم و بطن را واریسی کنیم و ببینیم که مولود تحت چه شرایطی متولد شد.

---

۱. محمد محمدی‌ری‌شهری، (۱۳۲۵). حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، وزیر اطلاعات سال‌های ۱۳۶۳ تا ۶۸ و دادستان کشور تا سال ۱۳۷۰ بود. همچنین در سازمان حج و زیارت و دادستانی ویژه روحانیت، مجلس خبرگان و آستان امام‌زاده شاه‌عبدالعظیم دارای مصادری مدیریتی بوده و هست.

۲. جمعیت دفاع از ارزش‌ها با دبیرکلی ری‌شهری در سال ۱۳۷۵ با شعار فراجناحی بودن، تاسیس شد. پس از شکست ری‌شهری در انتخابات ۱۳۷۴، این جمعیت در سال ۱۳۷۷ با انتشار بیانیه‌ای فعالیت‌های خود را تعطیل اعلام کرد.

در این دوران نقطه‌چینی از بغض‌ها وجود داشت؛ خط ممتدی از کنش‌ها و واکنش‌ها. خط اجتماعی-اقتصادی ساختار تعدیل، دُم‌ل‌های چرکین خودش را بر بدن و سر جامعه‌ی ایران کاشت. جدال دو مذهب در پس پیشانی حافظه‌ی تاریخی ایران جای گرفت و نهایتاً یک حس زیست‌کاملاً باز [به‌وجود آمد] که خدمتتان توضیح می‌دهیم.

### **بغض‌ها و نقطه‌چین‌ها:**

امجدیه ۶۳، ۶۵، ۶۷ / شورش‌های شهری / رگه‌ی اعتراض دانشجویی رسمی

گفتیم که دهه‌ی ۶۰ دهه‌ی ویژه‌ای بود اما به‌رحال جا به‌جا و گاه‌به‌گاه بغض‌هایی ترکیده می‌شد. آن‌موقع بازی‌ها را در استادبوم آزادی نمی‌گذاشتند. تا سال ۶۷ در بازی‌ها امجدیه بود. هر دو سال یک‌بار دز امجدیه بغض به‌وجود می‌آمد و انفجار به‌وجود می‌آورد و به بیرون می‌زد که البته زود جمعش می‌کردند. یکی سال ۶۳، یکی سال ۶۵ و یکی سال ۶۷. هر بار هم پرسپولیس بازی داشت و جمعیت انبوه می‌شد. به‌خصوص سال ۶۷ اینقدر جمعیت انبوه شد که فشار جمعیت همه‌ی نرده‌ها و تیرها و فنس‌ها و سیم‌خاردارها را کند و در شرایطی دو تیم بازی می‌کردند که جمعیت تالاب خط نشسته‌بود و خیلی خطرناک بود. بیش از همه جان آن ۲۲ نفری که در داخل زمین بازی می‌کردند تحت مخاطره بود. هر سه بار هم که در امجدیه انفجار به‌پا شد و جمعیت بیرون آمد، شعارها سیاسی شد. درحالی‌که میانگین فرهنگی و فکری جمعیت استادبوم، میانگین پایینی است و میانگین سنی هم میانگین پایینی است. این‌طور نبود که سی‌هزار دانشجو و معلم و استاد ناراضی و مترجم و مؤلف را به امجدیه بیاوری که وقتی بیرون می‌آیند شعار دهند. نه! اصلاً این‌طور نبود. بچه‌های ۱۷-۱۸ ساله‌ای بودند که از مدرسه تعطیل می‌شدند یا از مدرسه جیم می‌شدند و به امجدیه می‌آمدند و یا فرض کنید راننده‌ی اتوبوس، راننده‌ی کامیون و راننده‌ی تاکسی و دست‌فروش و

کاسب [بودند]. تیپ‌های استادیومی بیشتر این‌ها هستند. نه اینکه همه اینها باشند اما بیشتر اینها هستند. با این وجود از دلشان شعار سیاسی و شعار طبقاتی بیرون می‌آمد. امجدیه سه نقطه‌چین بود. یک سری شورش‌های شهری هم بود که بیشتر در دوره‌ی هاشمی از اسلام‌شهر و رباط‌کریم تهران تا قزوین و اراک و مشهد و ... بود و یا شورش‌های حاشیه‌نشین‌ها. یک رگه-ی اعتراض دانشجویی حداقلی هم بود. دانشگاه خُل دست دست نظام و تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی کاملاً خودتعریف‌کرده‌ی در کادر نظام جمهوری اسلامی بود اما آنها هم از سال ۷۰ معترض [به حکومت] و متعرض به دولت هاشمی شدند. اینها بغض‌های اجتماعی‌ای بودند که خودشان را در امجدیه، شورش‌های شهری و اعتراض دانشجویی حداقلی نشان می‌دادند.

### کنش و واکنش‌ها:

حجاب / ویدئو ۶۱ / ماهواره ۷۲ / نوروز / چهارشنبه سوری

اما یک کنش و واکنشی هم بین جامعه و حاکمیت به‌ویژه در دهه‌ی ۷۰ برقرار بود. این‌طور نبود که هیچ واکنشی وجود نداشته باشد. واکنش اول سر حجاب بود. البته از همان سالی که حجاب اجباری شد تظاهرات حجاب در تابستان ۵۹ تا بهار سال ۶۰ حجاب بود اما دیگر بروز و ظهور اجتماعی نداشت و بروز و ظهور انفرادی داشت. [بروز و ظهورها] متعدد در ۵-۶ موج از سال ۶۰ که حجاب اجباری شد تا همین الان یعنی حدود ربع قرن وجود دارد. موج اول در سال ۶۴-۶۳ موج روپوش‌های کیمون‌ها بود. یک سریال ژاپنی بود که آن موقع نمایش می‌دادند. مدل روپوش‌ها از کیمونوها گرفته شدند؛ آستین‌های خیلی گشاد که تا اینجا می‌آمد و کوتاه بودند و یا روسری‌ها چند موج کوچک و بزرگ شد. درحقیقت می‌توان گفت که جامعه‌ی زنان مخالف حجاب در چند نوبت جمهوری اسلامی را سر مساله‌ی حجاب ضربه‌فنی کردند و الان هم که به حد کاملاً حداقلی خودش رسیده‌است. حجاب، واکنش

بخشی از نیمی از جامعه‌ی ایران که مخالف حجاب بودند را در بر داشت. یک کنش و واکنش هم سر ویدئو به وجود آمد. ویدئو آمد و بعد ویدئو کلوپ‌ها سال ۶۱ باز شدند و مجوز هم داشتند و فیلم‌ها هم عموماً فیلم‌های مجازی بودند و مثل الان نبود که مرز باز باشد یا از اینترنت بتوان فیلم گرفت. اصلاً این‌طور نبود و همه چیز بسته بود. آن زمان ایران یک فضای شبه مغولستانی داشت. اما به یک باره سال ۶۲ هجوم آوردند و اول همان ویدئو کلوپ‌ها که خود ارشاد مجوز داده بود، تعطیل شدند. فیلم‌ها جمع می‌شد و به برخی مراکز هجوم می‌بردند و در خانه‌ها هم حتی فیلم ویدئو را می‌گرفتند و ضبط می‌کردند. ویدئو در حقیقت تبدیل به یک قاچاق اجتماعی شد و جدال و جنگ و گریز بود. البته سر ویدئو بالاخره جامعه برنده شد. بعد از یک مدت باز ویدئو کلوپ‌ها باز شدند و ویدئو کاملاً رسمی شد. سه راه - جمهوری و بازار هم یک مدتی ویدئو نمی‌آوردند و خرید و فروش پنهانی بود ولی باز علنی شد. همین اتفاق حدوداً ۱۰ سال بعد سر ماهواره افتاد. در سال ۷۲ به پشت‌بام‌ها هجوم بردند و چند نوبت [این هجوم را] تکرار کردند. الان هم دوباره دارند ماهواره‌ها را جمع می‌کنند که [نشان می‌دهد] ماهواره هم [جمهوری اسلامی را] تسخیر کرده است و مغلوب کرده است.

اتفاق دیگر نوروز بود. یعنی از همان سال ۶۱ تبلیغات رادیو و تلویزیونی جمهوری اسلامی این بود که نوروز به خرافات ملی بر می‌گردد و فرودست‌تر از مناسک و مراسم و اعیاد مذهبی است و خط جدی داشتند که نوروز محو بشود. اما جامعه‌ی ایران تمام‌قد مقابل این تحمیل ایستاد و نوروز دم‌به‌دم و سال‌به‌سال جدی‌تر شد تا اینکه جمهوری اسلامی به نوروز هم وا داد. یعنی از ۷۱-۷۲ جمهوری اسلامی در تلویزیون نوروز را حتی قوی‌تر از زمان شاه برگزار می‌کند که تا سال‌های اخیر هم کشیده شده است.

نهایتاً چهارشنبه‌سوری! اینقدر تینیجرها و بچه‌های ۲۱-۲۲ ساله پیش آمدند و محله‌ها تسخیر شدند تا جایی که در سال‌های اخیر (۸۰-۸۱) هم

چهارشنبه‌سوری رسمیت پیدا کرد و حتی تیر و ترقه‌ی دولتی هم سر چهارراه‌ها فروختند. این موارد را هم باید دقت کرد. این‌طور نبود که همه‌جا حاکمیت دستِ بالا را داشته باشد. این واکنش‌ها سر حجاب، ویدئو، ماهواره، نوروز و چهارشنبه‌سوری باید دیده‌شوند.

### تعدیل و زخم‌های اجتماعی:

تجربه‌ی شکاف طبقاتی / چندپیشگی در ماراتن معیشت / آسیب‌ها / حس بی‌آیندگی

بخش بعدی [سیاست] تعدیل و زخم‌های اجتماعی خاص خودش بود. در زمان جنگ منبع چندانی نبود که بخواهد توزیع شود و از محل توزیع آن شکاف طبقاتی و اجتماعی به‌وجود بیاید. همه مشمول نظام کوپنی و نظام سهمیه‌بندی بودند. ارزی که به واردات اختصاص داده می‌شد خیلی کم بود، ارز مسافرتی و ارز پزشکی خیلی کم بود. مثلاً هر کس مشکل پزشکی داشت و می‌خواست برای مداوا به خارج برود باید شورای پزشکی [تایید می‌کرد]. چیز ویژه‌ای نبود که تقسیم شود. البته از دل همان منابع هم مؤتلفه باد شد، رفیق‌دوست‌ها باد شدند و رانت‌ها شکل گرفتند. نه اینکه [در دهه‌ی ۶۰] هیچ رانتی نبود ولی قابل مقایسه با سال‌های ۶۸ به بعد نبود. در دوران تعدیل شکاف اجتماعی و شکاف طبقاتی خیلی جدی‌تر شد. چندپیشگی مال این دوره است. در دوران جنگ با یک کار و یک کمک‌کار بالاخره زندگی‌ها می‌گذشت ولی در دوران تعدیل (از ۶۹-۷۰) که تازیانه امواج تورمی به سر و کول همه می‌خورد، چندپیشگی باب شد. فرض کنید عصرها مسافركشی، یا معلم صبح یک مدرسه و عصر یک مدرسه و شب هم شاگرد خصوصی. چند پیشگی در ماراتن معیشت باب شد. آسیب‌های اجتماعی مثل طلاق و خودکشی و افسردگی و مصرف دارو [بروز پیدا کرد]. نُرم‌هایش موجود است و قبلاً اشاره شد که به خصوص در حدفاصل سال‌های ۷۰ تا ۷۵ زیاد شد. مجموعاً احساس بی‌آیندگی اقتصادی-اجتماعی عمومی به جامعه‌ی ایران دست داد.



## دومذهب در پس پیشانی

در این یک و نیم دهه‌ی ویژه که از آن صحبت کردیم تفاوت تومنی ۹زار و برخی اوقات تومنی ۱۰ زار دو مذهبِ پسِ پیشانیِ جامعه‌ی ایران کاملاً شکل گرفت. آن مذهبی که با خودش انقلاب را آورد و مذهبی که بعد از استقرار نظام به جامعه‌ی ایران معرفی شد.

## احساس زیست Open

نهایتاً اینکه در عرصه‌ی اجتماعی یک احساس زیست اوپنی به همه دست داد. یعنی هیچ حریم خصوصی برای کسی باقی نبود. اتفاقاً از همین سال‌های ۶۵-۶۶ آشپزخانه‌های اوپن باب شد که اصلاً به جامعه‌ی ما نمی‌خورد. جامعه هم حس اوپن می‌کرد. یعنی هیچ حریمی نداریم و همه‌چیز [انسان] را همه می‌دانند؛ گزینش اداره می‌داند، گزینش مدرسه می‌داند، گزینش دانشگاه می‌داند. تلفن شنود می‌شود، سینما بخواهی بروی آزاد نیستی، با خانواده و... یک حس اوپن‌نگی بود که همه‌جا زیر ذره‌بین هستی و در چهاردیواری هم که از قدیم گفته‌اند «چهاردیواری، اختیاری» نه می‌توانی ماهواره داشته باشی، نه می‌توانی ویدئو داشته باشی و...

از منظر اجتماعی چنین ویژگی‌هایی بود که به نظر من خیلی جدی و قابل تحلیل و قابل رهیابی است. این‌طور نیست که جامعه هیچ واکنشی نداشته باشد. واکنش وجود داشت و در جاهایی این جمهوری اسلامی بود که عقب رفت و این جامعه بود که جلو آمد.

## بستر عمومی سرفصل نو

بستر دورانی را پشت سر گذاشتیم و می‌آییم سر بستر عمومی. این بستر عمومی نه خیلی ربطی به حاکمیت دارد (نه اینکه هیچ ربطی نداشته باشد) و نه خیلی ربطی به نیروهای فکری-سیاسی [دارد]. از درون جامعه‌ی ایران بر می‌تراود.

### جامعه‌ی بیشتر شهروانشین

وجه اول اینکه سیر شهروانشینی خیلی جدی شد و غلظت گرفت. اگر در ابتدای دهه‌ی ۴۰ و قبل از اصلاحات ارضی الاکلنگ و بالانس جمعیت ۷۵ به ۲۵ به نفع روستاها بود، در این دورانی که از آن صحبت می‌کنیم نسبت ۶۰-۶۵، ۴۰-۳۵ شده بود. اتفاق مهمی افتاده بود. اقتصاد ایران دیگر اقتصاد فلاحتی نبود که یک توده‌ی متراکمی را روی زمین و پیرامون زمین سازمان بدهد. در این دوران بخش خدمات اقتصاد ایران را فتح کرد. الان اگر شما گزارش‌ها و ترازنامه‌های اقتصادی سالانه‌ی بانک مرکزی را در دهه‌ی ۶۰ را باز کنی، بخش خدمات جاهایی تا ۴۰-۴۵ درصد اقتصاد ایران را تسخیر کرده‌است، در کنارش هم نفت است و یک کشاورزی رو به محو شدن و یک صنایع ماقبل دوران صنعت پیشرفته. اینها روندهای بطئی‌ای است که هیچ کسی جلودارش نیست و هیچ حاکمیتی نمی‌تواند جلویش را بگیرد. اینکه مستقل از حاکمیت‌ها این اتفاقات رخ می‌دهد. البته سیاست‌های قبل از انقلاب سیاست‌های شهروانشین بود و دعوت می‌کردند که همه به شهر بیایند و بعد از انقلاب هم ۲-۳ موج مهاجرتی داشتیم و سیاست‌ها به گونه‌ای بود که دافعه‌های روستایی را دامن می‌زد و جاذبه‌های شهری و پولک زرق و برقش را نمایان‌تر می‌کرد. دو سه موج جدی مهاجرتی یکی ۵۸، یکی دهه‌ی ۶۰ و یکی هم دهه‌ی ۷۰ در جامعه‌ی ایران داشتیم. جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی بیشتر شهروانشین شد.

### جمعیت بس جوان

جمعیت هم بس جوان شد. جمعیت بس جوان خودش را درس‌شماری سال ۷۵ نشان داد. میانگین سنی ۲۲ سال در جهان بی‌نظیر بود. در آمار یک بحثی است [به نام] بحث "نما". یعنی شما به یک توده‌ی متراکمی که نگاه می‌کنی، بیشترین تراکمش زودتر از همه‌جا جلب توجه می‌کند. فرض کنید دشتی را می‌بینید. سطحی از زمین که یک مقدار برجسته‌تر است، زودتر از همه چشم و دیده را متوجه خودش می‌کند. نمای جامعه‌ی ایران در سرفصل

جامعه‌ی ۷۵، ۱۹ بود که خیلی نمای پایینی است. یعنی بیشترین تراکم [جمعیتی در] ۱۹ساله‌ها بود. یعنی اگر کسی از بالا عقب‌آوار جامعه‌ی ایران را می‌دید به ۱۹ساله‌ها خیره می‌شد. این جمعیت بس جوان نه حافظه‌ی تاریخی اول انقلاب را داشت و نه خیلی جنگ را دیده‌بود. جمعیتی که از آن صحبت می‌کنیم در سال‌های آخر جنگ خردسال بود.

### جدال با شیرازه‌ها

همین جمعیت جوان در میانه‌ی دهه‌ی ۷۰ به جدال با شیرازه‌ها برخاست. به شیرازه‌های درون خانواده، درون مدرسه، درون دانشگاه و درون جامعه شورید که این شورش بر شیرازه‌ها اکنون هم ادامه دارد و به وجه افراطی و خودبه‌خودی رسیده‌است.

### آموزش عالی ریشه‌دوان

آموزش عالی هم ریشه دوانده‌بود. به این مفهوم که یک "دانشگاه‌آزاد"ی آمد! در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ مجله‌ی توفیق در می‌آمد که یکی از شوخی‌هایش با بانک‌صادرات بود. بانک‌صادرات در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ بسیار تکثیر شد. کاریکاتوری روی جلد کشیده‌بود که یک روستایی دستش را روی شانه‌هایش گذاشته‌بود. یکی پرسیده‌بود که چرا دستت را روی شانه‌هایت گذاشته‌ای جواب داده‌بود می‌ترسم بانک‌صادرات بیاید روی شانه‌ی من هم شعبه باز کند. دانشگاه‌آزاد هم به همین ترتیب بود. یک وجه آن سیاسی بود که جریان پیرامون هاشمی تشکیلات خاص خودش را می‌خواست و می‌ساخت و با جاسبی و دانشگاه‌آزاد پیش می‌برد، منفعت اقتصادی زیادی هم برایش داشت و بیرون از نظارت دولتی هم بود. جدال دانشگاه‌آزاد با وزارت علوم حتی در دولت خود هاشمی هم [به‌طور] جدی وجود داشت و دانشگاه‌آزاد در دولت هاشمی هم به وزارت علوم باج نمی‌داد و تعدادی از وزرای دولت هاشمی اصولاً راه را برای دانشگاه‌آزاد باز می‌کردند. آموزش عالی هم دولتی و هم آزاد ریشه دواند. بالاخره این ریشه‌دواندن خود

منجر به اتفاقاتی شد که نه حاکمیت فکر می‌کرد و نه سازمان‌دهندگان دانشگاه آزاد. هم‌چنان که رضاخان هم که بنیانگذار دانشگاه و نظام آموزش عالی در ایران بود، هیچ‌وقت فکر نمی‌کرد از درون دانشگاه بخشی از ۵۳ نفر دربیاید. دانشگاه آزاد در روستا و شهرستان درجه‌دو و درجه‌سه با خودش آگاهی برد.

### **بسط طبقه‌ی فرهنگی**

وجه دیگر بسط طبقه‌ی فرهنگی بود. یک طبقه‌ی فرهنگی گسترده از انتهای دهه‌ی ۶۰ شروع به شکل گرفتن و متشکل شدن گرفت و خودش را تمام‌قد و تمام‌وزن در میانه‌ی شرایط دهه‌ی ۷۰ برملا ساخت.

### **امیال صنفی**

از سال‌های ۷۱-۷۲ آرام آرام گرایش‌های صنفی چه درصنوف سنتی و چه در صنوف صنعتی و مدرن خود را نشان دادند. یک‌سری ان‌جی‌اوه‌ای صنفی در این دوره شکل گرفت. به‌خصوص صنوف صنعتی در این دوره (نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰) سازمان‌دهی شدند.

### **حقوق آشنایی**

آرام آرام طیف‌های مختلف اجتماعی با حقوق خودشان آشنا شدند.

### **راه به جهان**

یک راهی هم به جهان باز شده بود. بالاخره فیلم ایران به فستیوال‌ها می‌رفت. سینمای مؤلف در ایران آمد. دهه‌ی ۶۰ اصلاً این خبرها نبود. موسیقی ایران هم به‌همین ترتیب. برای اول‌بار در سال ۶۹ تیم فوتبال ایران بعد از مدتها در آسیا اول شد. راه به جهان باز شد. بعد هم که تکنولوژی آمد، راه به جهان را بازتر کرد؛ اینترنت و شاهراه‌های اطلاعاتی آمدند.

### **”خواننده‌گی“**

جامعه‌ی ایران بیش از گذشته خواننده‌شد. به‌خصوص همان طبقه‌ی

متوسط فرهنگی‌ای که به وجود آمد، می‌توان گفت که در نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰ خوب‌خوان شدند. در دهه‌ی ۶۰ چیزی برای خواندن نبود. [فقط] دو روزنامه‌ی کیهان و اطلاعات بودند. مگر آنها را چقدر می‌توانی بخوانی؟! دهه‌ی ۴۰ و حتی دهه‌ی ۵۰ کیهان چهار زار بود و بعدا پنج زار شد. کیهان [ساعت] یک و نیم می‌آمد. اداره هم تا [ساعت] دو بود. بعضی دکه‌ها بودند (به خصوص دکه‌هایی که در جلوی‌شان اداره بود). که کارمند می‌آمد [ساعت] یک و نیم کیهان را می‌گرفت و در اداره‌اش می‌خواند و بعد به روزنامه فروش دو زار برمی‌گرداند. یعنی در دهه‌ی ۴۰ با دو زار و در نیم-ساعت می‌شد کیهان را خواند. اما در دهه‌ی ۶۰ انگیزه‌ای نبود که دو زار بدهی کیهان بخوانی. چه چیزی از کیهان را بخوانی؟! چه چیزی از اطلاعات را بخوانی؟! [در دهه‌ی ۶۰] مجله‌ی سراسری کیفی‌ای هم نبود. بازار کتابی هم نبود. تلویزیون هم که دو شبکه بود و امکان خواندن دیداری هم وجود نداشت. در بخشی از کشور اصولاً امکان گرفتن شبکه‌ی دو وجود نداشت. ولی در دهه‌ی ۷۰ نشریات و روزنامه‌ها آمدند، اینترنت آمد، بازار کتاب آمد و یک نهضت نصف و نیمه‌ی ترجمه راه افتاد و خیلی‌ها خواننده شدند.

### گریز از ایدئولوژی

وجه دیگر در این دوره [این بود که] در بستر عمومی یک گریز از مذهب و گریز از ایدئولوژی شکل گرفت که خودش را در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰ خیلی جدی نشان می‌داد.

### میل زیست مستقل

نهایتاً یک میل زیست مستقل از ایدئولوژی و نظام ارزشی جمهوری-اسلامی [به وجود آمد].

این‌ها بسترهای عمومی سرفصل نو بودند. بستر فکری تحولات و بقیه‌ی موارد را برای بعد می‌گذاریم. از ابتدای جلسه تا الان بسترشناسی شد؛ بستر دورانی، بستر عمومی و بستر فکری.

## بستر فکری سر فصل نو

در بستر فکری روی انباشت‌هایی که در هفت‌ساله‌ی ۶۸ تا ۷۵ صورت گرفت متمرکز می‌شویم و تدقیق می‌کنیم. در آخر دهه‌ی ۶۰ یعنی همان سال‌هایی که جامعه‌ی ایران آرام‌آرام سیر تحول و تطور درونی را طی می‌کرد، فکر هم -که دینامیسم خاص خودش را دارد و یکی از زنده‌ترین اجزاء ارگانیسم بدن که مغز است را با خودش حمل می‌کند- بسیار بسیار خلیجان و هیجان داشت. حال بینیم که کارنامه‌ی این هیجان و خلیجان جامعه‌ی فکری ایران چه بود.

### انباشت‌های انتهای دهه‌ی شصت تا میانه‌ی دهه‌ی هفتاد

در چند حوزه انباشت‌های نسبتاً جدی‌ای صورت گرفت. یک حوزه درون حاکمیت بود که امکانات خاص خودشان را داشتند. یک حوزه هم بیرون از حاکمیت بود و یک حوزه هم حوزه‌ی عمومی هم‌پیوند با داده‌های اینترنتی بود و یک حوزه هم محصول تکاپوهای ادبی-هنری دوره بود. حال یک‌به‌یک را مقداری باز کنیم و ببینیم که نقش و سهم هر کدام در انباشت عمومی دوره چیست.

### انباشت‌های درون حاکمیتی

انباشت‌های اول، انباشت‌های درون‌حاکمیتی بود. به این مفهوم که بخشی از کسانی که از ۶۸ به بعد رانده شدند در بعضی پاتوق‌های درون‌حاکمیتی که از امکانات ویژه‌ای هم برخوردار بود، به کار فکری متمرکز شدند. یکی از آن پاتوق‌هایی که از آن انباشت بیرون آمد، موسسه‌ی مطالعات استراتژیک بود. این موسسه‌ی مطالعات استراتژیک تقریباً امکانات ویژه‌ای داشت. هم امکان سفر به خارج را داشت و هم امکان دعوت کردن از چهره‌های فکری-فرهنگی اروپایی را داشت. خودشان هم می‌توانستند سفر بروند و هم یک امنیتی داشتند. به هر حال اگر یک هسته‌ی فکری-سیاسی بیرون از نظام

می‌خواست تشکیل بشود طبیعتاً هول و هراس‌ها و تکان‌های خاص خودش را داشت. اما برای این هسته، امنیت وجود داشت. امکانات هم وجود داشت؛ دفتر و محل استقرار وجود داشت. ضمناً ذهن خودشان هم فعال بود. هسته‌ای که بیشتر حول آقای حجاریان در مؤسسه‌ی مطالعات استراتژیک تشکیل شد که بحث‌هایی که آنجا مطرح بود بیشتر حول چگونگی توسعه‌ی سیاسی درون‌حاکمیتی جمهوری اسلامی بود. به‌خصوص که پایان‌نامه‌ی دکترای آقای حجاریان، بحث توسعه‌ی سیاسی بود. یعنی ۴-۵ سال امکان کار و تحقیق فکری روی این بحث وجود داشت. یک حوزه‌ی انباشت در درون مطالعات استراتژیک (که هنوز هم هست منتهی دست‌جریان‌های دیگری است) شکل گرفت. یک وجه هم انباشتی بود که باز درون حاکمیت حول آقای دکترسروش و مجله‌ی کیان تحقق پیدا کرد که این انباشت، انباشت جدی‌تری بود. اگر انباشت اولی بیشتر مایه‌های استراتژیک و تشکیلاتی داشت، اینجا بیشتر مایه‌های فلسفی و فکری داشت. آقای‌سروش از درون حاکمیت جمهوری اسلامی فعالیت فکری‌اش را شروع کرد. به‌این مفهوم که ۵۸-۵۹ از جمله روشنفکرانی بود که خودش را درون نظام جمهوری اسلامی تعریف کرد و از امکانات ویژه‌ای هم بهره برد. در همان سال ۵۹ و ابتدای ۶۰ یک سلسله بحث‌هایی در تلویزیون گذاشتند که یک وجهش بحث‌های سیاسی و یک وجهش هم بحث‌های فکری با حضور احزاب بود.<sup>۱</sup> بحث فکری که گذاشتند از چند منظر خیلی از گروه‌ها استقبال نکردند. یکی اینکه مجری باید جمعی انتخاب شود و ما به مجری رسمی جمهوری اسلامی اعتماد نمی‌کنیم و [او] بحث را به‌سوی دیگری می‌برد. خلاصه

---

<sup>۱</sup> . در فروردین ۱۳۶۰ مناظره‌هایی در تلویزیون ترتیب داده شد که در آن از نماینده گروه‌ها دعوت شد به مناظره در مورد مباحث فکری، سیاسی و اقتصادی بپردازند. این مناظره‌ها که با اختلاف نظر در ترکیب نفرات و مباحث و همچنین تردید در تامین امنیت شرکت‌کنندگان روبرو بود با نزدیک شدن به التهاب‌های خرداد ۶۰ نیمه کاره رها شد و بخشی از آن‌ها هرگز پخش نشد.

پیش‌شرط‌هایی برای بحث فکری گذاشتند که قابل تحقق نبود و تحقق هم پیدا نکرد. یکی دو بحث فکری گذاشتند که در آن کیانوری و احسان طبری از حزب توده هم به بحث‌ها آمده‌بود. در بحث‌های ایدئولوژیک یک جلسه‌ی سه نفره بیشتر تشکیل نشد که نماینده‌ی حزب توده و آقای مصباح و دکتر سروش بودند. کتاب‌های دینی مدرسه‌ها در سال‌های ۵۸-۵۹ و بخش فلسفی معارف اسلامی [دانشگاه‌ها] بعد از انقلاب فرهنگی توسط ایشان نوشته می‌شد که خیلی از روشنفکران حاضر به این کار نبودند. خیلی از مدرسین مدارس هم که بچه‌های نسل انقلاب بودند، ۲۳-۲۴ ساله‌هایی که بعد از ۵۹-۶۰ معلم شدند، آنها هم حاضر به تدریس بخش‌هایی که ایشان تدوین کرده‌بود، نبودند. ایشان عضو اصلی شورای انقلاب فرهنگی هم بود و تعریف کاملاً حکومتی داشت. با گروه‌ها هم برخورد می‌کرد. در سیاست‌گذاری‌ها و پاک‌سازی‌های دوران انقلاب فرهنگی هم تا حدودی مشارکت داشت. همانطور که آقای مخلص‌نیمه‌اول فعالیت هنری خودش را کاملاً در کادر نظام جمهوری اسلامی تعریف می‌کرد و با امکانات ویژه فیلم ساخت و بعد مستقل شد، در حقیقت ایشان هم همین سیر را طی کرد. در سال ۶۷ بحث‌های جدی‌ای را ایشان در مسجد اقصیه گذاشت که دیدگاه‌های جدیدش را منتشر می‌کرد. بعد هم مجله‌ی کیان تریبون موازی با مسجد اقصیه شد. کیان یک مجله‌ی روشنفکری بود که هم بار فلسفی و هم بار فرهنگی و هم بار فرهنگ سیاسی داشت. یک حوزه‌ی انباشت جدید توسط آقای دکتر سروش و خط کیان صورت گرفت. اینها انباشت‌های درون حاکمیتی بود که مضمونش را جلوتر باز می‌کنیم.

### انباشت‌های بیرون حاکمیتی

ملی‌مذهبی / لائیک‌ها / چپ‌ها / نیمه نهضت ترجمه

بیرون از حاکمیت هم آرام‌آرام انباشت‌هایی صورت گرفت. سه جریان



فکری بودند که در این انباشت مشارکت داشتند؛ یک ملی‌مذهبی‌ها، دوم لائیک‌ها و سوم چپ‌ها. بخشی از لائیک‌ها و چپ‌ها یک نیمه نهضت ترجمه هم راه انداختند که به آن اشاره می‌کنیم. در درون جریان ملی‌مذهبی، بخشی از مساعی که از آن انباشت دورانی بیرون آمد، مساعی فکری فردی بود. فرض کنید بحث‌های نسبتاً محدودی توسط دکترین‌ها در نقد بحث‌های فلسفی سروش که بحث‌های معرفت‌شناسانه بود، صورت گرفت. آقای میثمی هم انباشتی روی حافظه‌ی تاریخی، جریان شکل‌گیری مجاهدین و جنبش ۳۹-۴۲ و جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ صورت دادند. آقای مهندس سبحانی هم روی توسعه‌ی دورنگرا و متوازن، اخلاق ملی و پرنسپ‌های ملی‌مصدقی انباشتی را فراهم کردند؛ مقدمه‌ای را که روی کتاب جنبش ملی‌ایران نوشت و نقد برنامه‌ی تعدیل هاشمی که در سال ۶۷-۶۸ صورت گرفت، سه یا چهار جزوه تحت عنوان بحث‌های بنیادین ملی که قبل از اینکه ایران‌فردا منتشر بشود با کمک دوستان جوان منتشر کردند و بعد هم ایران‌فردا به عنوان یک نشریه‌ی اقتصادی‌سیاسی منتشر شد. این تکاپوهایی بود که فردی انجام شد. در این جریان هیچ‌وقت کار جمعی صورت نگرفت. به‌لحاظ فردی افراد شاخصی از جریان ملی‌مذهبی در انباشت سالهای ۶۸ تا ۷۵ مشارکت داشتند.

لائیک‌ها هم از زیر ضرب و زور دهه‌ی ۶۰ بیرون آمده‌بودند. هم فضای جهان برایشان مساعدتر شده‌بود و هم فضای ایران برایشان بهتر از قبل بود. نشریاتی داشتند و فصلنامه‌هایی توانستند منتشر کنند. تحرکی پیدا کردند و چند کتاب‌فروشی در تهران دایر کردند. پاتوق‌های خاص خودشان را داشتند که با نا امنی مواجه بود ولی نه به مانند دهه‌ی ۶۰.

چپ‌ها هم آرام‌آرام از دل شرایط سر برآوردند. بیشترین آسیب را در دهه‌ی ۶۰ در ایران چپ‌ها دیدند. نظام جمهوری‌اسلامی یک تفکر سستی داشت و بیش از همه با چپ‌های مارکسیست سر‌عناد و ستیز داشت. آنها حامی اجتماعی هم نداشتند. حالا فرض کنید نیروهای مذهبی رادیکال که زیر ضرب و

زور بودند بالاخره طیف‌های حامی اجتماعی‌ای داشتند و در بدنه‌ی نظام هم برخی نسبت به برخوردی که با آنها می‌شد، انتقاد می‌کردند اما چپ‌ها هیچ حامی‌ای نداشتند. همه‌ی امکاناتشان هم از دست رفته بود. اینکه به نظر من برآمدن اینها جوهردارتر و مهم‌تر از برآمدن مجدد نیروهای مذهبی است. به هر حال نیروهای مذهبی در جامعه‌ی ایران چفت‌هایی دارند و در حد خودشان از امکاناتی برخوردار بوده و هستند ولی چپ‌ها هیچ امکانی نداشتند. نشریه‌ی گفتگو<sup>۱</sup> متعلق به آنها بود. نشریه‌ی گفتگو بین تفکر لائیک و چپ در حال نوسان و پاندول بود و از نشریات دوران جدید بود. دنیای سخن<sup>۲</sup> و آدینه<sup>۳</sup> هم نشریات چپ بودند. آنها در این دوره پاتوق‌هایی پیدا کردند و بحث‌های اقتصادی-اجتماعی‌ای را دامن می‌زدند و در حد خودشان انباشتی را صورت دادند. با توجه به اینکه از سال‌های ۹۳-۹۴ چپ در جهان خیز مجددی پیدا کرد، [چپ‌های ایران] از انباشت‌های چپ بازخیز پیدا کرده به خصوص در امریکای لاتین و امریکای جنوبی، بهره می‌بردند. در سال ۱۹۹۲ یک جبهه‌ی گسترده‌ای از چپ‌های جدید در منطقه‌ی امریکای جنوبی و امریکای مرکزی تشکیل شدند که منزل‌گاه اصلی و منزل مادرشان در برزیل بود. یک چپ جدید متشکل در برزیل تشکیل شد که بعداً با جریان مترقی کلیسا که پرچم الهیات رهایی‌بخش را حمل می‌کرد پیوند خورد و یک موج جدی توده‌ای در کادر حزب زحمتکشان که منزل‌گاه اصلی و مادرش در برزیل بود، در منطقه راه افتاد. در حقیقت دستاوردهای آنها به ایران هم می‌رسید. لذا چپ‌ها و لائیک‌ها هم به

۱. فصلنامه‌ی گفتگو از سال ۱۳۷۲ با مدیرمسئولی رضا ثقفی و سردبیری مرادثقفی منتشر می‌شود.

۲. ماهنامه‌ی دنیای سخن نشریه‌ای ادبی-فرهنگی بود که به مدیرمسئولی شاهرخ تویسرکانی از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۰ منتشر شد.

۳. مجله آدینه از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۷ با مدیرمسئولی غلامحسین ذاکری و همکاری افرادی چون فرج سرکوهی، مسعود بهنود، سیروس علی‌نژاد و... انتشار یافت. موضوعات آدینه بیشتر فرهنگی و فکری بود و در سال ۱۳۷۷ با حکم دادگاه توقیف شد.

سهم خودشان در این انباشت مشارکت داشتند. تیپ‌های دیگری هم مثل آقای بابک‌احمدی<sup>۱</sup> و دیگران هم در برپایی نیمه نهضت ترجمه‌ی ابتدای دهه‌ی ۷۰ صاحب سهم بودند.

### سرریزهای اینترنتی

اینترنت آرام‌آرام به جامعه‌ی ایران وارد شد. در سال‌های ۷۴-۷۵ پاتوق‌های اینترنتی هم شکل گرفت. کافه‌های اولیه‌ی اینترنتی در شهرهای اصلی ایران تاسیس شد. سرریزهای اینترنتی هم آمد. شعاع‌ها و ترکش‌های ریز و درشت انفجار اطلاعاتی که در جهان صورت گرفت و محصول روند تکنولوژیک و فرهنگی آنها بود و نه ما، به ایران هم آمد و سرریزهای خاص خودش را داشت.

### مجاری ادبی-هنری

جامعه‌ی ادبی-هنری هم در این دوره به‌طور جدی فعال بود. نشریات و فصلنامه‌های جدی‌ای آمد. جامعه‌ی ادبی-هنری در دهه ۶۰ و در دوران انقلاب یک تاندانس عمومی و میل و گرایش چپ داشتند و درحد خودشان زیرضرب بودند[اما] اینجا آرام‌آرام طلوع مجدد داشتند. کانون‌نویسندگان دوباره احیا شد. فیلم‌های مؤلف مال این دوره است، مثلاً کیارستمی<sup>۲</sup> [در این

---

<sup>۱</sup>. بابک احمدی، (۱۳۲۷) فیلسوف، نویسنده، مترجم و منتقد هنری. احمدی دانش‌آموخته‌ی فلسفه در آمریکا است و تئوری‌های متعددی از فیلسوفان چپ‌گرای قدیم و جدید را به فارسی‌زبانان معرفی کرده است. او همچنین از منتقدان فعال روند مدرنیته‌ی ایرانی است. از جمله کتاب او ساختار و هرمونیک، مارکس و سیاست‌مدرن، مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، معمای مدرنیته، هایدگر و تاریخ هستی، کار روشنفکری، خاطرات ظلمت، حقیقت و زیبایی و... است.

<sup>۲</sup>. عباس کیارستمی، (۱۳۱۹). کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس و عکاس. او بیش از چهل فیلم ساخته است که بسیاری از آنها مورد تحسین منتقدان بوده و جوایز بین‌المللی متعددی را از آن خود کرده است. سبک خاص فیلم‌سازی کیارستمی که حاوی موضوعات خلاقانه و عمیق اما ساده است از او فیلم‌سازی صاحب سبک در سطح بین‌المللی ساخته است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به خانه‌ی دوست کجاست (۱۹۸۷)، زندگی و دیگر هیچ (۱۹۹۲)، زیر درختان زیتون (۱۹۹۴)، طعم گیلاس (۱۹۹۷)، باد ما را با خود خواهد برد (۱۹۹۹)، کپی برابر اصل (۲۰۱۰) و ده (۲۰۱۲) اشاره کرد.

دوره [نقش ویژه‌ای ایفا کرد. تئاتر حیات دوباره‌ای از اول دهه‌ی ۷۰ پیدا کرد و دوران بلوغ جدیدش سال‌های ۷۵-۷۶-۷۷ بود. مجاری ادبی-هنری هم در این انباشت شرکت کردند. می‌توان گفت این انباشت از یک وجه مشاع است و همه (درون‌حاکمیتی، بیرون‌حاکمیتی، مدرن مذهبی، چپ، لائیک و جامعه‌ی ادبی-هنری و فرهنگی) در آن شرکت داشتند. اما ضمن اینکه می‌توان بر آن عنوان همگانی، مشاع و مشترک را بر آن اطلاق کرد، می‌توان با یک واررسی و تدقیق جدی‌تر سهم‌ها را هم به‌طور نسبی مشخص کرد. این انباشت‌ها، انباشت‌های چندگانه‌ای بود؛ هم فکری-فلسفی بود و مایه‌ی اندیشه‌ی محض داشت، هم اقتصاد سیاسی و هم سیاسی بود و هم بعضاً روی تئوری‌های تشکیلاتی بود از جمله تئوری‌های تشکیلاتی‌ای که ان‌جی‌اوه‌ای جدید آن دوره حول آن‌ها شکل گرفته بودند. عوامل دیگر [نیز] در درون انباشت خودنمایی می‌کردند.

### منشاء انباشت‌ها

#### انگاره‌ی پوپری / اندیشه‌ی گیدنز / پولورالیسم اروپایی

اگر بخواهیم منشاء انباشت‌ها را بررسی کنیم، انباشت درون حاکمیتی‌ای که در موسسه‌ی مطالعات استراتژیک و همچنین از مجرای دکتروسروش و جریان فکری و فرهنگی کیان شکل گرفت، حول سه عنصر و سه جوهر نشو و نما داشت؛ یکی انگاره‌ی پوپری<sup>۱</sup> بود که دکتروسروش در ایران ترجمه‌کننده، برگرداننده، شارح و توضیح‌دهنده و بازکننده‌ی آن بود. یک اندیشه‌ی اجتماعی-اقتصادی و جامعه‌شناختی چپ انگلیس هم بود که نماینده‌اش

<sup>۱</sup> . کارل پوپر. Karl Popper. (۱۹۹۴-۱۹۰۲). فیلسوف انگلیسی. صاحب تئوری ابطال‌پذیری در فلسفه‌ی علم و از بنیانگذاران مکتب خرد انتقادی بود. همچنین در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی مروج فلسفه‌ی لیبرال دموکراسی بود. کتاب‌های جامعه‌ی باز و دشمنان آن، شناخت عینی و برداشت تکاملی (۱۳۷۴)، منطق اکتشاف علمی (۱۳۸۴)، حدس‌ها و ابطال‌ها (۱۳۶۸)، سرچشمه‌های دانایی و نادانی (۱۳۷۹) و ... به فارسی ترجمه شده‌اند.

گیدنز<sup>۱</sup> بود و این اندیشه بیشتر توسط افرادی که درون موسسه‌ی مطالعات استراتژیک تکاپوی فکری می‌کردند، بیرون می‌آمد. مشترک این دو حوزه‌مشترک حوزه‌ی دکترسروش و کیان با موسسه‌ی مطالعات استراتژیک-پلورالیسم اروپایی بود. تنوع و تکثر از نوع تنوع و تکثری که در جامعه‌ی سالهای ۱۹۷۰ به بعد در جامعه‌ی فکری-سیاسی اروپا تحقق پیدا کرد.

### تفکر مصدقی / مذهب مستقل از حکومت / توسعه‌ی درون‌گرا

منشا فکری جریان ملی‌مذهبی که به افرازش اشاره‌شد، سه عنصر داشت. یکی تفکر مصدقی، دیگری مذهب بیرون و مستقل از حکومت و یکی هم توسعه‌ی درون‌گرا بود. درحقیقت می‌توان گفت در دوران مورد بحثمان (حدوداً ۷۰ تا ۷۵) فکر دکترمصدق بازتوضیح شد. رژیم‌شاه سعی کرده بود فکر مصدقی، منش مصدقی، مرام مصدقی و پرنسپ‌های دکترمصدق را هم نفی کند و هم بزدايد. امکانات ارتباطی و رسانه‌ای هم به‌طور کامل دستش بود و این امکان را پیدا کرد. در جمهوری‌اسلامی هم از همان سال ۵۸ این مساعی شکل گرفت. قبل از ۵۸ و در اسفند ۵۷ اتفاق خیلی مهمی افتاد. یک تجمع یک‌باره‌ی عاشقانه در احمدآباد صورت گرفت و یک‌میلیون‌نفر از نیروها آمدند. هم مردم در آن بودند، هم دانشجو، هم معلم و هم درحقیقت جریان جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ و هم همه‌ی جریان‌های روشنفکری. در ۱۴ اسفند ۵۷ اتفاق نظری ناگفته و نانوشته روی مصدق شکل گرفت و

---

<sup>۱</sup>. آنتونی گیدنز. Anthony Giddens. (۱۹۳۸). جامعه‌شناس انگلیسی. صاحب تئوری ساختار و عاملیت است. کتاب‌های او از منابع دانشگاهی سرتاسر جهان است و تعداد زیادی از آن‌ها به فارسی ترجمه شده است. از آن جمله‌اند: جامعه‌شناسی (۱۳۷۷)، سیاست و اندیشه جامعه‌شناسی در اندیشه‌ی ماکس وبر (۱۳۷۵)، پیامدهای مدرنیته (۱۳۷۷)، سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه‌ی اجتماعی (۱۳۷۸)، تجدد و تشخص (۱۳۷۸)، راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی (۱۳۷۸)، جهان رهاشده (۱۳۷۹)، پیامدهای مدرنیته (۱۳۸۰)، فراسوی چپ و راست (۱۳۸۲)، چشم‌اندازهای جهانی (۱۳۸۴)

انقلاب با خودش مصدق را برجسته کرد. نه اینکه برجسته نبود اما اتفاقی افتاد که برجستگی‌اش مجدداً نمایان شد. جمهوری اسلامی هم ۱۷-۱۸ سال وقت صرف کرد که مثل سی و پنج سال ۳۲ تا ۵۷، تاروپود شکل گرفته‌ی از منش و روش دکتر مصدق را در تشت اسیدسولفوریک بیندازد. اما این تاروپود اصالتی داشت که نه در اسیدسولفوریک دوران قبل از ۵۷ پوسید و از بین رفت و نه در اسیدسولفوریک ویژه‌ی ایدئولوژیک مذهبی خاص سال‌های بعد از ۵۸-۵۹. اصالتی داشت و اصالتش برملا شد. تفکر مصدقی آرام‌آرام از ابتدای دهه‌ی ۷۰ شکل گرفت. وجه دیگر این تفکر که ملی‌مذهبی‌ها با توجه به تجربه‌ی حداقل ۱۵ ساله‌ی ۶۰ تا ۷۵ که یک حکومت دینی در ایران مستقر شد حاملش بودند [این بود که] بر مستقل بودن مذهب از حکومت ایستادند و [تاکید کردند مذهب] ساز و کار و پرنسپ‌ها و مجرای اجتماعی و بستر خاص و مستقل خودش را دارد. عنصر سوم هم یک توسعه‌ی دورنگرا بود. توسعه‌ای که هاشمی آورده بود، توسعه‌ی بیرون‌نگر بود و خیلی به امکانات ملی دقت نمی‌کرد و می‌خواست به امکانات بین‌المللی وصل شود و آن دوره‌ی خاص به صندوق و بانک پیوند خورد. [توسعه‌ی هاشمی] مشارکتی هم نبود. این [جریان] روی توسعه‌ی هم درون‌گرا و هم مشارکتی تاکید می‌کرد.

#### مدنیت نو / مدرنیت

اما منشا انباشت چپ‌های جدید ولایتک‌ها در حداثی ۶۸ تا ۷۵ حول دو عنصر بود؛ یکی مدنیت نو که در جهان جنوب به‌خصوص در امریکای مرکزی و امریکای جنوبی نشت پیدا کرده بود و دیگری مدرنیت. این سه‌جریانی که در انباشت‌ها مشارکت داشتند طبیعتاً انباشت‌شان منشاءهای گوناگونی داشت که در حد فرصت به آنها اشاره شد.

### شیرابه‌ی مشترک

مجموعه تلاش‌های فکری-اندیشه‌ای هشت‌ساله‌ی ۶۸ تا ۷۵ یک شیرابه‌ی مشترک داشت. این شیرابه‌ی مشترک را می‌توان در هفت‌محور تجزیه کرد.

#### دموکراسی

وجه اول دموکراسی بود. یعنی همه‌ی نیروهایی که در انباشت شرکت داشتند، هرکدام به‌نوعی و با ادبیات خودشان، روی ضرورت دموکراسی در ایران تاکید می‌کردند. منتهی درون‌حکومتی‌ها، دموکراسی را در درون حاکمیت و برای نیروهای درون حاکمیت تعریف می‌کردند ولی بیرون-حاکمیتی‌ها اجتماعی‌تر و عام‌تر و ایران‌شمول‌تر.

#### مشروطیت

همچنین همه به مشروطیت رسیدند. مشروطیت به‌این مفهوم که قدرت مستقر در ایران می‌باید مشروط به شروطها باشد. همان مشروط به شرطه-هایی که پدران در عصر مشروطه پایش ایستادند و تا حد امکان برآن ابرام و پایداری ورزیدند. اینجا باز مشروطیت مطرح شد. مشروطیتی در مقابل ولایت فقیه‌ی که از سال ۶۷ به‌بعد به ولایت‌مطلقه‌ی فقیه تبدیل شد و پیچیده‌تر و وزین‌تر شد.

#### پاسخگویی قدرت

وجه بعدی این بود که نیروها هرکدام با زبان و ادبیات خودشان خواهان این بودند که قدرت مستقر در ایران در ازای امکانات و اختیاراتی که در سب دارد، پاسخگو بشود.

#### جدایی دین از حکومت

وجه بعدی که تقریباً مشترک بود جدایی دین از حکومت بود که اشاره‌شد.

همچنین مدنیت و مشارکت و توسعه بود.

اگر مجموعه‌ی این انباشت‌ها را روی هم بگذاریم مثل این سان‌دیس‌های که آب شش‌میوه است. این شش‌آب درحقیقت قاطی‌همه‌ی این‌هاست. این شیرابه‌ی مشترک هم شش‌آب مجموعه‌ی انباشت‌هایی است که درحد فاصل هشت‌ساله‌ی مورد بحث شکل گرفت و این شیرابه در هفت عنصری که خدمتتان ارائه شد قابل تجزیه است.

## مطالبات-شعارها

### ازدواج مطالبات تاریخی با مطالبات دورانی

همچنان که قبلاً دیدیم و یک قاعده بود، انباشت لامحاله مطالبه ایجاد می‌کند. یعنی هرزمان در ایران (ما به جهان کاری نداریم و من خودم نه جایی را دیده‌ام و نه به تاریخش مشرف هستم) در این ۱۵ اسالی که تاریخش را مرور کردیم، انباشتی صورت گرفت، روی آن مطالبه سوار می‌شود و هرگاه مطالبه‌ی سوارشده و انباشت مورد رؤیت همگان قرار گرفت، حرکتی تشکیل می‌شود. این قاعده است و هیچ حاکمیتی با هیچ ابزاری نمی‌تواند جلوی این را بگیرد. انباشت منجر به مطالبه می‌شود و مطالبه هم منجر به حرکت می‌شود. حال یک زمان هست که انباشت‌ها جدی‌تر است (از نوع انباشت‌های فردی و جمعی‌ای که دهه‌ی بیست در ایران تشکیل شد و از دل آن نهضت ملی شدن نفت بیرون آمد) و یا انباشت‌های تشکیلاتی‌تر و جدی‌تر دهه‌ی ۴۰ که از دل آن جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۵۰ و انقلاب ۵۷ بیرون آمد که هرکدام به سهم خودشان و در دوران خودشان قابل بررسی هستند. انباشتی که درحدفاصل ۶۸ تا ۷۵ کم‌تر و کم‌ارج‌تر از انباشت‌های دوران قبلی تاریخی بود ولی در حد و سهم خودش منجر به مطالبات تاریخی شد. بالاخره آثاری که (چه در سطح گفتاری و چه



در سطح نوشتاری) منتشر شد و معلم خواند، دانشجو خواند، استاد خواند، زن‌خانه‌دار خواند، جوان خواند، کهن خواند و... از آن خواندن‌ها و شنیدن‌ها مجموعه‌ی مطالباتی بیرون آمد. اتفاقی که در سال ۷۵-۷۶ در ایران رخ داد، ازدواج پر سروصدای مطالبات تاریخی با مطالبات دورانی بود.

### مطالبات تاریخی

ما هر دوره‌ای که بررسی کردیم و مرحله به مرحله جلو آمدیم هر دوره‌ای که در ایران حرکت عمومی‌ای برپا شد - مردم در مقابل لگدکوب شدن کرامت‌شان در دوران ماقبل حرکت نو **کرامت**<sup>۱</sup> خواسته‌اند. **نفی مطلقیت** خواستند. مطلقیت یک وجه‌اش مطلقیت قاجاری بود، یک وجه‌اش مطلقیت پهلوی اول، بعد هم پهلوی دوم و یک وجه هم مطلقیت دوران ماقبل اصلاحات. وجه دیگر **پاسخگویی قدرت** [و دیگری] **امنیت** بود.

### مطالبات دورانی

**مدنیت** بود. **دگر مذهبیت** بود. یعنی اینجا در سال‌های ۷۵ تا ۸۰ - کاملاً می‌شد آن جدال دو مذهب را در جامعه‌ی ایران مشاهده کرد. **ایرانی‌ت** بود که در حفاصل ۶۰ تا ۷۵ مصرانه انکار می‌شد و نهایتاً مشارکت [بود]. کرامت، نفی مطلقیت، پاسخگویی قدرت و امنیت، خُل دست مطالبات تاریخی‌ای است که در مشروطه بوده، در نهضت ملی و در نهضت جنگل (با اینکه سراسری نبوده و منطقه‌ای بوده) تعیین داشته‌است. در نهضت ملی، در ۳۹-۴۲ و در دهه‌ی ۴۰-۵۰ هم بوده‌است. این چهار مطالبه در حقیقت چهار عنصر صدر جدول است که هیچ‌کس نتوانسته است بالا و پایین‌شان کند. این چهار عنصر پایینی عناصر روزآمد بودند. مدنیت، مذهبیتی که انقلاب بر سرش شکل گرفت و نه مذهبیت جمهوری اسلامی، ایرانی‌ت از نوع حامل شرافت

---

۱. موارد پررنگ‌شده در اسلایدهای کلاس‌ها به عنوان سرتیتر آمده‌اند اما ظاهراً به دلیل کمبود وقت از آن‌ها گذر شده است.

مصدقی و نهایتاً مشارکت. یک **کلید شعار** هم آمد: **ایران برای همه‌ی ایرانیان** که طبیعتاً همه‌ی این هفت هشت عنصر درونش بود. این شعار هم ایدئولوژیک بود، هم استراتژیک و هم تاریخی. لذا همچنان که در دوره‌ها و فرازهای قبل دیدیم، [انباشت، مطالبه می‌آورد]. با مشروطه این قاعده یا بهتر بگوییم پدیده تیت شد. اگر پدیده تکرار بشود، تبدیل به قاعده می‌شود. ۱۵ سال قبل از مشروطه انباشت‌هایی صورت گرفت که منجر به مشروطه شد. این در دهه‌ی ۲۰ تکرار شد و باز هم تکرار شد، در پنج‌شش موج در ایران تکرار شد و تبدیل به یک قاعده شد. از دل این قاعده هم یک شعار بیرون آمد که هم داخلش بغض ۱۵ساله بود و هم امید به آینده و هم مهر به ایران بود.

### جهان، کمک‌کار سرفصل

جهان این دوران هم کمک‌کار این سرفصل جدید شد. اگر جهان دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کمک‌کار جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ و انقلاب ۵۷ شد، عقب‌تر برویم جهان مدرن مشروطه‌شده و در بعضی مناطق جمهوری‌شده‌ی اروپای غربی و مرکزی و حتی اروپای جنوبی، منجر به نقطه‌چینی در منطقه‌ی ما شد و به روسیه و ترکیه‌ی عثمانی هم سرایت کرد و بالاخره کمک‌کار جنبش مشروطه‌ی ایران هم شد یا در دوران دکتر مصدق که جنبش احقاق حق نیورهای ملی در جهان با گاندی شروع شده بود و به مصدق هم رسید، آن دوران هم فضای جهان کمک‌کار شد. لذا فضای جهان کمک‌کار است. البته مبنا نیست، کمک‌کار است.

### انکسار قدرت

این دوره در جهانی (جهان حدوداً از ۱۰-۱۵ سال قبل) که از آن صحبت می‌کنیم، درحقیقت قدرت دچار شکست شد. قدرت‌ها شکسته شدند.

### توزیع ریز پردازنده‌تر قدرت

بعد از انکسار قدرت، توزیع مجددی صورت گرفت. این

توزیع مجدد ریزپردازنده‌تر از قبل بود. اتفاق خیلی مهمی بود که در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، رژیم آپارتاید وحشی افریقای جنوبی نه با اقتدار و اتوریته‌ی یک حزب آهنین بلکه با مساعی ۳۰هزار ان‌جی‌او ساقط شد. بسیار اتفاق مهمی بود. این ضریب مشارکتِ بالا خیلی مهم‌تر است از یک هسته‌ی فرهیخته و نخبه‌است که با فرسنگ‌ها فاصله از جامعه بخواهند مکانیکال جامعه‌ای را تغییر بدهند. انکسار قدرت و توزیع ریزپردازنده‌تر قدرت در این دوره صورت گرفت.

### عقلِ جمعی

در کنار این موارد عقل‌جمعی [آمد]. اتاق‌های فکر و شوراها بیشتر در این دوره شکل گرفتند. مثلاً آن‌زمان کلیتون رئیس‌جمهور امریکا بود که یک حلقه‌ی مشاورین ۸۰ تا ۹۰ نفر داشت. قبل از کلیتون هم که بوش پدر بود، وقتی سال ۱۹۹۲ به کنفرانس زمین در برزیل رفت، ۱۹ مشاور با خودش برد که از آن ۱۹ مشاور، پنج تا نوبلیست بودند<sup>۱</sup>. جهان به سمت عقل جمعی و اتاق‌های مشورتی رفت. این یک وجه جهان بود.

### حقوق بشرِ معطوف به فرد

وجه دیگر جهان این بود که اگر در گذشته حقوق بشر جمعی مدنظر بود و دیدبانی رویش تشکیل شد و ان‌جی‌او‌هایی شکل گرفتند، در این دوره حقوق بشر معطوف به فرد (حقوق فردی) کاملاً شکوفان شد که در حد خودش کمک‌کار ایران بود.

---

<sup>۱</sup> Earth Summit. مجمع جهانی محیط زیست و توسعه. اولین کنفرانس این مجمع در سال ۱۹۹۲ در برزیل تشکیل شد که ۱۷۹ کشور و ۲۴۰۰ ان‌جی‌او در آن حضور داشتند و بر سر مباحثی چون استانداردهای تولید مواد سمی، سوخت‌های جایگزین سوخت فسیلی و کمبود آب در جهان تبادل نظر کردند.

## دیده بان‌ها

[درجهان] دیدبان‌هایی از جمله دیدبانِ حقوق بشر<sup>۱</sup> یا دیدبانِ محیط‌زیست شکل گرفت.

## مدنیت نو

جهان به یک سرفصل مدنیت نو و زیست‌جمعی جدید رسیده بود.

## مشارکت پر دامنه

جهان، جهان مشارکت‌های پر دامنه بود. مثلاً همان کنفرانس زمین در برزیل که محیط‌زیستی‌ها ترتیب داده بودند، اتفاق مهمی بود که سازمان ملل خودش را در جوف آنها تعریف کرد. ۲۴۰۰ ان‌جی‌اوی کاملاً جدی و سازمان‌یافته‌ی زیست‌محیطی جهان و همه‌ی سران جهان را گرد هم آوردند. تا این زمان یعنی دهه‌های ۷۰ و ۸۰، قدرت‌ها ارباب جهان بودند و بقیه‌ی جهان رعیت بودند، ولی اینجا در سال ۱۹۹۲ اتفاقی که در [کنفرانس] زمین برزیل افتاد [این بود که] ۱۴۰ تا از توانمندترین ان‌جی‌اوه‌ای زیست‌محیط همه‌ی سران جهان را گرد آوردند. اتفاق مهمی بود.

لذا انکسار قدرت، بازتوزیع قدرت، به‌کار بستن عقل جمعی، تاکید بر حقوق بشر فردی، دیدبان‌ها روی محیط‌زیست و حقوق بشر، مدنیت و ساختارهای زیست‌اجتماعی جدید و نهایتاً مشارکت پر دامنه، همگی کمک‌کار ایران شد. یک وجه مطالبات را که قبلاً بررسی کردیم، پاسخ‌گو شدن قدرت و مشارکت بود که با دوران هم‌خوان بود. در نتیجه جهان کمک‌کار سرفصل جدید شد.

---

<sup>۱</sup> Human Rights Watch. سازمان دیدبان حقوق بشر در سال ۱۹۷۸ با هدف نظارت بر وضعیت رعایت حقوق بشر در کشورهای بلوک شرق تاسیس شده بود. این سازمان در سال ۱۹۸۸ رسماً فعالیت خود را در سرتاسر جهان گسترش داد.

## چگونگی مواجهه با سر فصل

جریان رهبری کننده و پیش‌برنده‌ی اصلاحات در ایران با سرفصل جدید چطور روبرو شد و چطور مواجه شد؟ می‌توان ۹ ویژگی برایش قائل شد.

### تلقی "پیشامد"

تلقی‌اش تلقی پیش‌آمدی بود. گویی خرداد ۷۶ یک تصادف است! یک حادثه است! اما اصلاً این‌طور نبود. دهه‌ی ۶۰ای در ایران بود، یک و نیم دهه‌ی ویژه‌ای رخ داد، جریان‌های فکری‌ای در ایران مستقر بودند که محصول نهایی اجتماعی و فکری آنها در حد خودش منجر به اتفاق ۷۵-۷۶ شد. لذا پیش‌آمد نبود. در آن دوره جامعه‌ی ایران مقاومت‌هایی داشت، نیروها مبارزه‌هایی کردند، اعتراض و شورش‌هایی صورت گرفت. وقتی شورش می‌شود نشان‌دهنده‌ی این است که همه‌ی مجاری مبارزه‌ی قانونی و مسالمت‌آمیز بسته است. چرا در سوئد شورش نمی‌شود؟ اگر در سوئد شورش شود، به روان شورش‌کنندگان شک می‌کنند. چه دلیل دارد که شورشی صورت بگیرد؟ دوستانی که رفته‌اند سوئد و آمده‌اند [می‌گویند که آنجا] اگر هر سه نفری مشترک بشوند می‌توانند یک شبکه‌ی رادیویی بگیرند. همه‌ی امکانات شهرداری برای انواع تجمعات در اختیارشان است. وقتی همه‌ی مجاری قانونی و عقلی باز است، به چه مناسبت کسی شورش کند؟! وقتی مجاری عقلی و قانونی باز نیست طبیعتاً بغضی ایجاد می‌شود که آن بغض مجاری خاص خودش را پیدا می‌کند. لذا مقاومت‌ها، بعضاً شورش‌ها، باج‌ندادن طیف‌هایی از جامعه‌ی ایران خیلی مهم بود. همه‌ی استاد‌های جامعه‌ی ایران به انقلاب فرهنگی باج ندادند. همه‌ی آنهايي هم که پاک‌سازی شدند، خارج نرفتند. همیشه این‌طور نیست که خانه‌نشینان قابل مذمت باشند. در مواردی در دوران‌هایی از تاریخ ایران پیدا می‌شود که خانه‌نشینان بخشی از جریان کیفی جامعه هستند که به قدرت مسلط باج ندهند. به فرهنگ مبتذل جاری باج ندهند. حاضر نشدند بروند کتاب نونوشته‌ی سالهای بعد

از ۶۰ را در دانشگاه درس بدهند. کسی خودش دانش دارد و به خودش بهایی می‌دهد، اعتماد به نفسی دارد و از دانشگاه بیرون می‌رود و پژوهش می‌کند. پژوهش هم این‌طور نیست که سیرترشی هفت‌ساله باشد. این دوران‌های فشار و ضرب و زور و... بالاخره موقت هستند. باید توجه داشت که جریانی که پُرفشار می‌آید، خودش هم مستهلک می‌شود. [دوم خرداد ۷۶] پیش‌آمد نبود. محصول مقاومت‌ها، حمل آرمان‌ها و محصول [مقاومت در برابر] عملکرد نظام در حدفاصل ۶۰ تا ۷۵ بود. محصول مشترک همه‌ی روندها بود نه پیش‌آمد. نه هستی برحسب تصادف ساخته‌شده و نه تاریخ محصول صُدفه و پیش‌آمد و احتمال است. مثل سر چهارراه نیست که بارانی آمده، ماشینی ترمز نگرفته، یکی هم با موبایل در حال صحبت بوده، این می‌شود تصادف. ولی ۷۵-۷۶ در ایران تصادف نبود. محصول منطقی روندها بود ولی متاسفانه جریان پیش‌برنده بیشتر پیش‌آمد تلقی‌اش کرد. به همین دلیل هم خیلی موقت بود و فرار شد.

### غیر تشکیلاتی/بی برنامه/کلی‌گویانه/غیر اجتماعی-غیر مشارکتی

[جریان دوم خرداد] غیر تشکیلاتی، بی‌برنامه، کلی‌گویانه و غیر اجتماعی-غیر مشارکتی بود.

### انگاره اصلاح "درون نظامی"

مهم اینکه آن‌ها انگاره‌ی اصلاح درون نظام را داشتند، درحالی‌که جامعه تحول اجتماعی ایران را می‌خواست. پیش‌برندگان اصلاحات که درون-حاکمیتی بودند می‌خواستند درون نظام اصلاح شود و درون نظام آینده‌دار بشود. آینده‌داری ایران مهم‌تر است یا آینده‌داری درون نظام؟

### تصفیه حسابانه

وجه بعدی مواجهه، متاسفانه تسویه حسابانه بود. یعنی جریانی که ۷۵-۷۶ در ایران دولت تشکیل داد و دو سال بعد هم مجلس را گرفت، مجموعاً

رانده‌شدگان ۶۸ تا ۷۶ بودند. بالاخره هر جریانی که به قدرت دسترسی پیدا می‌کند، مهم ساختار، سازمان، سیاست‌هایش نیست، مهم روش و منش است. خودش هم آمد تسویه کند یا نه؟ نظام دولتی در ایران ۱۴۰۰ پست کلیدی دارد که بعد از سال ۶۰ در نظام جمهوری اسلامی سنت این بوده که هر دولتی که می‌خواسته تشکیل بشود، باید توسط وزارت اطلاعات تایید بشوند. اتفاقی که در سرفصل ۷۶ در تشکیل دولت جدید افتاد، این بود که ۱۴۰۰ نفر کنار گذاشته شدند و ۱۴۰۰ نفر جدید آمدند. یعنی همان‌کاری که هاشمی کرد، همان‌کاری که احمدی‌نژاد کرد؛ ممیزه چه بود؟ ایران برای همه‌ی ایرانیان یک تعارف بود. مهندس سحابی ایرانی نبود؟ آقای لطف‌الله میثمی با همه‌ی محدودیت‌ها و جان‌کندن‌ها و تکاپوهای پراستهای بیرونی و درونی‌اش ایرانی نبود؟ اینان نمی‌توانستند در دوران جدید نقش دولتی که نه، نقش اجتماعی ایفا کنند؟! خیلی از چپ‌ها و مارکسیست‌ها در ایران با شرافت زندگی کرده‌اند، نه در کمپ شوروی رفتند و نه به جمهوری اسلامی باج دادند. با آرمان خودشان زندگی کردند. اینها ایرانی نبودند؟ [اگر فرض] بگیریم ایران برای همه‌ی ایرانیان همان ترجمه‌ی درون‌حکومتی‌اش را داشته باشد و اینها اصلاً شهروند درجه‌دو باشند، در دولت جدید یک راست معتدل و یک تپیی مثل همین مرتضی‌نبوی نمی‌توانست شرکت داشته باشد؟ اگر این اتفاقات می‌افتاد، این قدر [جریان] راست در ایران جریحه‌دار نمی‌شد و خون‌ریز نمی‌شد. انگاره‌ی [این جریان] اصلاح درون‌نظامی و تسویه‌حسابانه بود. در سال ۷۶ وقتی دولت تشکیل شد تا شش ماه بعد از دوم‌خرداد ۷۶ همه‌جا همه‌ی بحث این بود) روزنامه‌های پرتعداد آن روزها را دوستان می‌توانند بروند ببینند) که راست شکست خورد، راست را ضربه فنی کردیم، جریان راست در ایران اصلاحات را درک نکرد و... تسویه‌حسابانه و حساسیت‌برانگیز بود.

### **حساسیت‌برانگیزانه**

حساسیت‌برانگیز [اما] نه فقط اینکه حساسیت راست‌های درون حکومت

را برانگیزد. ایران یک مرکزی مرکب از قم و یزد و کاشان و کرمان و اصفهان دارد. این‌ها طیف‌های سنتی جامعه‌ی ایران را در خودشان جای داده‌اند. ساکنان تمامی مرز ایران غیر از منطقه‌ی گیلان و مازندران که شیعه هستند، سنی هستند. از آذربایجان غربی شروع کنید و کردستان و کرمانشاه و از آن‌طرف سیستان و بلوچستان و ... و حتی خوزستانی‌ها که بخشی سنی هستند. این‌ها سنی‌هایی هستند که سنتی‌تر از شیعه‌نشین‌های مرکز نشین فکر می‌کنند. آیا این توده‌های سنتی که بخش مهمی از رای خاتمی از اینها درآمد، قابل عنایت نبودند؟ در توسعه‌ی سیاسی‌ای که طراحی شد برای این‌ها اصولاً فکری شده بود؟ آیا مدرنیسم باید همه‌ی این‌ها را تارومار می‌کرد؟ باید به هر کدام از آحاد جامعه‌ی سنتی ایران ترکش وارد می‌شد؟ جدا از اینکه درون حاکمیت تسویه‌طلبانه بود، در جامعه‌ی ایران هم حساسیت برانگیزاننده بود. تفاوت منش‌ها این‌گونه مشخص می‌شود. ۲۵ مرداد که شاه فرار کرد، آقای خازنی<sup>۱</sup> رئیس دفتر مصدق می‌گوید که شمس (خواهر شاه) که مثل اشرف نبود و متانتی داشت و خیلی در ریخت‌وپاش‌ها نبود به مصدق نامه داد که برادر من فرار کرده و من هم جزو خانواده‌ی سلطنتی هستم و ... تقریباً یک حالت امان‌خواهی بود و این که مشمول مصادره نشود. مصدق چه پاسخی به او می‌دهد؟ مصدق آنجا به راحتی می‌توانست طوفان کند و با رادیکال‌های پیرامونش مثل فاطمی که واقعا صحنه را می‌گرداندند، می‌توانست سلطنت را رو به سقوط ببرد و جمهوری اعلام کند. به‌واقع شدنی بود، سخت بود ولی شدنی بود. ولی در پاسخی که به شمس می‌دهد شاهی که فرار کرده است را تحقیر نمی‌کند. به شاه اهانت نمی‌کند و می‌گوید نظر من این نبود که برادر شما از ایران فرار کند و حداکثر امنیت را هم به شمس داد و تصریح هم کرد که من بنا نیست سلطنت را سرنگون کنم. این یک منش و روش است! منش و روش

<sup>۱</sup>. نصرت‌الله خازنی. (۱۳۸۷-۱۳۸۹). دانش‌آموخته‌ی حقوق. مسئول دفتر شخصی مصدق در دوران نخست‌وزیری و از فعالان جبهه‌ی ملی بود.



هم در عرصه‌ی کلان و هم در عرصه‌ی خرد معلوم می‌شود. همین آقای خازنی تعریف می‌کند که یک کارمندی در نخست‌وزیری بود که یک کم وضع مالی‌اش خوب شده بود و رفته بود زن دوم گرفته بود. خانمش پیش مصدق می‌آید و می‌گوید که شب‌ها خانه نمی‌آید و دیر می‌آید و من فکر کنم که زن گرفته است. مصدق او را می‌خواهد و به او با ادبیات ۲۰-۳۰ تشر می‌زند که تنبالت دو تا شده رفتی زن گرفتی؟ حقوقش را قطع می‌کند ولی شیرازه‌ی زندگی‌اش را نمی‌پاشاند و حقوق‌اش را به خانمش می‌دهد. یعنی پرنیسپ و منش و روش از پایین‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح در مواجهه با شاهی که اصلاً فرار کرده و پناه برده است [وجود داشته است]. اما ما در این دوره [اصلاحات] این چیزها را ندیدیم. تسویه‌ی درون‌حکومتی در آن سطح نباید صورت می‌گرفت و حساسیت گروه‌های سستی هم نباید برانگیخته می‌شد.

### کاستی‌ها-ناکامی‌ها

حال [بینیم] جریان اصلاحات در ایران چه کاستی‌ها و ناکامی‌هایی داشت.

### بی‌کار توضیح

بدون کار توضیح بود. این خیلی مهم است که مصدق یک‌دهه کار توضیحی می‌کند برای مجاب کردن جامعه‌ی ایران که مدیریت ملی بر منابع نفت ما باید تحقق پیدا کند. این کار توضیح است. بالاخره یک نفر برایش ده سال وقت گذاشت، نه فقط آن یک نفر که پیرامونش و بخشی از مجلس هم وقت گذاشت. اما در این دوره کار توضیح اجتماعی جدی‌ای صورت نگرفت.

### بی‌هندسه

جریان پیش‌برنده بی‌هندسه بود.

### بی‌نهاد

جریان پیش‌برنده بی‌نهاد بود. نمی‌شود که هشت سال بیایی که فقط یک سازمان ملی جوانان و یک سازمان ملی زنان درست کنی. بقیه‌ی جامعه

سازمان‌دهی نمی‌خواستند؟ خود اصلاحات سازمان‌دهی نمی‌خواست؟

### **بدون تلقی توده‌ای**

اصلاحات بدون طبقه‌ی توده‌ای‌ای بود که [بتواند] با [تکیه بر] آن به یک جنبش اجتماعی تبدیل بشود. بدنه‌ی توده‌ای وجود نداشت و یا بسیار کم‌رنگ بود.

### **بی عنایت به سنت**

همان‌طور که اشاره شد بی‌عنایت به سنت بود. بالاخره این جریان سنتی در ایران از دوره‌ی تنباکو فعال بوده‌است. در مشروطه آمده و خون داده‌است. مگر ستارخان و باقرخان که بودند؟ فرهیخته و روشنفکر بودند؟ انتلکتوئل بودند؟ ستارخان اسب‌فروش و لوطی سرگذر بود. باقرخان هم پالان‌فروش بود. یعنی خیلی ساده بودند. فتح تهران توسط چه کسی صورت گرفت؟ توسط روشنفکران صورت گرفت؟ کنار زدن محمدعلی‌شاه توسط فرهیختگان صورت گرفت؟ اصلاً این‌گونه نبود. همین نیروهای سنتی آمدند و رفتند بست‌نشینی کردند. همین نیروهای سنتی داخل چادرهای سفارت انگلیس بودند. همین‌ها در کوچ شاه‌عبدالعظیم و قم مشارکت کردند. در نهضت ملی هم و در انقلاب هم همین‌طور. در اصلاحات هم بخشی از رای خاتمی با همین سنتی‌ها بود اما به جریان‌های سنتی جامعه‌ی ایران عنایتی صورت نگرفت. آنها هم حق داشتند که حس‌کنند در شرایط جدید سهیم‌اند. نه اینکه حس‌کنند شهروند درجه‌دوم و اُمُلِ فَناتیک<sup>۱</sup> تلقی می‌شوند.

### **بی اقتصاد**

وجه دیگر اینکه جریان اصلاحات بی‌اقتصاد بود. نمی‌شود که شما بخواهی توسعه‌ی سیاسی راه بیان‌دازی ولی هیچ اتفاقی در زندگی معیشتی مردم رخ ندهد. زیر اتفاق سال‌های ۷۵-۷۶ چه بود؟ خیلِ مردان چندپیشه بود که زیر زندگی له شدند، خیلِ دختران بی‌جهاز و ... این خیل‌ها را در

---

<sup>۱</sup> . Fanatic. به معنی متعصب.

دوران اصلاحات که دید؟ آیا خیل سیاهی لشکرهای اقتصاد معیشتی و خیل دختران بی جحاز [را نباید دید؟] معدل ازدواج در اول انقلاب و در سال ۵۸ به ۲۲ سال رسیده بود. در دهه‌ی ۷۰ به ۳۲ سال رسیده بود. در ۳۲ سال نصف عمر یک فرد، بخشی از شادابی و مهرش رفته است. فاصله‌ی سنی ۲۲ ساله با فرزندش ۲۵ سال است ولی فاصله‌ی سنی ۳۲ ساله با فرزندش حدود ۴۰ سال می‌شود. یعنی عمرها هم مستهلک شد. عمرهای مستهلک شده را که دید؟ اینکه در دهه‌ی روزنامه‌فروشی ۱۲ روزنامه‌ی جدید بیاید، فیلم مؤلف بیاید، عنوان کتاب اضافه بشود، تیراژ کتاب افزون بشود و... اینها برای روشنفکر خربزه است اما برای مردم که نان نشد. برای مردم نان شد؟ نان نشد! الان تعداد روسپی‌ها و سن روسپی‌گری را ببینید. سن ایدز و سن اعتیاد را ببینید. اصلاحات نمی‌توانست این سفره را با یک اقتصاد دورانی جمع کند؟ چه کسی به اقتصاد دورانی فکر کرد؟ حالا مدام می‌گویند که بیاید در خیابان، بیاید به ما رای بدهید، به چه مناسبت؟ چه تحولی در سفره رخ داد؟ بله! همه‌ی [نیاز] انسان سفره نیست اما یک بخشی از [نیاز] انسان هم سفره است. چه تحولی در سفره، چه تحولی در بی‌آیندگی دختر دم‌بخت، چه تحولی در بی‌آیندگی و ناامنی یک جوان [رخ داد؟]. همه‌ی جوانان جامعه‌ی ایران که گامبوه‌های بخش سرمایه‌داری فسیل جامعه‌ی ایران نیستند که یک شب جمعه با پاترولش بخواد بگردد و چهارتا دختر آن طبقه را به صید بیاندازد. همه‌ی جامعه‌ی ایران بخشی هستند که صبح از دهه می‌بینی نیازمندی همشهری را می‌خرند و یک مشت سکه و یک کارت تلفن در دست دارند و نیازمند کار اینجا و آنجا. بخشی از این پارکبان‌ها لیسانس‌ه‌اند. پیک‌های کبابی‌ها و ساندویچی‌ها همه‌شان دیپلم دارند. چه کسی به اینها فکر کرد؟ چرا احمدی‌نژاد رای آورد؟ شعار پوپولیستی داد. در دور دوم انتخابات [۱۳۸۴] تلویزیون را نگاه می‌کردم، درست است که دروغ می‌گفت اما با قدرت گفت که من همه‌ی کسانی که قدرت و رانت دست‌شان است را از پشت میزها

بیرون می‌کشم. رای هم پشتش آمد، احمدی‌نژاد هم تصادف نبود. جریان اصلاحات به لحاظ اقتصادی-اجتماعی چه ارمغانی آورد؟

### بی توجه به صنف، به طبقه

بی توجه به صنف و حزب بودند. معلم و کارگر و پرستار پشت اصلاحات آمدند. اما از سال ۸۰ به بعد چه کسانی اعتصاب کردند؟ اعتصابات که همه‌اش در دولت احمدی‌نژاد نبود. سال ۸۰ اولین اعتصاب معلمان، ۸۱ اولین تجمع اعتراضی پرستارها، ۸۳-۸۴ رانندگان اتوبوس و... فقط در دوران احمدی‌نژاد نبود. این مسایل را که دید؟ همه‌ی جریان‌های سراسری که پشت اصلاحات آمدند تبدیل شدند به تظاهرکننده و معترض علیه همین جریانی که خودش را در تشکیلاتی‌اداری‌اش متعین کرد.

### ماکت حزب

احزاب ماکت بودند. نمی‌توان با آجر سه‌سانتی ماکتی ساخت و رویش بنشیننی. چیزی نیست که بتوانی در آن بنشیننی. احزاب شکل گرفته در این دوره این‌گونه بودند.

### تجمع در مدار ژورنالیسم

همه‌ی تخم‌مرغ‌ها در سبد ژورنالیسم گذاشته‌شد و وقتی اول ۷۹ همه‌ی روزنامه‌ها جمع شدند، همه‌ی امکان ارتباطی جریان اصلاحات هم جمع شد. اصلاح‌طلبان هم کسی نبودند که مثل مصدق در بهارستان چهارپایه بگذارند و بگویند که هر جا مردم هستند، مجلس همانجاست و مجلس هفدهم را پوچ و پوک کند، به حق هم پوچ و پوک کرد. مجلسی که بیش از ۹۰٪ جریان‌های صندوق‌خانه‌ای ارتجاعی ایران بودند که می‌خواستند شرایط دهه‌ی ۲۰ و رزم‌آرا را در ایران به‌وجود بیاورند. [در اصلاحات] همه‌ی نیروها در مدار ژورنالیسم آمد که یک‌شبه فوت شد.

## مشاوران اطلاعاتی

وجه بعدی هم اینکه مشاوران دولت و رئیس‌جمهور طیفی از اطلاعاتی‌ها بودند. اطلاعاتی، جهان را توطئه‌ای تحلیل می‌کند و ناامن می‌بیند. نیروی مقابل را بسیار بزرگ می‌کند. این روحیات روانی [دولت] بخشی به‌خاطر مشورت [با این طیف] بود. مشورت‌هایی از قبیل اینکه مدام می‌گفتند دولت دارد فرومی‌پاشد. اما اینطور نبود. البته که راست ایران سرکوب‌گر بود و ابزارش را هم داشت ولی این چیز جدیدی نیست. راست در جهان و ایران آمده‌است که مقابل تحولات مانع ایجاد کند. [از این منظر] اتفاقات ۷۷ به بعد در ایران، اتفاق ویژه‌ای نبود. کار راست در جهان همین است. مگر بوش چه کار می‌کند؟ مگر افغانستان و عراق را در شیشه نکرده‌است؟ جریانی که معتقد به حرکت آزاد اطلاعات و سرمایه و نیروی کار و... باشد، افغانستان را تبدیل به یک بیغوله نمی‌کند، عراق را تبدیل به یک غسال‌خانه نمی‌کند. راست در جهان همین است و در ایران هم همین است. چیز ویژه‌ای نبود و قبلاً هم تکرار شده‌است. نیروی سیاسی نمی‌تواند بچه‌ننه باشد. نمی‌تواند برود لای درب خانه بایستد و از لای در خانه به قلدرمحلّه دهن‌کجی کند. بالاخره اصطکاکی وجود دارد. نیرو نمی‌تواند بیاید و هشت سال فقط آه بکشد و ناله و افسوس کند. آن جریان [راست] همین است اما این طرف نمی‌تواند با این وضعیت به سمت تحول اجتماعی در ایران برود. این کاستی‌ها و ناکامی‌ها وجود داشت.

## دستاوردها

جریان مرثیه [خوانی] نیست. اتفاق ۷۵-۷۶ در ایران اتفاق ویژه‌ای بود. درحقیقت اعلام سرآمد اجتماعی سال‌های ۶۰ تا ۷۵ جمهوری اسلامی بود. این اعلام سرآمد را جمهوری اسلامی منادا نکرد. خاتمی را جریان اعتراضی سال‌های ۶۰ تا ۷۵ سر کار آورد، نه اینکه خاتمی اصلاحات را ایجاد کند.

اصلا این‌گونه نبود و [این دوران] دستاوردهای جدی‌ای داشت.

### **امید مجدد به زندگی**

مهمترین دستاورد امید مجدد به زندگی بود. اصولاً ذهن از دهه‌ی ۶۰ چروک می‌شود. اما [در این دوران] امید مجدد به زندگی به‌وجود آمد.

### **فوران آگاهی‌ها**

یک فوران آگاهی‌های اجتماعی-سیاسی-صنفی را شاهد بودیم.

### **جامعه مطالبه‌گر**

خیلی مهم بود که جامعه بعد از ۱۵ سال، مطالبه‌گر شد.

### **خودآگاهی صنفی**

خودآگاهی صنفی [به‌وجود آمد].

### **میل ویژه به مشارکت**

میل جدی به مشارکت [به‌وجود آمد].

### **جدال کهنه و نو**

جدال کهنه و نو [رخ داد]. که خیلی هم بود. بالاخره نیروهای کهنه بسیج شدند و بخشی دیگر هم تحت عنوان "نو"یی بسیج شدند. نو بودن در ایران خیلی مهم است. ما بچه که بودیم عید به عید لباس می‌خریدند. بوی کفش و بوی لباس نو خیلی ارزش داشت. شب زیر سرمان می‌گذاشتیم و برایمان خیلی مهم بود. اولین توپ فوتبالی که برای من خریدند، من یک هفته رویش می‌خوابیدم. نو بودن اینقدر مهم بود. بوی نو بودن که الان از شامه‌ها پرکشیده‌است خیلی مهم است. این جدال کهنه و نو بس اهمیت داشت.

### **تقابل دو مذهب**

دو مذهب صف‌آرایی کردند.

### **نبرد استبداد-آزادی**

نبرد استبداد و آزادی [رخ داد].

### بر آمد عنصر ملی مصدقی

بالاخره یک الگوی شرافتمندی ملی آمد و مصدق دوباره سر برآورد.

### حافظه نسبی تاریخی

جامعه‌ی ایران بخصوص نسل نو یک حافظه‌ی نسبی تاریخی پیدا کرد.

### تبسم دورانی

با خود شخص خاتمی یک تبسم دورانی هم آمد. پدر آقای خاتمی آخوند حکومتی بعد از دهه‌ی ۶۰ نشد. این خیلی مهم بود. پدر خاتمی یک فکر نویی داشت و مردم‌گرا بود. [در مورد] خود خاتمی هم بالاخره مردم ایران بعد از ۱۵ سال یک لبخندی از یک حکومتی دیدند. نسل جوانی که با سرعت ۱۰۰ متر داشت از مذهب فاصله می‌گرفت با همین لبخند و این تصریحی که کرد که مذهب می‌تواند مذهب مدارا باشد و با دموکراسی هم آغوش شود، [نزدیک شد]. شخص خاتمی با اینکه ضعف‌های جدی‌ای داشت اما نقش تاریخی داشت و نقش تاریخی‌ای ایفا کرد.

### باز خیز دانشگاه

دانشگاه از حالت حکومتی‌اش درآمد و اجتماعی شد.

### پُر مهمی جوان

جوان پُر مهم شد.

### جلورفت زن

زن جلورفت که خیلی مهم بود.

### تغییر نگاه جهان

نگاه جهان به ایران تغییر پیدا کرد که بخشی از آن به خاطر مساعی شخص خاتمی بود.

### دریچه‌های رو به بیرون

دریچه‌هایی رو به بیرون باز شد و بعد از ۱۰-۱۵ سال بالاخره ایران هم عضوی از جهان شد. جامعه‌ی ایران جزئی از جامعه‌ی جهانی شد.

## جمع بندی

بحث را جمع کنیم، طول کشید و حتما خسته شده‌اید.

### بزنگاهی کلاسیک که اجتماعا لازم نشد

دوم خرداد بزنگاهی کلاسیک بود که اجتماعا لازم شد. یعنی بنا بود که یک انتخابات کلاسیک درون حاکمیتی راه بیفتد ولی اجتماعا لازم شد و جامعه‌ی ایران لازم دید که در آن مشارکت کند و بازی کلاسیک را به هم ریخت.

### امیدآفرین، صف‌بند، مرزبند

حرکت امیدآفرین شد و صف‌بندی به وجود آورد و مرزبندی و کرت-بندی ایجاد کرد.

### تکانه‌ای بی‌رهبر محوری، بی‌سازمان، بی‌توده‌ی متصل

اما تکانه‌ای بدون یک رهبری محوری بود. بی سازمان و بدون اتصال به توده بود.

### با میلی نخبه‌گرا و درون حاکمیتی

جریان پیش‌برنده‌ی اصلاحات در ایران یک میل نخبه‌گرا و درون حاکمیتی داشت.

### با شعار مشارکتی و رویکرد غیرمشارکتی

پارادوکسی که به وجود آمد [این بود که] شعار (ایران برای همه‌ی ایرانیان) مشارکتی بود ولی رویکرد غیرمشارکتی بود.

### بی‌مهندسی در مواجهه با جبهه‌ی صاحب مهندسی

جریا اصلاحات مهندسی نداشت ولی جریان مقابل مهندسی داشت. من اگر مهندسی نداشته باشم نمی‌توانم به بگویم که شما هم مهندسی نداشته باش. به چه مناسبت؟ او در چهارچوب فکر و استراتژی خودش مهندسی دارد ولی این طرف مهندسی نداشت.

### بدون شاقول شعارپشتوانه

شاقولی وجود نداشت که بین شعار و پشتوانه. بالاخره هر انسانی کوچک



باشد، زن باشد، مرد باشد، مذهبی باشد، مدرن باشد و هر چه باشد باید مطالبه و شعارش متناسب با وزن و قدش باشد و نمی‌تواند غیرمتناسب با قد و وزن خودش باشد. می‌توان گفت بخشی و یا افرادی از جناح اصلاح‌طلب سقف مطالبات را خیلی خیلی بالا بردند. وقتی در یک جلسه‌ی خصوصی در سال ۷۸ تصریح می‌شود که اگر با این روندی که داریم پیش برویم تا دو سال دیگر در حاکمیت جمهوری اسلامی آخوندی نخواهد بود. آیا پشتوانه‌ی تشکیلاتی این پیش‌برد را دارید؟ ندارید. با یک ترور جمع می‌شوید. با یک تهاجم جمع می‌شوید. چرا وقتی پشتوانه‌اش نیست این شعارهای حداکثری داده می‌شود؟ آیا شرایط کشش‌اش را داشت؟ نداشت. فرض کنید برخوردی که برخی از افراد جریان اصلاحات با شخص هاشمی کردند. آری، آدم با هاشمی مرز دارد ولی هاشمی می‌توانست یک بالانس و یک حایلی بین جریان سرکوب‌گر و جریان اصلاح‌طلب در ایران باشد. افراد را یک‌شبه به دست‌مال بی‌مصرف تبدیل کردن، سخت نیست و با یک غوغا می‌توان این کار را کرد. اما بعدش چی؟ عناصر استراتژیست، عناصر دیدگاه‌دار امکانات پیرامون را هدر نمی‌دهند و رویشان حساب باز می‌کنند.

### با انبوهی از مطالباتِ رها

در این سیر، انبوهی از مطالبات رها شد.

### بی‌جمع‌بندی بی‌نقد

جریان اصلاحات بعد از شکست اصلاحات و انتخاب احمدی‌نژاد بی‌جمع‌بندی و بی‌نقد [رها کرده‌اد]. بزرگان اصلاح‌طلبان عنوان کردند که انتقاد مساوی است با انتحار. کجا گفته‌اند انتقاد مساوی است با انتحار؟! انبیا انتقاد از خود کرده‌اند. خدا انبیا را به انتقاد از خود تشویق و ترغیب می‌کند. کدام یک از ابناء بشر بوده‌اند که انتقاد از خود کرده‌اند و پایدارتر نشده‌اند؟ یک انتقاد از خود جدی. اما این جا با نقد این برخورد شد.

## بی‌دعوت از خدای آماده‌ی مشارکت

و آخر الامر مهم‌ترین مورد این بود. شما می‌خواهی یک حرکت اصلاحی و اجتماعی راه بیاندازی اما از خدا هیچ دعوتی نکنی در پروژه و سیرت بیاید! بخش حداکثری از جریان پیش‌برنده‌ی اصلاحات در ایران عناصر خالص‌ایدئولوژیک و غلیظ‌ایدئولوژیک دهه‌ی ۶۰ و سال‌های اول انقلاب بودند. اما الان مشمول این شدند که عکس‌العمل آن سال‌های خودشان قرار بگیرند و با مذهب رابطه‌ای نداشته‌باشند و خدا را فعال‌ترین، کیفی‌ترین، تشکیلاتی‌ترین عنصر هستی به حساب نیاورند، این محصول پروسه‌ی خودشان است. ما نمی‌توانیم پروسه‌ی خودمان را به کل جامعه تحمیل کنیم. بالاخره این خدا در مشروطه بوده، در نهضت ملی بوده، در جنگل پدیدار بوده، در ۳۹-۴۲ حضور داشته، در دهه‌ی ۴۰-۵۰ و انقلاب هم حضور داشته است. اینکه در قرآن بیش از ۷۰ بار تصریح شده است که مرا دعوت کنید [آیا] خدا شهوت تریبون دارد؟! خدا کمبودی دارد؟! اصلاً این‌طوری نیست. [می‌خواهد بگوید] من را به پروسه‌ها و پروژه‌های خودتان فرا بخوانید. اما این اتفاق در [اصلاحات] صورت نگرفت. یعنی فکر کردند که با عقل مدرن می‌شود ایران را فتح کرد و راست را ضربه فنی کرد و نیروهای سنتی را ال‌ک کرد و سرنند کرد و مثل شلتوک برنج به باد هوا داد و ایران مکان امنی برای فرهیختگان مدرن‌اندیشی که عقل مدرن را بسیار فراتر از انشای منشاء هستی می‌دانند، می‌شود. لذا خدا در این وسط بی‌پُست ماند. مثل اینکه بخواهی یک تیم را ارنج بکنی، اما شاخص‌ترین بازیکنت را کنار بگذاری و در رخت‌کن و روی سکو و در ۲۲ نفر اسمش را هم نیاوریش. چنین چیزی نمی‌شود. اگر برگردیم به همان بحث‌های اول کار و فلسفه‌ی تاریخ را از منظر توحیدی بررسی کنیم، آنچه که از سوره‌های فلسفه‌ی تاریخ قرآن بیرون می‌آید این

---

۱. برای دنبال‌کردن دقیق‌تر ایده مشاکت خدا در پروژه به مباحث «باب بگشا» رجوع کنید.

است که مشوق اصلی تحول و تطور و مبارزه با وضع موجود کپک‌زده که بوی ترشی از آن بیرون می‌آید، خود خداست. از نو حرکت کن؛ از نو حرکت کن؛ برخیز و مشاهده کن؛ تجربه بیاندوز؛ اشتباه گذشتگان را تکرار نکن؛ وضع موجود را برنتاب؛ برپاشنه‌ی پدران نچرخ؛ مرتجع نباش؛ کش نباش که سر جای اولت بازگردی؛ فخر نباش که برگردی سر جای اولت و به سر و صورت تاریخ و این و آن نخوری و کا تاریخ را خون‌دماغ نکنی؛ اینها درحقیقت آموزه‌های کیست؟ آموزه‌های فرهیختگان بوده؟! آموزه‌های پروردگار بوده. در هر پروسه‌ی اصلاحی در ایران ما خدا مشارکت داشته‌است. در هر پروسه‌ی اصلاحی در کل تاریخ این‌طور که خودش در قرآن تبیین می‌کند، مشارکت فعال داشته‌است. ولی جریان اصلاح طلب (نمی‌گوییم همه اما بخش مهم و پیش‌برنده‌ها) که خودشان در دهه‌ی ۶۰ همگی ایران را ایدئولوژیک می‌خواستند و می‌خواستند همه‌ی بقالی‌ها را هم دولتی کنند، چه شد که آن سوسیالیست‌های دوآتشه و مذهبیون افراطی مدرن شدند؟ اشکال ندارد. هر کس از جمله خود ما هم می‌توانیم مشمول تحول شویم. اما هم تحول خودمان را توضیح بدهیم و هم تحمیل نکنیم. این جریان مذهب را دست‌پایین تعریف می‌کرد ولی جامعه‌ی ایران دست‌پایین تعریف نمی‌کرد. از خدایی که آماده‌ی مشارکت بود دعوت صورت نگرفت.

### **پر ملات برای بندبند کردن، جمع بستن**

در آخر جمع‌بندی می‌توان عنوان کرد که اتفاقاتی که در حدفاصل ۷۵ تا ۸۵ در جامعه‌ی ایران رخ داد، بسیار بسیار ملات متراکمی را فراهم می‌کند که به یک جمع‌بندی جدی بنشینیم. هنرمندترین جمع‌بند تاریخ خود خداست. اگر خدا جمع‌بندی از انسان و خلقت و هستی نداشت، جهان سر‌پا نمی‌ماند. جمع‌بندی است که پیش‌برنده است. لذا اصلاح‌طلبان روی جمع‌بندی نیامدند ولی ما می‌توانیم روی جمع‌بندی برویم.

## یک تکانه چند تلنگر

آخر بحث را این‌گونه می‌توانیم تحلیل کنیم که اصلاحات در ایران یک تکانه‌ای بود که چند تلنگر داشت.

**پیوستن یک "مفهوم" به مفاهیم پیشین بی‌کار توضیح - بی‌آموزش:**

**مشروطیت/جمهوریت/اصلاح - مدنیت**

تلنگر اول خیلی مهم است. اگر این مساله حل نشود، جامعه‌ی ایران تحول ویژه‌ای را از سر نخواهد گذراند. یک مفهوم دیگر به مفاهیم بی‌کار توضیح و بی‌آموزش دیگر پیوست. نه نیروها و نه مردم روی مشروطیت مجاب نبودند. [مشروطی] یک انگاره بود. همچنان‌که قبلاً گفتیم مرجوم طباطبایی بعد از شکست مشروطه گفت، این چیزی که ما شنیدیم که در غرب شکل گرفته و قدرت پاسخگو شده است و ملت از رعیتی درآمد دل ما را شاد کرد. و گفتیم این اتفاق، اتفاق خوبی است که در ایران رخ بدهد. حرف فطری‌ای زده‌است ولی آیا این اتفاق در ایران رخ داد؟ نداد. آیا کار توضیح صورت گرفت؟ کار توضیحی صورت نگرفت. حداقلی و به صورت بارقه‌ای مشروطیت رها شد. از آن بارقه شیخ فضل‌الله، مشروعه‌ی خودش را چسبید، تقی‌زاده فرنگی شدن از نو سر تا نوک پا را چسبید، حیدرخان و تقی‌زاده مکانیست و تروریست شدند هر کس یک انگاره‌ای پیدا کرد.

بعد به جمهوریت می‌رسیم. سال ۵۷-۵۸، حتی همان حداقل [کار توضیحی] هم که در مشروطه روی مشروطیت صورت گرفته بود روی جمهوریت صورت نگرفت. هیچ صورت نگرفت! نه حاکمیت جمهوری اسلامی توضیح داد که جمهوری یعنی چی؟ و جمهور چه کسانی‌اند و نه نیروها. حتی رادیکال‌ترین نیروها در سال ۵۸ تا ۶۰ نیامدند کار توضیح کنند که جمهوری چیست. این [عدم کار توضیح] فرق دارد با زمان مصدق که بگویند منابع ملی چیست، مدیریت ملی چیست، بی‌پی چیست، تقی‌زاده‌ای که

قرارداد مکمل را امضا کرد چیست، کارگری که در خانه‌ی ده فوتی مثل سگ دارد در مسجد سلیمان زندگی می‌کند چیست و چرا باید تحول ایجاد شود. [همین می‌شود] که همه پیشش می‌روند.

[مفهوم] اصلاح و مدنیت هم به همان زنجیره پیوست. در سه بزنگاه سترگ (در مشروطیت، در انقلاب و در خرداد ۷۶) که حرکات اجتماعا لازم بودند و تقریباً همه آمدند و اگر کسی هم می‌خواست در خانه بشیند امکان خانه‌نشینی نداشت، چه اتفاقی افتاد؟ سه مفهوم کلیدی بی معلم ماند! این مفاهیم بی‌آموزگار رها شدند. دردوره‌ی آخر از مدنیتی که نه سنتی داشت و نه مذهبی داشت و نه ناموس ایرانی را حفظ می‌کرد ترجمان می‌شد تا اینکه آقای خاتمی بعد این همه‌سال گفت که این مدنیتی که ما می‌گوییم همان مدینه‌النبی است. مردم این وسط حیران‌اند. مدینه‌النبی چه ربطی داشت به مدینه‌ی جدید و شعارهایی که جریان اصلاح طلب مطرح کرد؟ مهم‌ترین اتفاق این بود که یک مفهوم به مفاهیم پُربار اضافه شد. این مفاهیم، مفاهیمی هستند که چند صد قلو حامله‌اند. اینجا و در این سه بزنگاهی که ما مرور می‌کنیم از این چند صد قلو، یک بچه‌ی ناقص سزارینی بیرون آمد. آخر چند بار بچه‌ی ناقص سزارینی که بعد هم به دنیا نمی‌آید و باید هفت ماهه در دستگاهش بگذارند تا شاید تبدیل به نه ماهه بشود؟ آخر چند بار؟ چند بار؟ چند بار؟ خب طبیعی است که آن طفل جان می‌دهد. اشکالی به آن طفل نیست. اشکال از ماما است. اشکال از رحم است.

### تَفَوْقُ حَسْبُ بَرِّ هِنْدَسَه

تلنگر بعد که از تکانه‌ی اصلاحات به وجود آمد، توفیق حس بر هندسه بود. چهار سال اول [اصلاحات] به حسی‌گری گذشت. مهندسی خیلی برتر از حسی‌گری است. چقدر حسی‌گری؟ چقدر محله به هم بریزی؟ چقدر کافه به هم بریزی؟ چقدر عروسی تخیلی بگیری؟ چقدر چراغانی کنی؟ ما به‌ازاء‌سازی چه؟ هندسه چه؟

## آرمان بی متولی

دیگر اینکه آرمان، بی متولی ماند؛ مثل آرمان مشروطیت، مثل آرمان جمهوریت.

## آمادگی های روحی-روانی

این خیلی مهم است. نیروی پیش‌برنده آمادگی‌های روحی-روانی لازم را نه برای پیشبرد و نه برای مواجهه با جریان ضداصلاحات نداشت.

## پیوند با مدیریت هستی

به نظر من این تلنگر آخر خیلی مهم است. بالاخره مدیریت یک جریان باید یک پیوندی با مدیریت جهان داشته باشد. مدیریت هستی یک مدیریت حداکثری و هنرمندانه و مشارکتی است و ما نمی‌توانیم مدیریتی پیش ببریم که با مدیریت هستی هیچ تناسب و پیوندی نداشته باشد.

بیشترین صحبت در این ۶۴ جلسه امشب صورت گرفت. من خیلی معذرت می‌خواهم و خسته‌تان کردم. فرصتی هم برای پرسش و پاسخ نیست چون سالن می‌بایست تخلیه شود. خیلی متشکرم از همراهی‌ها تا اینجا کار. ان‌شاءالله بعد از شهریور برویم همگام و هم‌آهنگ بشویم با سینوس‌های تاریخ. این سینوس‌ها خیلی مهم هستند. همانطور که در هستی یک نئی وجود دارد، همانطور که در موسیقیای انسانی هم نئی وجود دارد، در این موسیقیای تاریخ هم یک نئی وجود دارد. ما با همین زبان الکن که بیشتر از دوره میفا سولاسی نیست بعد از این یک ماه بینیم سینوس مطالبات، سینوس رهبری، سینوس شعارها بعد از تنباکو جلو بیاییم و بینیم که نه تاریخ ایران مرثیه بوده و نه جامعه‌ی ایران قبرستان است و اتفاقات مهمی افتاده و دستاوردهای جدی‌ای صورت گرفته است. کاستی‌های جدی‌ای هم هست. درجا زدن‌های مفرطی هم وجود داشته‌است اما بالاخره ما ارتفاعمان در نگاه به تاریخ و آینده از ارتفاع پدران ما در مشروطه خیلی بالاتر است. خیلی چیزها را کسب نکرده‌ایم ولی ارتفاع ما بالاتر است. ان‌شاءالله اگر عمری باقی بود و فرصتی این مسیر را با هم طی کنیم و بینیم که ستون‌های این ارتفاعات چیست.



## هشت فراز هزار نیاز

در سده جنبش خجسته‌ی مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است برای یک ویرانداز تاریخی بر پهنه‌ی قرنی که پشت سر نهاده‌ایم و نظر افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.

در بزنگاه سده‌ی مشروطیت، برگ زنیم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها، دردها، زخم‌ها، شعف‌ها، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های پُرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را. ما برگ زنیم که برگ زند؟

فرصتی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و پردقت هشت فراز مبارزاتی سده اخیر.